

م ع
٨٠

منتخب الرسائل فی
احکام الدین و مناسک الحج

علی الموسوی البهبهانی

م ع
٨٠

منتخب الرسائل في
احكام الدين و مناسك الحج

علی الموسوی البهبهانی

الحمد لله والمنه

در این ایام فرخنده فرجام

این رسالهٔ مختصره

موسومه به

مُنتخبُ الرّسائلْ

فی

اَحکامِ الدّینْ وَ مَناسِكِ الحج

من تصنیف شریف العلامهٔ زمان

علیّ الموسویّ البهبهانی

باهتمام حاجی محمود بوشهری وبنظر آقا سیّد ابراهیم معین السادات

در مطبعهٔ المصطفویه واقع بمبئی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم لا بأس بالعمل بهذه الرسالة الشريفة والعامل
بها معذور ومأجور انشاء الله تعالى حرره الاحقر علي الموسوي البهبهاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد
وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد حسب
الخواهش جماعتی از اخوان مؤمنین وفقهم الله تعالى لمرضاته مراجعه
نمودم رسالهٔ مختصره موسومه بمنتخب الرسائل که حاویه مقداری
ازمسائل عامة البلوی است وتغییر دادم مواضعیکه مخالفت با
نظر حقیر داشت واضافه نمودم براو پاره ئی از مسائل مهمه که
فائت بود واین مشتمل است بر دو مقصد اوّل در اصول دین
واستیفاء حق این مقصد اگرچه خارج از عهده این مختصر است
ولکن بجهة اهمیت مطلب بر سبیل اختصار اشاره مینمائیم
بدانکه عالم محسوس که عبارت از آسمان وزمین وآفتاب ماهتاب
وسائر ستارگان وانواع حیوانات وطیور واقسام نباتات واشجار
واصناف معادن موجوده در زمین وهکذا بمنزله خانه وسیعی

است مرتّب ومنتظم که جمیع اسباب رفع احتیاج بر وجه اکمل واتمّ
واحسن دراو گذاشته شده است وبدیهی هر صاحب شعوری
است که بناء خانه کوچک بدون بانی صورت نگیرد چه رسد
ببناء خانه بزرگی که در غایت اتقان ونهایت احکام وکمال
حکمت است آیا تصوّر میشود وجود سطری از کتاب بدون
کاتب حاشا ثم حاشا پس کتاب محکم آفاقی که عالم محسوس است
چگونه بدون کاتب صورت گیرد وهمچنین بدیهی است که
مرتّب وبانی عالم باید منزّه از ترتیب وبناء وتالیف وترکیب
باشد چه واضح است که هر دارای ترتیب وترکیب از اجزاء
عالم است ومحتاج ببانی ومرتّب است پس هرگاه عالم منتهی
نشود ببانی منزّه از ترتیب وتالیف لازم آید که ترتیب و
بناء عالم بدون مرتّب وبانی وجود آمده باشد چون بانی
ومرتّبی که مشتمل بر ترتیب وبناء است از اجزاء عالم است
ومثل سائر اجزاء عالم محتاج ببانی ومرتّب است ومعلوم
است که محتاج رفع احتیاج خود نتواند نمود چه رسد بمحتاج
دیگر پس استغناء وبینیازی حاصل نشود مگر از غنی
بالذات وسلسله اجزاء عالم هرچند زیاد فرض شود سلسله

فقراء و محتاجین است و مادامیکه منتهی نشوند بغنی بالذات
موجب کثرت احتیاج و افتقار شود نه استغناء و بینیازی
پس هر موجودی از موجودات عالم دلیل است بر وجود صانع
عالم و غنی بالذاتی که منزّه از نقص و ترکیب است و این
مطلب مکشوف فطرت هر صاحب فطرتی است و بر احدی
مخفی و پوشیده نیست و اقامه دلیل بر این معنی عبارت از
تنبیه و ازاله غفلت است نه انتقال از امر معلوم بسوی امر
مجهول و در اثبات توحید و یکانگی و بی همتائی حضرت صانع
اکتفاء مینمایم بچند دلیل که بفهم عوام نزدیك باشد بدانکه
اصول دین و ایمان پنج است اوّل و اصل الاصول توحید و
ادلّه آن بسیار است ولکن در این مقام اکتفاء مینمایم بچهار
دلیل اوّل آنکه اگر او را شریك بود عالم فاسد می شد و تقریر
این معنی بدو وجه است اوّل اینکه جماعت ثنویّه چون حکم اشیاء
و فوائد اجزاء عالم بر ایشان مخفی مانده گمان کرده اند که در عالم
خیرات و شروری است و خیرات مستند بمبدء خیر است
و شرور مستند بمبدء شرّ است و مبدء خیر مسمّی بیزدان
و مبدء شرّ مسمّی باهریمن است و این توهّم مستلزم فساد

عالم

عالم و اختلال نظام است چه افعال اهریمن برخلاف افعال یزدان
است و هر یك معاند و ضدّ دیگری هستند مثل دو نفر شریك
که معاند هم باشند و برخلاف هوای یکدیگر کار بنمایند که
موجب اختلال کار هر دو میشود پس بقاء انتظام عالم و عدم
فساد او دلیل بر فساد این توهم است دوّیم اینکه بر خداوند
واجب است بحسب حکمت که خود را ببندگان بشناساند و آثار
صنع خود را ظاهر سازد پس هرگاه عالم دو خدا داشته باشد واجب
است در حکمت که هر یك دفع دیگری نماید و برخلاف او اظهار
صنعت نماید تا بندگان تعدّد انها را بفهمند پس عدم اختلاف
و اختلال دلیل بر وحدت و عدم تعدّد است و باین دلیل ارشاد
فرموده خداوند عزّ و جلّ فی کتابه الکریم لو کان فیهما آلهة الّا
الله لفسدتا دوّیم اینکه اگر خدای دیگر بود او هم باید سفراء و
رسل بفرستد بسوی بندگان چون واجب است بر خداوند که
خود را ببندگان بشناساند بتبلیغ رسل و انزال کتب و الّا
لازم می آید که مردم را در ضلالت گذاشته باشد و خداوند
منزّه است از صفت اضلال سوّم اینکه شرکت مستلزم ترکیب
و تالیف است چه شرکت در خدائی فرع اجتماع هر دو فرد است

درحقيقت نوعيّة وامتياز وتفرّد هريك ازديكرى بتشخصات
شخصيه واين اجتماع وانفراد دليل مصنوعيّت وافتقار است
چهارم اينكه جميع پيغمبران خبر داده اند بوحدانيّت خداوند
عزّوجلّ وپيغمبران معصوم وطاهر ومطهّره ومنزّه ازجميع
معاصي هستند چه رسد بكذب ودروغ كه اقبح واعظم
معاصي است واما صفات ثبوتيهٔ ذاتيهٔ خداوند كه عين
ذات اوست پس علماء هشت صفت ذكر كرده اند ومرجع
انها چند صفت است اوّل قدرت دوّيم علم سيّم حيوة
چهارم ازلي كه هميشه بوده پنجم ابدي كه هميشه خواهد بود
وبقيهٔ صفات او مرجع ان بعلم وقدرتست وبعضى از صفات
افعال اوست مثل خالقيت ورازقيت ودليل بر ثبوت
اين صفات انست كه اينها صفات كماليه است وخدا كامل
است واما صفات سلبيه كه خداوند عالم ازان منزه ومبرّا
است چند صفت است چنانچه علما ذكر نموده اند اوّل مركب
بودن دوّيم جسم يا جوهر يا عرض بودن سيّم ديدني بودن
چهارم محل حوادث بودن پنجم شريك داشتن ششم احتياج
داشتن هفتم معانى يعنى زائد بودن صفات ذاتيه او بر
ذات

ذات تعالى الله عن جميع ذلك علوًّا كبيرا زيراكه اينها صفات
نقص است وخدا منزه ازانست دوّيم نبوّت بدانكه افراد
انسان معاش انها منتظم نخواهد شد مگر بمشاركت و اجتماع
كه معاون يكديكر باشند در رفع احتياجات خود شان و
معاونت حاصل نميشود مگر بمعامله نمودن با يكديكر و معامله
واقع نخواهد شد مگر از روى قانون عدل صحيح از جانب حق
سبحانه وتعالى چرا كه اگر واگذار نمايد امر قانون را بخلق هر
كسى برحسب راى سخيف خود اختيار طرفى را خواهد نمود و
نظام عالم مختل خواهد شد پس برحضرت حق سبحانه وتعالى
معين است كه وضع قوانين عدل نموده وبواسطهٔ انسان
كامل كه ازجنس خلق باشد ان احكام را بخلق برساند كه
بتوانند با او الفت گرفته وتعلم ان قانون واحكام را ازاو بنمايند
وبايد ان شخص كامل ومعصوم ازخطا باشد وبمعجزات وايات
بينات اثبات پيغمبرى خود را برخلق نمايد تا اذعان و اعتقاد
بنبوت او نموده اورا دران احكام تصديق كنند يا انكه مخبر
صادقى اخبار بنبوت او نمايد پس بدانكه از زمان حضرت
ادم تا زمان حضرت محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن

هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلّی الله علیه وآله و
علیهم اجمعین صد وبیست وچهار هزار پیغمبر مبعوث شدند
ازجانب حق سبحانه وتعالی وبشارت مقدم مبارك حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله رابخلق دادند ودین
آنحضرت باقی است الی یوم القیمة ونبوت انحضرث ثابت
است بشش دلیل اوّل انکه باتفاق کافر ومسلم انحضرت
شاکردی استادی رانفرموده ودرس نخوانده وننوشته
وازانحضرت واوصیاء او درهر علمی فرمایشاتی صادر شد که بی
تعلیم معلم محال عادی میباشد وصادر شدن این خرق عادات
ازایشان معجزهٔ واضحه است دوّیم انکه درکتابهای آسمانی
مکرراً بشارت بقدوم مبارك آنحضرت داده شد چنانچه در
آیات شریفهٔ قرآن بیان فرموده واکر درانها نبود خصم
انجناب که یهود ونصاری بودند تکذیب اورا می نمودند
واکراین معنی راتکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما
برسد وحال انکه نرسیده سیّم معجزات وخوارق عادات که
بتواتر ازانحضرت صادر شده وبما رسیده مثل شق القمر
وتسبیح سنك ریزه درکف مبارك انجناب وامثال ان از

معجزاتیکه

معجزاتیکه درکتب ثبت است چهارم انکه قرآنی ازجانب خداوند
آورده که فصاحت وبلاغت ان عاجز نموده فصحاء عرب راکه در
قرآن درمقام تحدّی فرموده فاتوا بسورة من مثله وهمهٔ فصحاء
عرب درمقام معارضه برامدند وعاجز شدند پنجم انکه کمالاتی
واخلاقی ازانجناب بتواتر رسیده که دارای انها مستحق پیغمبری
است وزمان انحضرت زمان طغیان کفر بوده وقاعده لطف
اقتضاء می نمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود ششم انکه
اکر پیغمبر نبود برخداوند عالم لازم بود که شخصی را بکمارد
که بطریق علمی کذب اورا واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت
این است که شخص حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه وقوه
یا بطریق علمی دفع مفسد دین را بنماید سیّم معاد جسمانی است
که تمام خلق باهمین بدن عنصری روز قیامت محشور ودر موقف
حساب خواهند آمد بشش دلیل اوّل انکه ظلم در بنی آدم
بسیار است وغالباً جزاء انها در دنیا داده نمیشود اکر روز
جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بکیرد لازم میاید که
خداوند عالم سبب ظلم شده باشد وظلم برخداوند جلّ
شانهٔ قبیح است دوّیم وسیّم انکه خداوند حکیم تکلیف فرموده

بنده کانش را باموری چند ووعدهٔ ثواب و وعید از عقاب
فرموده وچونکه ان ثواب وعقابها بالعیان در دنیا نیست
باید روز جزائی باشد والا لازم میاید تساوی مطیع و
عاصی واین قبیح است وایضاً کذب لازم میاید چهارم انکه
اتفاق اهل هر ملت حقه بران شده پنجم انکه اگر نبوده باشد و
بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند ششم
انکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول ص بنصوص
متواتره در قران بیان ان نموده چهارم عدلست بشش دلیل
اول انکه ظلم قبیح است وبرخدا روا نیست دویم انکه ظلم
نمودن بجهت احتیاج واقع میشود وخدا محتاج نیست سیم
انکه خداوند جل شانه خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم
می نماید چهارم انکه درکتابهای مُنزله اخبار بعدل خود
فرموده پنجم انکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل او رامینماید
ششم انکه باحتمال ظلم رفع اعتماد میشود از صدق او پنجم
امامتست وهمان برهانیکه ذکر شد دراثبات نبوت مطلقه
واحتیاج خلق بانبیاء جاریست دراثبات ولایت مطلقه و
لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه وتعالی برای ابقاء دین

حضرت

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله واتمام حجت بر خلق
وبیان احکام الهیه وهم دراثبات لزوم عصمت امام و
بقاء او الی یوم القیمة وامامت خاصهٔ دوازده امام علیهم
السلام که اول امیر المؤمنین علی علیه السلام دویم امام
حسن سیم امام حسین چهارم امام زین العابدین پنجم امام
محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم هشتم
امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم امام
حسن عسکری دوازدهم امام عصر منتظر ارواح العالمین
فداه وعجل الله تعالی فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشند
ثابت میشود به پنج دلیل اول باتفاق شیعه واهل سنت
حضرت رسول ص فرموده که خلیفهٔ بعد از من دوازده نفر
میباشند وهرکس غیر از انها اظهار این امر نموده باین عدد
نبودند وهم چنین معصوم نبودند وعصمت ائمه طاهرین
نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقهٔ ضالهٔ خوارج لعنهم
الله که عناداً انها واضح است دویم انکه هریك از ایشان ادعاء
امامت نموده اند قطعاً وعصمت انها مانع از دروغ گفتن ایشانست
علاوه برانکه کمالات وحالات وعبادات ومکارم اخلاق و

محامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان
است سیم علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده
وان خرق عادت است چهارم انکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم وصفاتهم رسیده
چنانچه در کتب مبسوطة مسطور است پنجم انکه معجزات
متواتره که از هر کدام از انها نقل شده در کتب مفصله
مسطور است

مقصد دویم

در فروع دین است وان احکام عبادات ومعاملات وفرائض
وسیاسات است وعمدهٔ غرض در این وجیزه اقتصار بر
مهمات احکام عبادات ومعاملات ومواریث است که غالبًا
مورد ابتلای عامهٔ ناس میباشد پس این وجیزه مشتمل
است بر سه منهج

منهج اوّل

در احکام عبادات است ودران چند مطلب است وقبل
از شروع دران باید دانست که اصل وجوب تقلید در
حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد

بدلیل عقلی قطعی انرا بداند وبر احدی مخفی نیست که اگر
اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل
میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف
ما لا یطاق ونسبت ببعضی موجب عسر اکید وحرج شدید است
وحال انکه خداوند جلّ شانه سختی را ازین امت مرحوم بر داشته
چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم ان است پس
طریق عوام منحصر بتقلید است ومناسب است مهمّات مسائل
تقلید بیان شود در چند مسئله مسئلة بدانکه شخص
مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعیه
از مدارك مقرره انها یا صاحب قوه مزبوره نیست چه عامي
محض باشد یا مشتغلی که هنوز بحدّ استنباط نرسیده پس
اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود والا باید تقلید
کند یا احتیاط وبرای مجتهد هم جائز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلاً
اجتهاد کرده باشد دران مسئلهٔ یا نه واگر در بعض مسائل قوه استنباط داشته
باشد که او را متجزی می گویند میتواند در خصوص ان مسائل عمل باجتهاد
خود کند ودر آنچه قوة ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل
کند بتقلید یا باحتیاط مسئلة بدانکه اقوی جواز عمل

باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه
چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر
درصورتیکه احتیاط مستلزم تکراری شود که در عرف صدق
امتثال نکند وان را بازیچه حساب کنند **مسئلة** بدانکه
احتیاط چند قسم است زیراکه کاهی احتیاط مقتضی فعل عملی
است مثل انکه حکم عملی مردد باشد مابین وجوب وغیر حرمت
از استحباب یا اباحه یا کراهت پس در این صورت مقتضای
احتیاط آوردن ان عمل است وکاهی احتیاط مقتضی ترك است
مثل انکه عمل مردد باشد مابین حرام وغیر واجب وکاهی احتیاط
مقتضی جمع است مثل انکه نماز را قصر باید بخواند یا تمام و
کاهی مقتضی تکرار است مثل انکه نداند امر فلانی شرط است
یا مانع پس باید یك مرتبه عمل را بان امر بجا آورد ویك مرتبه
بدون ان **مسئلة** درموارد یکه احتیاط ممکن نیست معین
است اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی
یا حرمت ان یا شرطیت چیزی ومانعیت ان درعملیکه قابل
تکرار نیست ومثل مالیکه مردد باشد مابین دو صغیر یا دو
مجنون یا بین صغیر ومجنون ونحو اینها **مسئلة** بدانکه تمیز

دادن

دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات درنهایت
صعوبت است زیراکه کاهی مختلف میشود باختلاف حالات
وکیفیات مثلاً جواز وضوء وغسل باب مستعمل در رفع حدث
اکبر محل خلاف است وبحسب ظاهر احوط ترك ان است لکن
این در وقتی است که آب دیکری که خالی از نقص باشد
داشته باشد اما اکر آب او منحصر باشد بان وخاك تیمم
هم نداشته باشد احوط وضوء کرفتن بهمان آب است چنانچه
هرکاه خاك هم داشته باشد احوط جمع مابین وضوء بان آب و
تیمم است وهم چنین احتیاط از جهتی معارض میشود باحتیاط
از جهة دیکر مثل انکه در شك اینکه تسبیحات اربعه را سه
مرتبه باید کفت یا یك دفعه کافیست که احتیاط در سه مرتبه
کفتن است لکن درصورتیکه وقت مضیق باشد سه مرتبه
خواندن ان مستلزم وقوع قدری از نماز است درخارج وقت
احتیاطین تعارض میکنند وترجیح احد احتیاطین برای عامی
میسر نیست بلکه مشقت معرفت موارد احتیاط کمتر از
زحمت اجتهاد نیست لذا متعین است براو در امثال این
موارد تقلید کند **مسئلة** بدانکه بعضی کفته اند تقلید

عبارت است از عمل کردن بقول مجتهد وبدون عمل محقق نمیشود
لکن اقوی خلاف ان است بلکه تقلید عبارت است از التزام
بفتوای مجتهد وانرا حکم خود دانستن وعقد قلبی براینکه حکم
الله فعلی درباره او همان است باالتزام بعمل برطبق ان پس
تقلید مقدمه عمل است وعمل خارجی معتبر در تحقق ان
نیست اگرچه مقصود اصلی از ایجاب ان عمل است چنانچه
اجتهاد نیز چنین است یعنی عمل خارج از ان است والتزام
مزبور که معنی تقلید است اگر تفصیلی باشد باینکه فتوای
مجتهد را درخصوص مسئله مفصلاً بداند وملتزم شود
کفایت ان در تحقق تقلید معلوم است واما التزام اجمالی
باینکه ملتزم بانچه فتوای مجتهد است درخصوص فلان
مسئله باانکه هنوز یاد نگرفته است یا گرفتن رساله با
ملتزم شدن بانچه دران است از فتاوی پس ایا کافیست یا
نه پس اظهر کفایت ان است اگرچه مراعات احتیاط در ترتیب
اثار احوط است پس اگر تقلید او باین نحو اجمال باشد احوط
عدم عدول از ان مجتهد است چنانچه اگر ان مجتهد وفات کند
پیش از عمل احوط عدول بمجتهد اعلم است اگرچه بقاء بر تقلید را

واجب دانیم ولی مجرد یاد گرفتن فتوای مجتهد بدون التزام بعمل ان
یا گرفتن رساله بدون التزام بان یا گفتن اینکه من مقلد فلان
مجتهدم تقلید نیست **مسئلهٔ** طفل ممیز هرگاه تقلید کند صحیح
است پس اگر قبل از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او
باقی بماند چنانچه در حال حیوة او نمیتواند عدول بدیگری کند
قبل از بلوغ یا بعد از ان درجائیکه مقلد بالغ نمیتواند عدول کند
مسئلهٔ مجتهدی که تقلید او را میتوان کرد باید جامع الشرائط
باشد که امام زمان اذن داده باشد در رجوع باو بطریق خصوص
یا عموم واذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست لکن
اذن عموم موجود است چنانچه در توقیع مبارك فرموده واما الحوادث
الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة
الله علیهم ودر احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد علینا
والراد علینا کالراد علی الله تعالی وهو علی حد الشرك بالله و
نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقول است که فرموده اند
واما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً
علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه **مسئلهٔ**
اقوی جواز بقاء بر تقلید میت است ولی جائز نیست ابتداء تقلید

میت نماید **مسئلهٔ** هرکاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت
بمجتهد حی جائز نیست دوباره عود بتقلید میت وهم چنین جائز
نیست عدول از تقلید مجتهد زنده بدیکری مکر درصورتیکه
دویمی اعلم باشد **مسئلهٔ** تقلید اعلم با امکان واجب است
علی الاقوی وهرکاه اعلم را نشناسد واجب است فحص کند تا
پیدا کند ومرجع در تعیین او اهل خبره واستنباط می باشند
ومراد از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه
مدارك مسئله را بهتر بداند **مسئلهٔ** معتبر است در مجتهد برای
صحت تقلید کردن از او چند چیز اول بلوغ دویم عقل سیم ذکوریت
چهارم اثنی عشری بودن پنجم عدالت ششم طهارت مولد هفتم حفظ
او از متعارف کمتر نباشد هشتم اجتهاد نهم حیوة پس ابتداء تقلید
میت نمیتوان نمود بلی اکر در زمان حیوة او تقلید نموده جائز
است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند اکرچه احوط رجوع
بحیّ است دهم انکه اعلم یعنی استاد تر باشد در استنباط احکام
شرعیه از ادلهٔ ان بالفعل یازدهم انکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی
همت او مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد بر متعارف
دوازدهم ازاد بودن چونکه نیابت امام ع که مستلزم ولایت بر

امور مؤمنین است با بنده بودن که موجب سلب ولایت بر نفس
خود است جمع نمیشود **مسئلهٔ** ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل
از اختبار یا از شیاع وبشهادت عدلین درصورتیکه موجب علم یا
اطمینان شود وهم چنین اعلمیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه
باعلمیت هرکاه متمکن از علم نباشد بلکه هرکاه ممکن نباشد تمیز
دادن اعلم ما بین چند نفر ویکی از انها محتمل الاعلمیة باشد
باین معنی که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است
در این صورت معین است تقلید او **مسئلهٔ** هرکاه مقلد
فتوای مجتهدش را در همهٔ احکام نمیداند اما یقین دارد باینکه
عملیکه میکند اجزاء وشرائطش را بجامی اورد ومنافیات ان را
ترك میکند اقوی صحة ان عمل است اکرچه احوط اعادهٔ انست
مسئلهٔ احتیاط مطلق را جائز است رجوع بغیر نماید با مراعات
الاعلم فالاعلم وبهتر عمل باحتیاطست ومخالفت احتیاط مستحبی
جائز است ومستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از
ان یا بعد از ان فتوی داده باشد وبکوید لکن احوط کذا یا و
احوط کذا یا احوط واولی کذا است والا احتیاط مطلق است

مطلب اوّل

در طهارتست وان یا از حدث است یا از خبث وطهارت از
حدث یا بآب است یا بخاك وطهارت بآب وضوء وغسل است
وطهارت بخاك تیمم است وبرائی نماز وامثال ان کاهی وضوء کافی
است واحتیاج بغسل وتیمم نیست وکاهی غسل تنها کافیست وگاهی
وضوء وغسل هردو لازم است وکاهی وضوء وتیمم وکاه غسل و
تیمم باید بجا آورد وکاهی محتاج بهیچ کدام نیست اما جائیکه وضوء
تنها کافیست پس وقتی است که میخواهد نماز ونخوان بجا اورد
وموجبات غسل برای او رونداده ومانعی از استعمال آب ندارد
بتفصیلی که می اید وهنوز وضوء نکرفته یا کرفته وبیکی از مبطلات
ان باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافی است پس برای کسی است
که جنب باشد ومانعی از غسل کردن نداشته باشد اما جائیکه
غسل ووضوء هردو لازم است پس جائی است که موجبات غسل
غیر از جنابت برای او روی دهد ومانعی از استعمال آب نداشته
باشد ودراین صورت بهتر این است اول وضوء بکیرد بعد
غسل کند اما جائیکه وضوء وتیمم هردو لازم میشود پس وقتی
است که موجبات غسل غیر جنابت برای او رو داده ومانع از

غسل دارد وبتواند وضوء بکیرد پس وضوء بکیرد وتیمم بدل
از غسل هم بجا اورد چنانچه هرکاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد
دو تیمم کند یکی بدل از وضوء ودیکری بدل از غسل ونیز از
جاهائیکه وضوء وتیمم هردو لازم است در بعض صور جبیره است
واحوط جمع مابین هردو است در رمدی که بتواند ماعدای چشم
از صورت را بشوید وچشم را جبیره کند بلی اکر علاوه برخود چشم
یا موضع جرح واطراف متعارف ان قدر معتد به از اعضاء صحیحه
را نیز نمی تواند بشوید وآب مضر بان است تیمم متعین است
واکر حائلی در اعضاء وضوء یا غسل غیر از جبیره مانند قیر و
نخوان که دفع ان ممکن نباشد کافی است شستن روی ان
در وضوء یا غسل وتیمم واجب نیست اکرچه احوط است نیز اما
جائیکه تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضوء تنها
رو دهد واز وضوء مانع داشته باشد وتفصیل ان خواهد امد
چنانچه اکر جنب باشد ومانع از غسل داشته باشد اکتفاء نماید
بیك تیمم بدل از غسل بلی اکر دراین صورت تیمم بجا اورد و
نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع از
غسل او باقی است برای نمازهای بعد اقوی ان است که تیمم

تنها کافی است اکرچه احوط درصورت تمکن از وضوء جمع مابین
تیمم ووضوءاست ودرصورت تعذر از وضوء اکتفاء بیك تیمم
بقصد مافی الذمه نماید اماجائیکه نه غسل لازم است ونه
وضوء ونه تیمم پس برای نمازمیت است وتفصیل احکام انها در
چند مقصد ذکرمیشود

مقصد اول

دروضوءاست ودران چند فصل است **فصل اول** در
حقیقت وضوء وشرائط ومبطلات اوست بدانکه حقیقت وضوء
چهارچیزاست اول شستن روی ازرستنکاه موی سرتازنخ
بحسب طول وانچه رافراکیرد انکشت ابهام ووسطی بحسب عرض
دویم شستن دودست ازمرفق تاسرانکشتان سیم مسح
پیش سربارطوبت کف دست ازتری اب وضوء بقدری که
مسمای مسح بعمل اید چهارم مسح دوپا برطوبت کف دست از
سرانکشت پا تابیخ پاکه مفصل است بنابراقوی وازعرض
بقدرمسمی وشرائط وضوء چندچیزاست اول نیت و
معتبراست دران قصد قربت وان انیست که انرابجهت خدا
بجااورد بجهت امتثال امراو یاتحصیل ثواب یاخوف از

عقاب یاغایتی ازغایات دیکرکه راجع بخدا باشد وشرطست
استدامه ان تااخروضوء بلی هرکاه دربین وضوء قصد بیرون
رفتن ازان نمود یامترددشد دران وقبل ازخشك شدن
اعضاء سابقه دوباره عود کرد به نیت اول ومفسد دیکر
بعمل نیامده تمام کند وضورا ازانجاکه قصد بیرون رفتن
نموده یامتردد شده صحیح است دویم پاك بودن آب وضوء
سیم مباح بودن ان ودرحکم نجس وغصبی است هرکاه مشتبه
بان شود ومحصور باشد بلی اکرمطلع شود برغصبی بودن آب
بعدازفراغ وضوء ان وضوء صحیح است ولیکن عوض ان آب
رابصاحبش رد کند بخلاف انکه اکرمطلع شود بنجس بودن
اب بعدازوضوء که باطلست وهمچنین است هرکاه مطلع شود
بمضاف بودن ان چهارم مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف
باطل است بلی اکرآب مطلق مشتبه شود بآب مضاف وآب
دیکرهم نباشد واجب است ازهرکدام یك وضوء بکیرد بخلاف
انکه اکرآب مباح مشتبه شود بآب غصبی که باید تیمم کند و
هرکاه آب پاك مشتبه شود بآب نجس وآب دیکرهم نداشته
باشد چنانچه بآب یك کاسه وضوء بسازد وبعد باآب کاسه

دیکرا ولاً اعضاء وضو را بشوید وببقیه ان وضوء دیکر بکیرد
وضوء او صحیح است واعضاء وضوء او نجس است وتحصیل این
وضوء واجب نیست چونکه موجب نجاست اعضاء وضوء است
و دراین صورت تکلیف تیمم است وهمچنین است حکم کو مشتبه
بکر نجس پنجم انکه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده
باشد اکر آب قلیل باشد پس غسالهٔ استنجاء اکرچه باشرائطش
پاکست یعنی معفوعنه است لکن وضوء بان صحیح نیست ششم
پاك بودن اعضاء وضوء وکفایت میکند پاك بودن هر عضوی
قبل از شروع دران علی الاقوی هفتم مباح بودن مکان وضوء
کیرنده بلکه محل ریختن آب وضوء بنابراحوط وهمچنین ظرف
آب باید مباح باشد وطلا و نقره نباشد هشتم مانع از استعمال
آب نداشته باشد که تکلیف تیمم یا جبیره است نهم ترتیب که
اول رویرا بشوید وبعد دست راست وبعد دست چپ وبعد
مسح کند سررا وبعد دو پارا وترتیب در پاها نیست لکن
جایز نیست بنابراحوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست وباهم
جایزاست هرچند بهتر ترتیب است دهم موالات باینکه تأخیر
نیندازد شستن یا مسح کردن عضورا بحدیکه بسبب تأخیر

عضو سابق خشکیده باشد واما هرکاه بواسطهٔ حرارت هواء
یا باد مثلاً خشکیده باشد وپی در پی شسته وضویش صحیح
است درصورتیکه ممکن نباشد وضوء کرفتن در مکانیکه
آب وضوء خشك نکردد ومع ذلك احوط ضم تیمم است بوضوء مذکور
یازدهم مباشرت یعنی خودش وضوء بکیرد هرکاه بتواند وبا
عدم امکان ولو بان تماس دیکری اورا وضو دهد ولیکن نیت
وضو را خودش بکند

ومبطلات وضو هفت است

اوّل بیرون امدن بول ودر حکم انست رطوبت مشتبه پیش
از استبراء بنابراحوط دوّیم وسیم بیرون امدن غایط وباد است
چهارم خواب است پنجم هرچیزیکه عقل را زایل کند ششم
استحاضه وهرچه موجب غسل باشد

ووضو واجب وشرطست
از برای چند چیز اوّل نماز واجب غیر از نماز میت واما نماز
مستحب پس وضوء فقط شرط است از برای ان دوّیم اجزاء
فراموش شده از نماز ورکعات احتیاط وهمچنین سجدهٔ سهو
علی الاحوط سیم طواف واجب اکرچه جزء حج وعمره مند وبین
باشد وهمچنین شرط است از برای طواف مستحب بنابراحوط
بدانکه حرام است بر شخص بی وضوء بدن خود را بکتابت قرآن

وباسم جلاله خداوند وصفات خاصه او بمالد وهم چنین اسماء انبیاء
وائمه هدی وحضرت زهراء علیهم السلام علی الاحوط وبدانکه در
حال تخلی وغیران واجب است پوشانیدن عورتین را از ناظر
محترم وحرام است رو بقبله وپشت بقبله بول یا غایط کردن
ومستحب است بعد از بول استبراء وان عبارت است از
کشیدن انکشت بقوت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه وکشیدن
از بیخ ذکر بدو انکشت تا سر ذکر سه مرتبه وفشردن سر حشفه
سه مرتبه وبدانکه استنجاء واجب نیست مکر برای چیزیکه
طهارت بدن دران واجب باشد

فصل دویم

دراحکام شکوك وضوء است ودران چند مسئلة است مسئلة
اولی هرکاه یقین نماید که وضوء کرفته وشك نماید که باطل کردیده
یا باقی است بناء بربقاء وضوء کذارد وهرکاه یقین نماید که
محدث بوده وشك نماید که وضوء کرفته یا نه باید وضوء بکیرد
مسئلة ثانیه هرکاه یقین نماید که وضوئی کرفته وحدثی هم
ازاو سرزده ونمیداند که کدام یك پیش است هرکاه تاریخ
وضوء رامیداند وتاریخ حدث را نمیداند بناء بر وضوء کذارد

وهرکاه

وهرکاه تاریخ حدث رامیداند وتاریخ وضوء را نمیداند بناء بر
حدث کذارد وهرکاه تاریخ هیچ کدام را نمیداند اکر حال پیش
ازین وضوء وحدث را ملتفت است عکس او را بناء کذارد یعنی
اکر ملتفت است که پیش ازین وضوء وحدث محدث بوده بناء
کذارد براین که وضوء دارد واکر ملتفت است که باوضوء بوده
باید وضوء بکیرد وهرکاه ملتفت حال پیش خود نیست هم باید
وضوء بکیرد **مسئلة** ثالثه هرکاه بعد از فراغ از نماز شك
نماید که باوضوء بوده یانه اعاده نماز لازم نیست ولکن باید وضوء
بکیرد وبجهة نماز بعد این درصورتی است که یقین نماید که
درحال غفلت داخل نماز کردیده واما اکر یقین نماید که پیش
از نماز غافل بوده از حال خود واعتبار طهارت در نماز وهمین
حال غفلت نماز کذارده اقوی اعاده نماز است نیز واکر
درمیان نماز شك نماید که وضوء کرفته یانه احوط اتمام نماز
واعاده ان پس از وضوء کرفتن **مسئلة** رابعة هرکاه یقین
نماید که یکی از اجزاء وضوء را بعمل نیاورده هرکاه موالات
باقی است ان جزء ومابعد ان را بجا بیاورد والا از سر بکیرد
وهرکاه دراثناء وضوء شك نماید که عضو پیش را شسته یا

مسح نموده یا نه باید بر کردد وان عضو را بشوید یا مسح نماید اکو
موالات باقی است والّا از سر میکیرد وحکم مظنّه در این باب
حکم شك است وفرقی نیست مابین شك در اجزاء وشك در
شرائط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده باید تحصیل یقین نماید
بوجود اجزاء وشرائط ولکن کثیر الشك اعتباری بشك او نیست
وهرکاه شك نماید بعد از فراغ از وضوء در شستن ومسح کردن
عضوی شك او اعتباری ندارد وبنا بر صحت وضوء میکذارد و
فراغ از عمل حاصل میشود باینکه شخص خود را مشغول بغیر
وضوء ببیند وفرقی نیست در حکم مذکور بین جزء اخیر وغیر
ان مسئلهٔ خامسه هرکاه نداند مانعی از رسیدن آب ببشره
در یکی از اعضاء هست یا نه تفحّص نماید تا خاطر جمع شود وهرکاه
غفلت از تفحّص کردن نمود تا انکه از وضوء فارغ شد وظاهر
شد مانعی که نمیداند بعد از وضوء بوده یا قبل اقوی واحوط
اعاده وضوء است چنانچه در صورتیکه بداند مانع چه وقت
بوده ونمیداند که قبل از ان وضوء کرفته یا بعد اقوی اعاده
وضوء است وهرکاه وجود مانع در حال وضوء معلوم است ولکن
شك نماید که آب وضوء بعلاج رسیده بزیر مانع یا نه هرکاه منشاء

شك احتمال غفلت باشد بناء بر صحّت میکذارد هرچند مانع
بودن ان یقینی باشد اکر احتمال بدهد رسانیدن آب بزیر
ان وهرکاه شك مستند باحتمال غفلت نباشد بلکه بداند که
غفلت نموده ومع ذلك نمیداند که آب زیران رسیده یا نه
اقوی واحوط اعاده وضوء است مثلاً شخص انکشتر بیاد تنك
در دست داشته وضوء کرفته وپس از فراغ شك می نماید که
ایا آب زیران رسیده یا نه هرکاه شكّ او باین نحواست که نمیداند
غافل بوده در انحال از حرکت دادن انکشتر ورسانیدن آب
زیران اقوی صحّت وضوء است وهرکاه بداند که در انحال غافل
بوده از حرکت دادن انکشتر ولکن احتمال میدهد که بواسطه
دست کشیدن انکشتر حرکت کرده باشد وآب زیران رسیده
در این صورت اقوی واحوط اعاده وضوء است وهم چنین احوط
واقوی اعاده وضوء است هرکاه بعد از فارغ شدن چیزی
ببیند ونداند که مانع از رسیدن آب هست یا نه بقسمیکه اکر
فرض شود که پیش از وضوء ملتفت میشد تکلیفش رفع ان بود
بدانکه در جمیع احکام مذکوره حال تیمّم وغسل ارتماسی حال وضوء
است بنا بر اقوی واحوط پس هرکاه در اثناء غسل ارتماسی یا تیمّم

شك نمايد در رسيدن آب يا مسح كردن عضوى از اعضاء بايد
بركردد وبجا آورد بنا بر احوط وفرقى نيست ما بين تيمّم بدل از
وضوء وبدل از غسل وهركاه شك نمايد بعد از فارغ شدن اعتناء
ننمايد وبنا بر صحت كذارد واما غسل ترتيبى پس هركاه شك در
اثناء نمايد كه عضو سابق را شسته ام يا نه حال او هم حال وضوء
است بنا بر احوط وهركاه بعد از فراغ از جزء اخير وشستن او
شك نمايد باز حال او حال وضوء است در اينكه بناء بر صحت مى
كذارد وهركاه شك در شستن جزء اخير نمايد احوط واقوى
بركشتن وبجا آوردن است مطـ چونكه فراغ محقق نكرديده فصل
سيّم در احكام وضوء مضطر بدانكه اضطرار يا بجهة نبودن
عضوى از اعضاء است يا بعض ان يا بجهة عدم قدرت بر مباشرت
يا بجهة عدم قدرت بر غسل يا مسح ظاهر بشره است واحكام مجموع
اقسام در ضمن مسائلى بيان ميشود مسئلة هركاه يكدست
شخص از مرفق بريده باشد يا يك پاى او از كعب جدا شده غسل
ومسح ان عضو ساقط است وهم چنين است اكر هر دو عضو قطع
شده باشد واكر بعض عضو قطع شده بقيه را غسل يا مسح نمايد
مسئلة هركاه شخص نتواند دست وروى خود را بشويد

بر وجه ترتيبى اكر ممكن است وضوء ارتماسى بكيرد وهركاه ممكن
نباشد از براى او وضوء كرفتن بر وجه ارتماس واجب است كه
ديكرى او را وضوء بدهد ولكن خود نيت وضوء نمايد وطريقه وضوء
ارتماسى دو قسم است اوّل اينكه در وقت فرو بردن صورت و
دستها در آب نيّت وضوء نمايد ودر اين صورت لازم است كه
ابتداء نمايد در حال فرو بردن از رستنكاه مو واز مرفق وبتدريج
فرو برد تا ختم شود بزنخ وانكشتان دست دوّيم اينكه در وقت
بيرون آوردن نيّت وضوء نمايد در اين صورت لازم است كه
ابتداء بيرون آوردن از رستنكاه مو و مرفق نمايد وبايد بطورى
بيرون آورد كه صدق نمايد شستن از اعلى فالاعلى وقسم دوّم
بى اشكال است بجهة مسح نمودن چونكه آب خارج مخلوط با آب
وضوء نميشود ولكن قسم اوّل در غير صورت مشكل است چونكه
مسح با آب خارج واقع مى شود بلى اكر صورت ودست راست
بقسم اوّل ارتماس نمايد ودست چپ را بقسم دوّم وپس از ان
دست راست بدست چپ بمالد كه آب دست چپ جمع شود
در دست راست باز بجهة مسح عيبى ندارد ودر هر صورت
ترتيب ما بين صورت ودست راست وچپ بايد مراعات شود

پس یکدفعه فرو بردن و بیرون آوردن صحیح نیست و بدانکه
وضوء ارتماسی در حالت اختیار هم صحیح است **مسئلة**
جائز است در حال تقیّه مسح کردن بر چکمه و جوراب و شبه آنها
همچنانچه جائز است تقیّه در سائر افعال وضوء و عمل صحیح است
و هرگاه تقیّه بهریك از شستن پاها یا مسح نمودن غیر بشره
حاصل شود شستن را مقدم دارد اگر مسح در ضمن شستن ممکن
باشد و الّا محض شستن کفایت نمیکند و هرگاه نتواند در حال
شستن دست بکشد از سر انگشتان تا کعب مسح بر غیر بشرة
مقدم دارد و آنچه در مسح بشره ذکر کردید در مسح چکمه و نحو آن
نیز معتبر است پس لازم است که مسح ببقیّه آب وضوء باشد
و از سر انگشتان تا کعب باشد و لازم است خشك بودن چکمه
و شبه آن بنحویکه در مسح بشره معتبر است و بدانکه جائز است
مسح بر غیر بشره در حال ضرورت مثل سرمای شدید و ترس
از رسیدن دشمن بکندن چکمه و بیرون آوردن جوراب و
شبه آن و همچنین است هرگاه چیزی بر بشره چسپیده باشد
که دفع آن ممکن نباشد یا موجب ضرر باشد یا وقت تنك باشد
و وسعت نداشته باشد از برای ادراك وضوء و نماز بعد از بیرون

آوردن چکمه و ازاله حائل و لکن احوط در صورت اخیره اضافه تیمم
است بوضوء مذکور بلکه بهتر اضافه تیمم است در جمیع صور مذکوره
و هرگاه برطرف شود تقیه یا ضرورتی که مقتضی جواز مسح بر غیر
بشره بود لازم است اعاده وضوء بجهة اعمال ما بعد **مسئلة**
هرگاه یك عضو از اعضاء وضوء استعمال آب ضرر داشته بجهة
آن تکلیف او تیمم است و هرگاه بعض عضو مضرّ باشد استعمال
آب برای او بجهة ورم یا دمل یا نحو آن نیز تکلیف تیمم است و
لکن احوط ضمّ وضوء اقتصاراست بتیمم در این صورت باینکه
اطراف آن موضع را بشوید یا مسح نماید و آن موضع را ترك نماید
مسئلة هرگاه در عضوی از اعضاء او زخمی یا شکستگی یا دملی
یا ورمی باشد و بر روی او ضمادی باشد یا بسته باشد او را
بتخته یا کهنه و مانند آن بجهة احتیاج بآن اگر ممکن است در
وقت وضوء گرفتن که جبیره را بردارد و ظاهر بشره را بشوید
و ضرر ندارد استعمال آب بجهة او باید جبیره را برداردو آن
محل را بشوید و هرگاه ممکن باشد رسانیدن آب بزیر آن بر
وجهیکه صدق غسل کند لازم نیست که جبیره را بردارد و
کفایت میکند رسانیدن آب بزیر آن و لکن در محل مسح لازم

است برداشتن جبیره چونکه مجرّد رسیدن آب در محلّ مسح کافی
نیست بلکه در صدق مسح لازم است رسیدن دست بمحلّ وکشیدن
دست برروی ان وهرگاه ممکن نباشد برداشتن جبیره یا رسانیدن
آب بزیران بجهة ضرر یا پاك نبودن عضو وعدم امکان تطهیر
ان برروی جبیره مسح نماید پس هرگاه جبیره درموضع مسح
است باید مسح ببقیه آب وضوء باشد وهرگاه جبیره درموضع
غسل است لازم نیست که مسح ببقیهٔ آب وضوء باشد وجائز
است که از آب خارج مسح نماید وباید بوجهی مسح نماید که اقل
مراتب شستن محقق شود ولازم نیست که قصد مسح نماید بلکه
احوط قصد اوردن انچه واقع است نماید بخلاف مسح جبیره در
محلّ مسح که لازم است که قصد مسح نماید وباید در محلّ غسل مسح
تمام جبیره را نماید وچیزی از ان را فرو نگذارد برحسب امکان
بلی انچه ممکن نیست یا بسیار دشوار است مثل مابین ریسمانها
که برجبیره است پس ظاهر سقوط مسح است بالنّسبة بانها
وواجب نیست که مسح بکف دست باشد بلکه کفایت میکند
بهرآلتی که مسح بان حاصل شود وبدانکه مسح برجبیره در محلّ
مسح درصورتی است که جبیره تمام موضع مسح را فراگرفته باشد

والّا مسح نماید موضع خالی از جبیره را مسئلة هرگاه بعض
از اعضاء زخم باشد ومحتاج بکهنه وشبدان نباشد پس با
تمکّن از شستن ان اورا میشوید والّا تیمّم نماید وحاجت نیست
که کهنه در حال وضوء برروی او گذارد وان را مسح نماید اگرچه
ضمّ او بتیمّم عیب ندارد مسئلة هرگاه مسح برجبیره ممکن نباشد
مثل اینکه جبیره نجس باشد وغیر انهم نباشد که روی ان گذارند و
تطهیر هم ممکن نیست دراین صورت لازم است اینکه جمع نماید مابین
شستن آنچه ممکن است از اعضا وتیمّم چنانچه لازم است درصورت استیعاب
جبیره عضو را احتیاط نمودن مابین وضوء جبیره وتیمّم وبدانکه فرقی نیست
مابین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا نه پس مسح میکند بهمان تری آب وضوئی
که باقی برجبیره مانده بلی معتبر است درجبائر که پاك باشد
واگر نجس باشد کهنه پاکی روی ان گذارد ومسح نماید ومعتبر
نیست درجبائر بجهة صحت وضوء اینکه نماز دران جائز باشد
پس جائز است که مرد مسح برجبیره از حریر وطلا باف نماید ووضوء
صاحب جبیره صحیح وباقی است بنابراقوی بعد از زوال عذر
بلی اگر در اثناء وضوء گرفتن عذر برطرف شود اعاده نماید
واحوط اعاده است مطلقًا مثل وضوء سائر مضطرّین وبدانکه صاحب

جبیره حال او در غسل حال وضوء است که مسح بر جبیره باید
نماید واقوی جواز غسل ارتماسی است درباره او واحوط اختیار
ترتیبی است ودر صورت ارتماسی احوط مسح کردن جبیره است
در زیر آب هرچند واجب نیست

مقصد دویم

در غسل است واغسال واجبه شش است اوّل غسل جنابت
دویم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم غسل استحاضه پنجم
غسل مس میت ششم غسل میت پس دران چند فصل است

فصل اول در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت
دو چیز است اوّل بیرون امدن منی ودر حکم انست رطوبت
مشتبه پیش از استبراء ازان ببول کردن بناء براحوط دویم
جماع در قبل یا دردبر اگرچه منی بیرون نیاید از برای فاعل و
مفعول وواجب است غسل جنابت برای چند چیز اوّل نماز
واجب غیر از نماز میت دویم اجزاء فراموش شده ان ورکعات
احتیاط وهم چنین سجده سهو علی الاحوط سیم طواف واجب
اگرچه جزء حج وعمره مند وبین باشد واما طوافیکه چنین نباشد
پس باطل نیست در حال جنابت اگرچه دخول مسجد الحرام برای

او

اوحرام است پس اگر غفلت از جنابت نمود وداخل مسجد شد
وطواف نمود صحیح است ولکن احوط بلکه اقوی مشروط بودن
طواف مستحب است بغسل چهارم روزه بتفصیلیکه درصوم
بیان خواهد شد وحرام است از برای جنب چند چیز اوّل
مس اسم جلاله وصفات خاصه خداوند وهم چنین اسماء پیغمبران
وائمه هدی وحضرت زهراء سلام الله علیهم اجمعین علی الاحوط
دویم مس کتابت قران سیم درنك نمودن در مساجد ولیکن
عبور کردن ازان ضرر ندارد ودر وقت عبور چیزی دران
نگذارد علی الاحوط لکن اقوی جواز انست وهم چنین است اگر از
بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد وملحق می شود
بمساجد مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام بلکه اعظم
مساجد است والحاق صحن انها بلکه رواق مطهر معلوم نیست
چهارم عبور کردن از مسجد الحرام ومسجد حضرت رسول صؐ
بلکه مطلق داخل شدن درانها پنجم خواندن چیزی از چهار
سوره سجدهٔ واجبه دار علی الاحوط ولکن اقوی جواز خواندن
غیر از آیات سجده انست واما غسل پس بر دو قسم است ارتماسی
وترتیبی وارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یکدفعه

عرفیه ولازم نیست بدن ازآب بیرون باشد وبرای غسل فرو
رود درآب بلکه کفایت میکند شسته شدن بدن درآب
بقصد غسل و ترتیبی انست که اول سروکردن را بشوید و
بعد طرف راست را وبعد طرف چپ را وغسل در شرائط مثل
وضوء است مکر انکه ابتداء ازاعلی وموالات درغسل نیست
وغسل جنابت کفایت میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال و مذهب
جمعی ازعلماء انست که مطلق اغسال حتی اغسال مستحبه کافی از
وضوء است وبعضی اخبار صحیحه دلالت برمذهب ایشان
مینماید ولکن احتیاط ترك نشود بتقدیم وضوء براغسال مذکوره
وبدانکه هرکاه چند غسل براو باشد مثل غسل حیض وجنابت
وجمعه وامثال ان وبقصد همه یك غسل کند کافی است چنانچه
اکر نیت یکی از انها را نماید مجزیست از بقیه اکرچه غیر غسل
جنابت را قصد کند علی الاقوی اکرچه احوط در این فرض
اتیان ببقیه است **فصل دویم** درغسل حیض است
بدانکه خون حیض غالبًا سیاه یا سرخ وکرم وتازه و با سوزش
وجهنده است وکاهی خلاف ان هم میشود وغالب زنان در
ماهی یك مرتبه می بینند واقل ان سه روز است وکمتر

ازان

ازان حیض نیست وباید سه روز مستمرًا خون ببیند حتی شبهای
وسط بناء براحوط اکرچه اقوی عدم اعتبار استمرار است ومقصود
از استمرار دم وجود او در باطن است نه سیلان در خارج و
مشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز
متفرق در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن اقوی عدم اعتبار
توالی است کما اینکه اقوی این است که نقاء ما بین ایام متفرقه
محکوم بحیضیت است ولکن احوط دران مراعات احتیاط است
بجمع ما بین تروك حائض واعمال مستحاضه چنانچه در پاکی
ما بین مراعات احتیاط شود بجمع ما بین احکام طاهره وتروك
حائض وشرط است درحیض اینکه بعد از بلوغ وقبل از
یاس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است
حیض نیست بلی اکر مشتبه باشد بلوغ وخون به بیند بصفات
حیض ان علامت بلوغ است وخون بعد از پنجاه سال درغیر
قرشیه وبعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست وحیض
باحمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر شده باشد ولکن در این
حال کمتر از سه روز میشود پس اکر خون بعلائم حیض دید و
لو یك لحظه محکوم بحیضیت است واقل پاکی ما بین دو حیض

ده روز است واکثران حدتی ندارد وهرکاه خون حیض مشتبه
شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری از پنبه
داخل کند وبعد از زمانی بیرون اورد اکر خون دور پنبه
را کرفته از بکارتست واکر دران فرو رفته حیض است وبدانکه
زن یا ذات العادة است یا غیر ذات العادة وذات العادة
انست که در دو ماه دو دفعه متساوی خون به بیند پس
هرکاه ان دو دفعه در وقت وعدد مثل هم است او را
ذات العادة وقتیه وعددیه میکویند مثل انکه در ماه
اول خون به بیند از اول ماه مثلاً تا شش روز و در ماه
دویم نیز بهمین نحو واکر در وقت مثل هم باشند لکن در
عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العادة وقتیه میکویند
مثل انکه در یك ماه از اول ان تا پنجم به بیند و در ماه دویم
تا چهارم یا تا ششم مثلاً واکر در عدد مثل هم باشند و در
وقت مختلف او را ذات العادة عددیه میکویند وغیر ذات
العادة سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیضی است
که دیده یا مضطربة است یعنی مکرر خون دیده ولکن عادت
برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت

یا عدد یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است
وقتاً یا عدداً یا هردو وبدانکه ذات العادة وقتیه چه عددیه
هم باشد یا نه هرکاه در ایام عادت یا دو روز پیش از ان خون
به بیند بمجرد دیدن ان را حیض قرار میدهد چه بصفات
حیض باشد یا نه پس اکر سه روز کمتر نشد حیض بوده واکر
کمتر شد نماز و روزه را که ترك کرده قضاء کند واما ذات
العادة عددیه تنها وهمچنین هر سه قسم غیر ذات العادة
هرکاه خون به بیند پس اکر بصفات حیض است حیض قرار
دهند مثل ذات العادة وقتیه والا احتیاط کنند بجمع ما بین
اعمال مستحاضه وتروك حائض تا سه روز پس اکر مستمر شد تا سه روز
حیض قرار دهند اکر اطمینان بحیضیت پیدا کنند والا استحاضه
وبدانکه هرکاه در ذات العادة عددیه چه وقتیه هم باشد
یا نه خون از ده تجاوز نکرد وکمتر از سه روز نشد تمام ان
حیض است چنانچه اطمینان بحیضیت حاصل شود هرچند
از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اکر تجاوز از عدد عادت
کرد مستحب است ترك عبادت کند مادام که می بیند تا ده
روز پس اکر بده یا کمتر منقطع شد تمام ان حیض است و

اکر از ده تجاوز کرده همان مقدار عادت را حیض قرار دهد
و باقی ایامی که ترك عبادت کرده است قضاء کند واما
غیر ذات العادة عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد
یا ذات العادة وقتیه هرکاه خون او از ده تجاوز نکرد باز
تمام ان حیض است واکر تجاوز کرد پس مبتدئه ومضطربه
رجوع می کند در تحیض بصفات حیض هرکاه خونها مختلف
باشند پس هرکاه بعضی سیاه یا سرخ باشد وبعضی زرد
رنك باشد ان سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اکر کمتر از
سه وبیشتر از ده نباشد و اکر مختلف نباشند یا با اختلاف
انچه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد
رجوع کند در عدد حیض بخیشان خود اکر همه مثل هم
باشند وهرکاه مختلف باشند رجوع بغالب ایشان نماید
واکر خیشان نداشته باشد یا مختلف باشند وغلبه نباشد
در طرفی یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر
عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد حیض را سه روز
قرار دهد در ماهی وده روز در ماه دیکر بشرط انکه نداند
که زیادتر از سه روز وکمتر از ده روز است یا شش روز

را بشرط انکه نداند زیادتر یا کمتر از انست یا هفت روز را
بهمین شرط وفرق نیست ما بین انکه دریك ماه چنین باشد
یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و
حکم تبخییر مشهور ومعروف است بین علماء ولکن اقوی ان
است که اعداد مذکوره باعتبار اختلاف حال زنان است پس
زنانیکه مزاج انها بسیار کرم است اختیار نمایند هفت را و
زنان متوسطة المزاج اختیار نمایند سه روز در ماهی وده
روز در ماه دیکر وزنان باردة المزاج شش روز را وباید
اعداد مذکوره را از اوّل دیدن خون قرار دهند نه در وسط
ونه در اخر این حکم مبتدئه ومضطربه است واما زنیکه فراموش
کرده باشد وقت حیض وشماره ایام را یا انکه بحسب وقت عادت
مستقره نداشت وبحسب عدد وشماره عادت معیّن داشت
ولکن فراموش کرده رجوع نماید در تحیض بعلامات وصفات
حیض هرکاه خونها مختلف باشند پس خون سیاه یا سرخ رنك
را حیض قرار میدهد وزرد رنك را استحاضه وهمچنین خون
کرم وتازه وباسوزش را حیض قرار میدهد وغیر انرا استحاضه
ولازم نیست در این خونی که صفات حیض داشته باشد اینکه

کمتر از سه روز و زیاد تر از ده روز نباشد بلکه خونیکه صفات
حیض داشته باشد ان را حیض قرار میدهد و هرگاه کمتر
از سه روز شد از خون بعد هم حیض قرار دهد تا سه روز
تمام شود و هرگاه بیشتر از ده روز باشد زائد بر ده استحاضه
قرار دهد و هرگاه خون مختلف نباشد و همه بیك رنك و یك
میزان باشد رجوع نماید باعداد مذکوره بتفصیلیکه بیان
شد و در اینجا رجوع نمی نماید بخویشان و اقوام اینها همه در
صورتیکه فراموش کرده باشد عدد ایام و وقت انرا یا وقت
معین نداشته باشد از اول ولکن اگر شماره و عدد ایام خود
بداند و وقت ان را فراموش کرده باشد و نداند در اوائل
ماه یا اواسط ان یا اواخر بوده هرگاه اطمینان حاصل نماید بواسطه
اختلاف خون یا امر دیگر بحدوث حیض در وقتی از اوقات
همان عدد معلوم را از همان وقت حیض قرار دهد والا اقوی و
احوط ان است که عمل مستحاضه نماید در تمام ماه واگر در ماه
رمضان باشد قضاء صوم بعدد معلوم نماید و هرگاه وقت را
در خاطر دارد ولکن شماره و عدد ایام را فراموش کرده خالی
از چهار قسم نیست چونکه یا اول وقت را میداند یا آخر ان یا

وسط یا انکه میداند روز معینی خون میدید ولکن نمیداند
اول بوده یا وسط یا آخر در قسم اول انرا اول حیض قرار میدهد
و ایام بعد تا مقداریکه احتمال بقاء حیض میدهد حیض
قرار میدهد و مابقی را استحاضه و در قسم دوم انروز با
دو روز پیش از ان بیقین حیض قرار میدهد و مابقی ایام
استحاضه مگر اینکه یقین داشته باشد که ایام حیض و بیش
از سه روز بوده در این صورت باید زیاد تر از دو روز از پیش
حیض قرار دهد بمقداریکه یقین نداشته باشد که حیض
او بیشتر از او بوده و در قسم سوم که وسط حیض را میداند
یك روز پیش از ان و یك روز بعد از ان بیقین ایام حیض
است و باید که بعد از ان تا چند روز که بقاء حیض احتمال دارد
عمل حیض نماید تا اطمینان یا یقین بانقطاع حاصل شود و
در قسم چهارم که روز معینی را میداند که روز حیض او بوده
ولکن نمیداند که اول بوده یا وسط یا آخر در این قسم واجب
است که ان روز را اول حیض قرار دهد و تا زمانی که یقین
یا اطمینان بانقطاع ننموده است استصحاب حالت حیض
نماید و پس از علم یا اطمینان بانقطاع عمل مستحاضه نماید و اما

صاحب عادت وقتیه غیر عددیه چنانچه خون او از ده تجاوز
نکرد تمام ان محکوم بحیض است مادامیکه علم بخلاف حاصل
نشود واکر تجاوز کرد دراین صورت رجوع بخویشان خود نماید
در تعیین عدد وهرکاه خویشان نباشد یا مختلف باشند و
غلبه هم در طرفی نباشد یا نتواند مطّلع بر عادت ایشان کردد
رجوع بروایات بنماید از اختیار شش روز یا هفت روز یا
سه روز در ماهی وده روز در ماهی بتفصیلی که کذشت و
امّا صاحب عادت عددیه تنها هرکاه خون او بر کمتر از ده منقطع
شد کذشت که همه ان خون را حیض قرار دهد اکر اطمینان
بحیضیت ان پیدا نماید بواسطه صفات خون یا غیر ان والّا
عمل مستحاضه نماید وهرکاه از ده تجاوز کرد و مستمر کردید
اکر مختلف باشد خون انچه بصفات حیض است حیض قرار
دهد خواه موافق عدد معتاد باشد یا نه و در صورت عدم
اختلاف خون احوط ان است که معامله مستحاضه نماید در
تمام ایام واکر در ماه رمضان باشد بعد معلوم قضاء صوم
خود نماید وامّا صاحب عادت وقتیه وعددیه در صورت عدم
تجاوز خون از ده تمام را حیض قرار میدهد و در صورت تجاوز

از ده عادت معلوم خود را حیض قرار میدهد وما بقی را
استحاضه ودر اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اولی**
هرکاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یا چهار روز
خون دید وقطع شد واجب است غسل کند ونماز کند هر
چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند
واکر عود کرد وبر ده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را جاری
کند در ایام خون دیدن ودر ایام پاکی در بین احتیاط کند
بجمع ما بین احکام طاهره وحائض بر وجه استحباب پس روزه‌ها
که کرفته باید قضاء کند واکر عود کرد در ششم وتجاوز کرد
از ده روز تا ششم را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه
ودر پاکی ما بین احتیاط کند واکر بعد از ششم عود کرد
وتجاوز کرد حیض او همان سه روز یا چهار روز است **مسئلهٔ**
دویم هرکاه شك کند در انقطاع وعدم انقطاع حیض
واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بردارد
وزمانی صبر کند پس بیرون اورد اکر الوده بخون نیست
پاك شده است از حیض واکر الوده است باقی است واکر
بدون استعلام غسل کند ونماز کند صحیح است اکر معلوم

شود پاك بودن او در حال غسل مسئلهٔ سیم هرگاه پیش
از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع
از ده بیشتر نیست تمام حیض است اگر خون پیش از ایام
عادت بمقدار متعارف مقدم شده یعنی یك روز یا دو روز
یا سه روز و اگر زائد از این باشد اگر بصفات حیض است
محکوم بحیض است والّا استحاضه و اگر متجاوز است عادت او
حیض است و طرفین استحاضه اگر چه اظهر ان است که طرف
آخر تا مقداریکه محتمل باشد حیض بودن او محکوم بحیض است
و احوط رعایت احتیاط است و اگر پیش از عادت دید و در
عادت ندید و بعد از ان هم دید و مجموع از طرفین و ایام
عادت از ده زیاد ترنیست طرفین با ایام عادت حیض است
و اگر متجاوز است هر یك از طرفین که بصفات حیض است یا
موافق ایام عادت است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم
میباشد احوط رعایت احتیاط در طرفین است و اگر پیش
از عادت و بعد از ان دید بشرائط حیض در هر دو و مابین ان
دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو حیض است
مسئلهٔ چهارم هرگاه مابین دو خون که هر دو بصفت و

شرائط حیض است ده روز یا زیاد تر خون بصفت استحاضه
ببیند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفت
استحاضه است استحاضه مسئلهٔ پنجم هرگاه پیش از
عادت خون ببیند بصفت حیض و در عادت ببیند بصفت
استحاضه و مجموع پیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار
دهد و همچنین هرگاه در عادت ببیند بصفت استحاضه
و بعد از عادت هم ببیند لکن بصفت حیض و مجموع پیش
از ده باشد اگر چه اظهر و اقوی ان است که مابعد بمقداریکه
محتمل است که حیض باشد محکوم بحیض است و احوط رعایت
احتیاط است و هرگاه مابین دو خون ده روز پاکی فاصله شود
در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد مسئلهٔ ششم
در اقل حیض شب اول و شب آخر داخل است و همچنین در
اکثر حیض شب اول و آخر داخل است و کذا در اقل طهر که
ده روز است و احکام حائض چند چیز است اوّل آنکه صحیح
نیست از او نماز چه واجب و چه مستحب دوّیم روزه از او
صحیح نیست لکن روزهٔ واجبی را باید قضا نماید سیّم طواف
واجب از او صحیح نیست و اما طواف مستحب پس چون ممنوع

ازدخول مسجد الحرام میباشد ممنوع است ازان لکن هرکاه
جهلاً یا نسیاناً داخل شود وطواف کند صحیح است بنا بر
مشهور واحوط عدم صحت است ومحرمات حائض مثل محرمات
جنب است وعلاوه حرام است وطی کردن درقبل مادامیکه
خون او باقیست وبعد از انقطاع خون وقبل از غسل جایز
است اکرچه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی واحوط
اجتناب از وطی در دبر است نیز وهرکاه زوج وطی
نمود درحال حیض زوجهٔ خود را هرچند کنیز غیر باشد
احوط وجوب کفاره است وان هیجده نخود طلای مسکوك
است در اول حیض ونصف ان در وسط حیض وربع ان در
اخران وکفایت میکند قیمت ان ودر کنیز خودش سه مد
کندم بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یکمد وهمچنین
طلاق حائض صحیح نیست مکر انکه هرکاه زوج غایب باشد
یا زوجه غیر مدخوله یا حامله باشد وبعد از پاك شدن
از حیض صحیح است هرچند غسل نکرده باشد **وکیفیت**
غسل حیض ترتیباً وارتماساً مثل غسل جنابت است لکن
کافی از وضوء نیست بنا بر مشهور پس باید از برای مثل

نماز وضوء هم بکیرد پیش از غسل یا بعد ازان واحوط پیش
بودن انست وهمچنین است غسل نفاس واستحاضه
وغسل مس میت وسائر اغسال مستحبه **فصل سیم**
در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت
زائیدن زنان می آید واکثر ان ده روز است واز برای
اقل ان حدی نیست ونفاس ذات العادة بقدر عادت
اوست واکر تجاوز کند از عادت او وبرده یا کمتر منقطع شود
تمام نفاس است واکر از ده روز تجاوز کند همان عادتش
نفاس است وتتمه استحاضه اکرچه اقوی ان است که
تا هیجده روز نفاس است واکر اصلاً در بین ده روز
خون نه بیند حکم نفاس ندارد واکر یك روز خون دید و
قطع شد همان یك روز نفاس است واکر روز اول دید
و روز پنجم هم مثلاً دید وقطع شد ان پنج روز نفاس است
وهرکاه دران سه روز پاکی ما بین احتیاط کند بجمع مابین
احکام نفساء وطاهره بهتر است وهمچنین هرکاه اول و
دهم یا نهم یا هشتم مثلاً به بیند ایام طرفین با ایام پاکی
خون نفاس است وهرکاه در پاکی ما بین احتیاط کند بهتر

است وانچه برحائض حرام وواجب ومستحب ومکروه است
برنفساء نیزچنین است **فصل چهارم** درغسل استحاضه
است بدانکه استحاضه برسه قسم است قلیله ومتوسطة و
کثیره قلیله انست که کهنه یا پنبه راکه درفرج میکذارد خون
بان برسد ولکن انرا بتمام فرانکیرد ومتوسطة انست که خون
درپنبه فرو رود وازان نکذرد وکثیره انست که از پنبه
بکذرد وبکهنه هم برسد ودرقسم اول غسل واجب نیست
بلی برای هریك نمازی چه فریضه وچه نافله یك وضوء لازم
است ودرقسم دویم برای نمازصبح یك غسل علاوه کند واما
اکربعد ازنمازصبح متوسطة شود برای نماز ظهروعصر یك
غسل علاوه کند بنا براقوی وهمچنین است هرکاه بعداز
نمازظهروقبل ازعصر یا بعدازعصروقبل ازمغرب یا بعد
ازمغرب وقبل ازعشاء متوسطة شود واما درقسم سیم سه
غسل علاوه نماید یکی برای نمازصبح ویکی برای نمازظهرو
عصرویکی برای مغرب وعشاء اکرجمع کند مابین ظهرین و
عشائین واکرجمع نکند وفاصله بیندازد پس واجب است
برای هرنمازی غسل علی حده چنانچه احوط بلکه اقوی انست

که بعدازغسل ووضوء نمازرا تاخیرننماید واهتمام نماید در
حفظ نمودن خوداز بیرون امدن خون اکرمتضرر نشود
بان وبهتر اینست که وضوء را برغسل مقدم بدارد و
جایزاست وطی نمودن زن مستحاضه اکراغسال صلوتیه را
بجا اورد ومذهب بعضی ازاجلهٔ علماء ان است که خون
استحاضه درصورت بیرون آمدن مطلق چه قلیله وچه
کثیره وچه متوسطه چه بخودی خود بیرون بیاید وچه
بواسطه پنبه موجب حدث اکبر وسبب غسل است و
حدث ان باقی است تاوقتیکه پاك شود واین قول خالی
ازقوت نیست پس هرکاه خون خارج شود ولودرقلیله
باید غسل نماید بجهةٔ نماز وبعد ازپاك شدن هم باید
غسل نماید **فصل پنجم** درغسل وسائراحکام اموات
است ودران پنج مبحث است **مبحث اول** دراحکام
حال احتضار بدانکه واجب است درانحال محتضر را بر
پشت بخوابانند وپای اورا روبقبله نمایند ومستحب
است شهادتین واقرار بائمهٔ طاهرین علیهم السلام و
کلمات فرج راتلقین اونمایند ولبها وچشمهای اورابرهم

کذارند ودستهای اورا بکشند ومؤمنین را اعلام کنند
برای تشییع وتعجیل کنند درتجهیزاو مکر درصورت
احتمال اشتباه موت او که واجب است تأخیر ان تایقین
بموت او ومکروه است که حایض وجنب درانحال حاضر
باشد ﴿ بحث دویم در غسل دادن میّت ودران چند فصل
است، **فصل اوّل** بدانکه غسل میت واجب کفائیست که
بر همهٔ مکلفین واجب است بناء برمشهور ولکن اقوی
آن است که غسل واجب بر اولیاء میّت است نه برساير ين
پس کرفتن اجرة برغسل صحیح است وواجب است که سایرین
باذن ولیّ غسل دهند واولی بغسل دادن شوهر است
نسبت بزن خود ودرغیر زن اولی باان اولی بمیراث
است برانحا علی الاقوی وطبقات ارحام بترتیب طبقات
ارث است واکر هیچ یك نباشد حاکم شرع مقدم است
برغیر وبعد ازاو عدول مؤمنین وتمام انچه ذکر شد در
تکفین ونماز برمیت ودفن او نیز جاریست **فصل
دویم** درشرائط غسل دهنده وان چند چیز است
اوّل انکه اثنی عشری باشد دوّیم مماثلت با میت در مرد

بودن

بودن وزن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد
اکرچه از محارم او باشد علی الاحوط مکر درحال ضرورت
وهمچنین عکس ان لکن درغیر محارم مطلقا جایز نیست بلی
جایز است درحال اختیار زن را شوهر او غسل دهد و
بالعکس واحوط نظر نکردن بعورت اوست اکرچه اقوی
جواز ان است باکراهت وهمچنین کنیز را مولای او واحوط
ترك غسل دادن کنیز است مولا یشرا وجایز است پسر سه
ساله یا کمتر را زن ودختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل
دهد **فصل سیم** دراحکام ان بدانکه واجب است
ازالهٔ نجاست ازمیت پیش ازغسل وکافیست شستن هر
عضوی پیش ازشروع درغسل ان اکرچه احوط تطهیر تمام بدن
اوست قبل ازشروع درغسل او وواجب است پوشانیدن
عورت او را از نامحرم واحوط انست که میت را درحال غسل
مثل محتضر پا بقبله بخوابانند **فصل چهارم** درکیفیت
غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد
بترتیب اوّل باآبی که دراو سدر باشد دوّیم باآبیکه دراو
کافور باشد سیم باآب خالص واحوط غسل دادن میت است

درهر یك ازاغسال بغسل ترتیبی چنانچه درغسل جنابت
کذشت وشرطست درهریکی ازاغسال نیت کردن مقارن
شروع درانها واکرسدر وکافور میسر نشود هر سه غسل
باب خالص داده شود واکر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند
میت رابقصد هریك ازان سه غسل عَلَى الاحوط ودر تیمم
سیم قصد مافي الذمة نماید واحکام تیمم خواهد امد وتیمم
رابدست خود بعمل اورد نه بدست میت **فصل پنجم**
دراحکام بعد ازغسل بدانکه واجب است بعد ازغسل حنوط
کردن وان مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور
وکافیست بقدر مسمی ومستحب است مخلوط کردن حنوط را
بتربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بلی اکر میت محرم
باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش رانزدیك او نبرند درغسل
ودرتحنیط **مبحث سیم** درتکفین است واجب است
کفن نمودن میت رابسه پارچه وان پیراهن ولنك ولفافه
است که ازاسرتاسری میکویند وشرط است در پیراهن
که ازشانه تانصف ساق را بپوشانند وافضل تا بقدم
بودن انست ودر لنك انکه مابین ناف وزانو را فراکیرد

وافضل

وافضل انکه مابین سینه وقدم او رافراکیرد ودر لفافه
انکه طولاً انقدر بلند باشد که دوسراورا توان بست و
عرضاً انقدر باشد که برروی هم بیفتد ولنك رامقدم
برپیراهن وپیراهن رامقدم برلفافه ببندد ومعتبراست
درکفن چند شرط اوّل مباح بودن ان دوّیم نجس نبودن
ان سیّم حریر نبودن ان چهارم پوست نبودن ان اکرچه از
ماکول اللحم ومذکی باشد بلکه احوط انست که ازمو وکرك
ماکول اللحم نباشد وکفن زن برشوهراست مکرانکه شوهر
فقیر باشد وکفن واجب بیرون میرود ازاصل مال میت
اکرچه میت مدیون باشد ومستحب مؤکد است کذاردن
دوجریده تربامیت ازچوب نخل باامکان والا اولی سدر
وبعد ازان بید یاانار واکر هیچ کدام ممکن نشد هرچوب
تری کافیست وبتربت شهادتین واسماء ائمه را براو
بنوسیند **مبحث چهارم** درنماز براوست بدانکه واجب
است کفایةً نماز برهر میت مسلمانی بناء برمشهور وبخصوص
ولی بناء برمختار اکرچه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که
شش سال او تمام شده باشد ونماز برطفل کمتر ازشش

سالہ مستحب است و جائز نیست نماز بر کافر و شرط است در
صحت نماز اثنی عشری بودن مصلی و بلوغ شرط صحت نیست
و از طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود بان از سائر
مکلفین بناء بر احوط اگرچه اقوی سقوط است و جایز نیست
نماز میت بدون اذن ولی بنا بر مشهور و بناء بر مختار چه بفرادی
و چه بجماعت **وکیفیت** نماز انست که نیت کند و پنج تکبیر
بگوید و بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر انست که
بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ و بعد از تکبیر دویم صلوات بر محمد و
آل او بفرستند و بهتر انست که بگوید اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ
بَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
وَصَلِّ عَلٰى جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ
وَجَمِيعِ عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ و بعد از تکبیر سیم دعاء از
برای مؤمنین بنماید و بهتر آنکه بگوید اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ

تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ اِنَّكَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید
بهتر انکه بگوید اللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ
اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ
اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي
اِحْسَانِهِ وَاِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَهُ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ
عِنْدَكَ فِي اَعْلٰى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلٰى اَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ
وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد بگوید الله اکبر و
اگر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث
بیاورد و در نماز میت شرط است نیت قربت و قیام و قبله
و بودن سر میت بسمت یمین نماز گذار با امکان اگرچه بجهت
طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و اگر میت
را عکس گذارده باشند نماز باطلست چنانچه شرطست به
پشت خوابانیدن میت را در انحال **مبحث پنجم** در دفن
میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی
بناء بر مشهور بنحویکه پنهان نمایند او را زیر خاك بقدریکه محفوظ
ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و اجب

است او را بدست راست و رو بقبله بخوابانند و حرام است نبش قبر نمودن مکرد ربعضی مقامات که در کتب مبسوطه مسطور است چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن و خراشیدن ان و کندن و چیدن موچه در موت اقارب وچه غیر انها و هم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه اکر استخوان میت را در کیسه کنند و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن بنا بر مشهور و احوط اتیان بقصد قربت مطلقه است و ان دو رکعتست در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی بخوانند در رکعت دویم بعد از حمد اولی انست که ده مرتبه سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بخواند و بعد از سلام بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا اِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ و اسم ان شخص را بجای فلان ذکر کند **فصل ششم** در غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه ببدن خود مس کرده باشد میّت را ولو بناخن و دندان بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن او اکرچه مس کند دندان و ناخن او را علی الاقوی بلی مسّ موی میّت موجب غسل نمیشود و هرکاه میّت تیمم داده شود

بجهة نبودن آب یا متعذّر بودن غسل مسّ او موجب غسل میشود بلی هرکاه سدر یا کافور یافت نشود و میّت را غسل بآب خالص داده باشند مس او موجب غسل نمیشود و بدانکه هرچه مشروط بوضوء است مشروط بغسل مسّ میّت است بنا بر احوط و وضوء شکسته میشود بسبب مس نمودن میّت **فصل هفتم** در اغسال مستحبه است و شمردن انها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب موکد است و اکر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم ان روز پنجشنبه جایز است و اکر روز جمعه آب بدست او رسد نیز بجا اورد و وقت ان تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمة بجا اورد و قضاء ان تا غروب روز شنبه جایز است

مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در سه مقام **اول** نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از برای وضوء یا غسل لکن اکر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در سمتی از ان آب باشد اکر ممکن شود تفحص کند خودش یا نائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یک تیر پرتاب و در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب

درچهار سمت وهرکاه وقت تنك باشد باترك تفحص تیمم او صحیح
است بخلاف انکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که
باطل است مکر انکه در واقع آب نبوده کر بر فرض تفحص نمی یافت
تیممش صحیح است بنابر اقوی دویم انکه بترسد بر نفس یا عرض
یا مال معتد به هرکاه بخواهد بآب برسد سیم ترس ضرر از
استعمال آب مثل ناخوشی وامثال ان چه بترسد از حدوث
ان یا از طول کشیدن یا شدت ان هرکاه تکلیف او جبیره
نباشد چهارم ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان محترم
بسبب استعمال آب پنجم انکه هرکاه طلب کند از کسیکه آبی باو
ببخشد یا بفروشد براو منت کذارده شود که نتواند تحمل اورا
بنماید عادةً ششم توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن
جمیع آنچه در نزد اوست یا قدری که ضرر بحال او برساند بخلاف
انکه ضرر بحال او نباشد اکرچه بقیمت کزاف باشد که واجب
است بدهد هفتم تنکی وقت است از طلب کردن آب هشتم
تنکی وقت است از استعمال آب نهم واجب بودن استعمال آب
موجود در رفع خبث واحوط در این صورت انست که اول استعمال
آب کند بعد تیمم نماید وبدانکه زمانیکه تیمم واجب باشد وضوء

وغسل باطل است مکر در سه صورت اوّل تحصیل آب بدادن
مالیکه مضر بحال اوست دوم تحصیل آب بتحمل منتی که نباید متحمل
شود سیم انکه در تنکی وقت وضوء بسازد یا غسل نماید اکرچه احوط
در این صورت بطلان وضوء وغسل است **وآنچه** بان تیمم
کرده میشود چند چیز است اوّل خاك خالص دویم سنك سیم
ریك چهارم زمین کچ قبل از پختن وبعد از پختن علی الاظهر اکرچه
احوط ترك او است واین چهار در یك مرتبه است اکرچه احوط
حتی المقدور خاك است واکر اینها نباشد تیمم کند بچیزیکه در ان
غبار باشد هرکاه ممکن نشود بتکانیدن غبار او جمع شود والّا
لازم است واکر ان هم نباشد کل اکر نتواند اورا بخشکاند و
الّا لازم است واکر ان هم نباشد اقوی سقوط نماز وقضاء ان
میباشد اکرچه احوط اتیان بنماز بی وضوء می باشد نیز و
حقیقت تیمم سه چیز است اول زدن دو کف دست است
باهم بر زمین یك دفعه اکرچه بدل از غسل باشد بنابر اقوی هر
چند احوط در ان دو دفعه زدن است یك دفعه برای مسح پیشانی
ودیکری برای مسح یدین دویم مسح کردن بدو کف دست باهم
تمام پیشانی وجبینین را از رستنکاه مو تا دو ابرو وطرف

بالای دماغ با مراعات الاعلی فالاعلی عرفاً و ضرر داشتن
انفراج معلوم نیست ولازم نیست اجراء هریك بر محل اگرچه
احوط است سیم مسح کردن تمام پشت دست راست را از بند دست
تا سر انکشتان بکف دست چپ و بعد از ان پشت دست چپ
را بدست راست **وشرائط صحت تیمم یازده چیز است**
اول تکلیف بودن تیمم نه غسل یا وضوء دویم مباح بودن انچه
بان تیمم میکند مگر انکه مجبور باشد سیم پاك بودن انچه بان
تیمم میکند و ممزوج بغیران نباشد که از خاك بودن مثلاً بیرون
رود اگر مشتبه باشد بشبههٔ محصوره بهردو تیمم کند چهارم پاك
بودن اعضاء تیمم با امکان و اگر باطن دست نجس باشد و تعدّی
بغیر نکند و ممکن نشود تطهیران تیمم نماید بشکم دستها و احوط
ان است که جمع نماید میانه تیمم بظاهر دست و باطن دست اگر
ظاهر دست طاهر باشد و هرکاه نجاست باطن دست تعدّی
نماید و خشکانیدن ان ممکن نشود واجب است تیمم بر پشت دست
پنجم زائل کردن حاجب از ماسح و ممسوح با امکان و اگر جبیره
برروی ماسح یا ممسوح باشد و آب موجود نشود و ممکن نشود
برداشتن جبیره یا اینکه ضرر داشته باشد بهمین حال تیمم نماید

ششم نیت بتفصیلی که در وضوء کذشت هفتم ابتداء از اعلی
فالاعلی هشتم ترتیب بنحویکه ذکر شد نهم موالات عرفی دهم
مباشرت که خود تیمم کند با امکان یازدهم انکه تیمم بعد از دخول
وقت نماز باشد و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر
داشته باشد یا نه اگرچه تاخیر تا آخر وقت اگر امید رفع عذر
داشته باشد احوطست بلی با قطع بان تاخیر متعین است و
هرکاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت ان اکتفاء میکند بان
برای نماز دیکر در وقت ان اگر عذر باعث تیمم باقی باشد و
هرکاه شخص جنب بواسطهٔ ضرر استعمال آب مثلاً برای نمازی
تیمم کرده و نماز کرده بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد
اگر ان عذر باقی باشد هم تیمم بکیرد اگرچه احوط در صورت تمکن
از وضوء جمع است ما بین ان و تیمم بدل از غسل و در صورت
معذور بودن از وضوء یك تیمم است بقصد ما فی الذمه و
هرکاه میّتی تیمم داده شود و پیش از دفن غسل میسر شود
غسلش میدهند هرچند بعد از نماز باشد و بعد از غسل
اعاده نماز نمایند

مقصد چهارم

در طهارت از خبث میباشد و دران چند مبحث است مبحث
اوّل در نجاسات است وآن دوازده چیز است آول ودوم
بول وفضلهٔ انسان وهر حیوانی که حرام کوشت وصاحب خون
جهنده باشد د پرنده وغیر پرنده علی الاقوی خصوص
از بول شب پره سیم منی است از هر حیوان صاحب خون
جهنده مکر منی خروس که د تخم مرغ است که ان پاك و
حلال است چهارم میته واجزاء ان که در سابق حیوة داشته
باشد از انسان وهر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت
انسان بغسل دادن پاك میشود وهر کاه مس کند از قبل
ازغسل دادن آن غسل مس میت واجب میشود اکرچه بدون
رطوبت مس شود وهم چنین نجس است اجزائیکه از هر
حیوان زنده جدا میشود بشرط انکه روح دران حلول کرده
باشد لکن اجزاء صغار یکه از انسان جدا میشود مثل پوست
لب وامثال ان پاکست وتخمی که از شکم مرغ ونحوان بیرون
میآید پاك است اکر پوست روی ان سخت شده باشد
بلی هر کاه ملاقات بامیته د رحال رطوبت کرده باشد متنجس
است وطاهر میشود بشستن وانفحه که شیردان بره وبزغاله

است پیش از آنکه چیز خور بشوند با پنیر مایه که دران
است پاك است وهر کاه ملاقات بامیته برطوبت نموده
باشد متنجس است وبشستن پاك میشود اکرچه احوط اجتناب
از آن است پنجم خون انسان وهر حیوانیکه صاحب خون
جهنده باشد مکر انچه باقی میماند در اجزاء حیوانی که ذبح
شرعی شده وخون متعارف ازان بیرون رفته که طاهر
است مط واحوط اجتناب از خونیست که در عضوی باشد
که حرام است خوردن ان مثل سپرز وخون د زردهٔ
تخم اکر بسفیده سرایت نکرده بسبب پردهٔ که بر روی ان
هست همان زردهٔ نجس است بنابر احوط وسفیده ان
پاکست وهر کاه مشتبه شود خون طاهر بخون نجس اکر اشتباه
از باب خون خارج ذبیحه است بخون باطن ان اقوی اجتناب
است واکر از باب اشتباه خون جهنده است بغیر خون
جهنده طاهر است ششم وهفتم وهشتم سك وخوك صحرائي
وکافر باقسام انها واجزاء انها اکرچه روح درانها حلول نکرده
باشد نهم شراب بلکه هر مست کننده که در اصل روان باشد
وآب انکوری که جوشیده وهنوز ثلثان نشده اکر مسکر نباشد

اکرچه حرام است خوردن ان مادامی که ثلثان نشده باشد
ولی اقوی آنست که نجس نیست هرچند احتیاط خوبست و
اما آب مویز وخرما بجوشیدن نه نجس میشود ونه حرام چه
در آب وچه در روغن وهمچنین مویز دهم فقاع که از جو کرفته
باشند والا حرمت ونجاست ان معلوم نیست اکر مسکر نباشد
یازدهم عرق جنب از حرام بنا بر احوط ونماز در لباسیکه آلوده
بان شده باشد جایز نیست قطعاً دوازدهم عرق شتر نجاست
خوار قبل از استبراء ان بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط

مبحث دویم بدانکه ثابت میشود نجاست بچند
چیز اوّل علم بان دویم خبر دادن ذو الید درصورتیکه موجب
اطمینان شود سیم شهادت دو عادل ومظنه وشك کفایت
نمیکند مکر در رطوبت مشتبهی که بعد از بول یا خروج
مني وقبل از استبراء خارج میشود بنا بر احوط چنانچه ثابت
میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بیّنه یا خبر دادن ذو الید
ومظنه اکرچه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط کفایت
نمیکند مکر اینکه مفید اطمینان شود **مبحث سیم**
در احکام نجاسات بدانکه شرط است درصحت نماز درحال

اختیار پاك بودن ظاهر بدن وموی وناخن ونخوان ولباس
مصلی که ماتتم فیه الصلوة باشد وهمچنین است انچه همراه
نمازکذار است اکرچه بان ستر نکرده باشد بلی در مثل عرق
چین وبند زیرجامه وجوراب وامثال ان که بتنهائی نمیتوان
ستر عورت بان نمود شرط نیست ومحمول متنجس که بقدر
ساتر نباشد نیز ضرر ندارد وهمچنین خون قروح وجروح
تازمانیکه خوب نشده وتطهیر بدن یا لباس از ان یا تبدیل
ان که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اکرچه زیاد باشد
وهمچنین خون حجامت وفصد وهر زخمی بلکه بواسیر نیز چه
در باطن باشد یا ظاهر اکرچه احوط اجتناب از انست وهم
چنین است حکم عرقیکه بخون قروح وجروح متنجس شده اکر عرق
کردن بنوعی باشد که شخص غالبا از ان خالی نباشد مثل
زمان تابستان وهمچنین معفو است نماز کردن با خون غیر
قروح وجروح اکر کمتر از درهم باشد ودرحکم اوست عرق
متنجس باو بشرط مذکور مکر خون حیض ونفاس واستحاضه
ونجس العین ومیته که انها معفو نیست بلکه احوط در خون
غیر ماکول اللحم غیر از انسان نیز اجتناب است وفرق نیست

در شرط مذکور ما بین عالم وجاهل بشرط مذکور پس لازم
است بر کسیکه جاهل بمسئله بوده اعاده نماز در وقت وقضاء
ان در خارج وقت واکر عالم بمسئله بود وملتفت بنجاست شد
وفراموش کرد قضاء واعاده لازم است واکر ملتفت بنجاست
نشده اعاده در وقت لازم است اکر ملتفت شد در داخل
وقت واکر ملتفت نشد تا وقت خارج شد قضا نماید در صورت
تقصیر والا قضاء لازم نیست **مبحث چهارم** در مطهر
انست وان چند چیز است اول آب است وان یا مطلق است
که بدون قید آنرا آب میکویند یا مضاف است مثل کلاب
وآب قند وآب هندوانه ورفع حدث وازالهٔ خبث بان نمی
شود وبملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاده از کر باشد
بشرط انکه نجس اعلی یا مساوی با ان باشد واکر موضع ملاقات
اسفل باشد مثل انکه از کلاب پاش کلاب در دست کافری
بریزند پس نجاست ان سرایت نمیکند باعلی واب مطلق
پنج قسم است اول آب باران دویم آب جاری سیم آب چاه
چهارم آب ایستاده که بقدر کر یا زیاده ازان باشد پنجم
ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه آب باران در حال

باریدن در حکم جاریست اکرچه قلیل باشد که نجس نمیشود
بملاقات نجاست باعدم تغییر بنجاست وپاك میکند آب
متنجس وغیر آب از زمین وجامه وفرش راکه متنجس باشد
بباریدن بران بعد از زوال عین نجاست وتعدد وعصر در
ان لازم نیست **واما** آب جاری وان آبی است که بجوشد
از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی شود مادامیکه
طعم یا رنك یا بوی ان بنجاست متغیر نشود وبا تغییر یکی از
انها نجس است وآب نجس غیر متغیر یا متغیر یکه تغییر ان
زائل شده باشد بمجرد اتصال باب جاری یا کر پاك میشود
واما آب چاه پس اقوی انست که بملاقات نجاست نجس
نمیشود اکرچه کمتر از کر باشد وواجب نیست بواسطهٔ افتادن
چیزی دران چیزی از آب آن کشیدن بلی مستحب است و
تفصیل ان بیرون از عهده این مختصر است بلی اکر بنجاست
آب چاه متغیر شود نجس میشود وتطهیر ان بکشیدن مقداری
است که تغییر ان را زائل کند **واما** اب ایستاده بقدر کر
که بحسب وزن شصت وچهار من شاه الا بیست مثقال صیرفی
وبحسب مساحت سه وجب ونیم عرض در سه وجب ونیم طول

در سه وجب و نیم عمق که حاصل ضرب انها در یکدیگر چهل و
سه وجب الا ثمن وجب است پس چنین آبی بملاقات نجاست
نجس نمیشود **واما** آب ایستاده کمتر از کر پس بملاقات
نجاست نجس میشود و اکر استعمال شود در رفع خبث پس در
غسله مزیله عین نجس است اکرچه متغیر بنجاست نشود بلکه
احوط اجتناب از غساله است مکر غساله استنجاء که ان پاکست
بشرط انکه عین نجاست در او نباشد و متغیر بان نشده باشد
و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحدیکه از صدق استنجاء
بیرون رود و نجاست خارجی بان نرسیده باشد و در تطهیر
متنجس از بول بآب قلیل معتبر است شستن ان دو مرتبه
بنا بر احوط چه لباس باشد چه غیر ان و کفایت میکند در بول
صبی شیرخواریکه غذاخور نشده باشد چه پسر و چه دختر یك
مرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فرا کیرد و حاجت بفشردن
نیست و در غیر بول اقوی کفایت یکمرتبه است بعد از زوال
عین اکرچه احوط هم دو مرتبه است و در چیزهائیکه فشرده
میشود معتبر است فشردن ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه
باید شسته شود بآب بنا بر احوط اکرچه اکتفاء بدو مرتبه خالی

از قوت نیست از هر نجاستی مکر در ولوغ سك که باید اول یك
مرتبه بخاك پاك خاك مالی نمایند و بعد از ان دو مرتبه دیکر بآب
خالص پاك ان را بشویند و بهتر اینست که اول بخاك خشك خاك
مالی کنند و بعد از ان قدری آب در ان کرده کل مالی کنند
و بعد از ان دو مرتبه بآب بشویند و در ولوغ خوك و مردن موش
صحرائی در ان بنا بر احوط هفت مرتبه ان را بشویند و احوط در
خوك اول خاك مالیدنست نیز و در تطهیر بآب کثیر و جاری
یکمرتبه کافی است مطلقا بنا بر اقوی بلی در ولوغ خاك مالی لازم
است بلکه احوط تعدد غسل است نیز بدانکه حال شستن
ظروف بآب کثیر ظاهر است و کیفیت تطهیر بآب قلیل آن است
که آب در ان بریزند و بکردانند آب را تا فرا کیرد جمیع اطراف
او را و پس از ان بریزند و هم چنین در مرتبه دوم و سیم و در
تطهیر حوض و ظرف منصوب اب از اطراف او جاری نمایند و بظرف
طاهری خالی نمایند آبرا و لازم نیست که ظرف در هر نوبت طاهر
نمایند بلی نسبت بغساله دوم ظرف را طاهر نمایند دویم زمین
که پاك و خشك باشد یعنی رطوبة سرایت ندا شته باشد و ان پاك
میکند براه رفتن یا مالیدن بران کف پا و کفش و امثال ان را بعد

از زوال عین نجاست بشرط انکه نجاست آن حاصل شده باشد
از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیم افتاب است بنا بر
مشهور ولکن مطهر بودن ان محل تامّل است احتیاط دران ترك
نشود وان پاك میکند بنابر مشهور دو چیز را هرگاه بتابیدن انرا
بخشکاند بعد از زائل شدن عین نجاست اوّل زمین وانچه
غیر منقول باشد مثل عمارات والات متصلهٔ بآن وانچه دران
نصب شده مثل در و پنجره ومیخ ومثل درخت ها ومیوهای
ان وکیاها که درانست وظرفهائیکه در زمین بنا کذارده شد
وامثال ان دوّیم حصیر وبوریا که پاك میشود بتابش
افتاب بریك طرف ان هر دو طرف ان چهارم مستحیل شدن
نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسرکه ومبدّل شدن
غائط بکرم ودر حکم ان است آب نجس که حیوان طاهر او وانجورد
ولعاب وعرق میشود وهمچنان غذاء نجس که حیوان حلال کوشت
بخورد وسرکین شود وازین قبیل است زرعی که از آب نجس عمل
اید واما هیزم نجس طاهر نمیشود بواسطهٔ زغال وخاکستر شدن
پنجم انتقالست مثل خون انسان که در بدن شپش وامثال ان
رفته وجزء بدن ان محسوب شود ششم اسلام حتی در مرتد

فطری اکرچه توبه او قبول نیست یعنی حکم قتل ساقط نمیشود و
زوجه او هم باو رجوع نمیکند هفتم تبعیت وآن در چند جا ثابت
است اول هرکاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك میشود
پدر مسلمان شود یا مادر دویم ظرف شراب بعد از مستحیل
شدن ان بسرکه سیم تختهٔ که میت را بران غسل میدهند و
همچنین خرقه که بر روی اوست در حال غسل دادن ودست
غسل دهنده که بتبع میت پاك میشود ومقصود ازاین نجاستی
است که بواسطه مسّ میّت با رطوبت حاصل شده باشد وهرکاه
بنجاسه خارج که بدن میّت ملوّث بوده طاهر نمیشود بلکه احوط
مطهر عدم طهارت است ودر غیر دست از سائر بدن ولباس غسل
دهنده تاملست احوط بلکه اقوی شستن است وهمچنین
پاك شدن اطراف چاه ودلو وطناب وسائر الات نزح هرکاه
چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست احوط بلکه اقوی اجتناب
است هشتم غائب شدن مسلمان پس حکم میشود بپاکی بدن
یا جامه وفرش وظرف وانچه از توابع اوست هرکاه عالم بنجاست
ان بوده واحتمال تطهیر ان داده شود واستعمال کند انرا فیما
یشترط فیه الطهارة نهم زائل شدن عین نجاست از باطن

انسان مثل باطن دماغ وگوش وچشم وفرج وامثال ان وهمچنین
ازظاهر بدن هرحیوان وهم چنین ازمخرج غائط با فرض عدم
تعدی بسنك یا کهنه ونحوان ازچیزهائی که زائل میکند عین
نجاست را بشرط انکه پاك باشد وباید کمتراز سه عدد نباشد
علی الاحوط اگرچه اقوی کفایت جسم واحد ذوالجهات است و
هرگاه بسه عدد پاك نشد علاوه کند تازائل شود واقوی
حصول طهارت است بااستنجاء باستخوان وسرکین پاك اگرچه
حرام است چنانچه حرام است استنجاء بانچه محترم است درشریعت
دهم استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقداری
که ازصدق جلال بودن خارج شود وبهتر استبراء است بآنچه
منصوص است که پاك میکند بول وفضلهٔ انرا یازدهم بیرون
رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکند خونی راکه باقی مانده
لکن خوردن ان خون حرام است دوازدهم جدا شدن غساله
وان پاك کننده است رطوبتی راکه باقی میماند بعدازفشردن

مطلب دویم

دراقسام نمازهای واجب است بدانکه درزمان غیبت نماز
واجب هفت است اوّل نمازیومیهٔ پنجگانه دوّیم نمازآیات

سیم نمازطواف واجب چهارم انچه بنذروعهد ویمین واجاره
واجب میشود پنجم نمازوالدین که ازانها فوت شده باشداز
روی عذر که بر ولد اکبر واجب است بنا براحوط اگرچه اقوی
عدم وجوب صلوة والده است بر پسر ششم نمازجمعه که واجب
تخییری است مابین ان ونمازظهر درروزجمعه بنا براقوی
هفتم نمازبرمیت ونمازهای مستحبی بسیاراست ولکن اقتصار
میشود بنوافل یومیه وان هشت رکعت نافلهٔ ظهراست که پیش
ازنمازظهر باید خوانده شود وهشت رکعت نافلهٔ عصراست که
پیش ازنمازعصر میخوانند وچهار رکعت نافلهٔ مغرب که بعد
ازنمازمغرب میخوانند ودورکعت نافلهٔ عشاکه انرا وتیره گویند
نشسته بعدازنمازعشا میخوانند وهشت رکعت نافله که وقت شب
ان بعدازنصف شب است وهرچه بصبح نزدیك تربجا آورد
بهتراست ودورکعت نمازشفع که بعدازنمازشب میخوانند
ویك رکعت نمازوتراست که بعدازشفع میخوانند ومستحب
است دران خواندن سورهٔ توحید سه مرتبه ومعوذتین هر
کدام یك مرتبه ومستحب است دران قنوت وبهتراین است
بعدازدعای فرج که لااله الا الله الحلیم الکریم لااله الا الله

العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین
السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین است چهل نفر مؤمن را
دعا کند چه زنده چه مرده باینکه بگوید اللهم اغفر لفلان و
اسم مؤمنی را ذکر کند بعد از ان هفتاد مرتبه بگوید استغفر
الله ربی و اتوب الیه و بعد از ان هفت مرتبه بگوید استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام لجمیع
ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه و هفت مرتبه هذا
مقام العائذ بك من النار و بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی
و بئس ما صنعت و هذه یدی جزاءً بما کسبت و هذه رقبتی
خاضعة لما اتیت فها انا ذا بین یدیك فخذ لنفسك من نفسی
الرضا حتی ترضی لك العتبی لا اعود و سیصد مرتبه بگوید
العفو و دو رکعت نافلهٔ صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد و
جایز است قبل از فجر بعمل آورد و این نوافل را هر دو رکعت
بیك سلام بجا آورد و اکتفا بحمد تنها میتوان کرد بدون
سوره و قنوت و جایز است که بعض نوافل را بجا آورد و
بعضی را ترك کند و لکن تا بتواند ترك نکند و هر نماز که در

سفر قصر میکند نافلهٔ ان نماز ساقط است مثل ظهر و عصر و
عشا و لکن نوافل دیگر ساقط نیست و اما احکام نماز پس در ان
چند مبحث است

مبحث اوّل

در مقدمات نماز و ان چند چیز است اول وقت شناختن
و اول وقت ظهر زوال افتاب است از دائرهٔ نصف النهار تا
بقدر اداء نماز عصر بغروب شرعی منتهی و وقت عصر بعد از مقدار
اداء ظهر است از زوال تا غروب شرعی و وقت نماز مغرب از وقت
غروب شرعی است یعنی زوال حمره از طرف افق شرعی تا مقدار
اداء نماز عشاء بنصف شب مانده و اولی انست که تاخیر ننماید از
از غروب شفق که آخر وقت فضیلت ان است و هر گاه عصیاناً یا
نسیاناً یا جهلاً از نصف شب نماز مغرب و عشاء تاخیر افتاد تا
قبل از طلوع واجب است بجا آورد و جایز نیست تاخیر ان و ولی
نیت اداء و قضاء نکند و وقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی
است در افق که فجر صادق است تا طلوع افتاب و اخر وقت
فضیلت ان طلوع حمرهٔ مشرقیه است و در اینجا چند مسئله است
مسئلهٔ تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد

واعتماد بمظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است وجایز
نیست اعتماد براذان یك عادل عارف بوقت مکر انکه موجب
اطمینان شود ومع ذلك اولی ان است صبر کند تا یقین
حاصل نماید وهرکاه اعتماد بمذکورات نمود ونماز کرد بعد ظاهر
شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده کند واکر معلوم
شد دراثناء نماز وقت داخل شده اکرچه قبل از سلام باشد
اعاده لازم نیست **مسئلة** اکر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء
شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نسیانًا پس اکر متذکر شود در
حالتیکه در نماز باشد وممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید
واکر بعد از فراغ باشد مجزی است وبعد از ان نماز ظهر یا مغرب
را بجا آورد واحوط درصورت تقدیم عصر اتیان بنماز دویم است
بقصد ما فی الذمه بدون تعین ظهر وعصر **مسئلة** جایز
نیست تاخیر نماز از وقت وواجب است تمام نماز را در وقت بجا
اورد بلی هرکاه عصیانًا یا نسیانًا تعویق انداخت تا انکه بمقدار
یك رکعت بآخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز و
اقوی ان است دراین صورت نیز نمازش اداء است پس هرکاه
مقدار پنج رکعت مانده باشد از مغرب نماز ظهر را مقدم بدارد

برعصر وهمچنین اکر مقدار چهار رکعت مانده باشد از آخر
وقت نماز مغرب وعشاء مغرب را مقدم دارد برعشا **مسئلة**
جایز است اتیان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقت
فریضه علی الاقوی دویم از مقدمات نماز قبله شناختن است
بدانکه واجب است نمازهای واجبی را بقبله بجا آورد
بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی نیز بلی چون
نماز مندوب را سفرًا وحضرًا جایز است در حال راه رفتن
بجا آورد دراین حال استقبال دران معتبر نیست ومراد
بقبله ان مکانی است که کعبه دران واقع است ومحاذی ان
از تخوم ارض تا اسمان تمام قبله است ومحاذات عرفی کافی
است ودراین جا دو مسئله است **مسئلة** واجب است
تحصیل علم باستقبال بز فرض امکان وفرق نیست ما بین
مکه وبلاد بعیده وهرکاه ممکن نباشد تعیین ان بریقین
واجب است تحصیل مظنه بان الاحری فالاحری وعلاماتی
که معین شده برای تشخیص قبله بلاد در علم هیئت اسباب
حصول مظنه است وجائز است اعتماد نمودن بقبله بلاد
مسلمین ما دامیکه خطاء ان ظاهر نشود وهرکاه درجای ممکن

نشود تعیین قبله علماً وظنًا واجب است نماز را چهار مرتبه
بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد واگر وقت مضیق
باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد اگرچه یکمرتبه
باشد بهر جهة که بخواهد کافی است **مسئلة** هرگاه بعد از
تشخیص قبله ونماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله
نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت
باقی باشد وقضا کند اگر باقی نباشد واگر ظاهر شود که قبله
در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند
واگر باقی نیست احوط قضاء ان است واگر معلوم شود از قبله
منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس
اگر در اثناء نماز بران مطلع شود فورًا رو بقبله کند ونمازش را
تمام کند ونمازش صحیح است واگر بعد از نماز معلوم شود اکتفاً
نماید بان سیم از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن ولباس
از نجاست خبثی الا در انچه معفو است وهمچنین طهارت از
حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت چهارم از مقدمات
مباح بودن مکان نماز وپست وبلند نبودن موضع سجده
از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت ودر این جا چند مسئله است

مسئلة واجب است جای نماز غصبی نباشد که نماز در
مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان
باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او
بشاهد حال وهرگاه زمینی در اجاره کسی است اذن مستأجر
معتبر است وهرگاه از جهة جهل بغصبیت مکان یا غفلة از ان
نماز کرد دران مکان نماز او صحیح است واجرت این مقدار تصرف
بر ذمه او است اگر عرفا اجرت دارد ودر اراضی متسعة که نماز
بدون اذن مالك صحیح است شرعا هرگاه غصب شود نماز در
او صحیح است اگرچه احوط ترك است **مسئلة** واجب است تمام
مکان نماز پاك باشد از نجاستی که ببدن مصلی یا لباس او
سرایت کند پس هرگاه ان مکان خشك باشد ونجاست ان
سرایت نکند نماز دران صحیح است مگر جای سجده که اگر
ان نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشك باشد بلی
مستحب است تمام مکان پاك باشد وهرگاه سجده کرد بر
چیز نجس جهلا یا غفلة وپس از ان ملتفت کرد بداعاده کند
نماز را وهرگاه در اثناء نماز ملتفت گردید تغییر دهد موضع
سجده را وهرگاه دو سجده بر چیز نجس کرده که ملتفت شد در

مابقی تغییر دهد و نماز را تمام کند احتیاطا و پس از ان اعاده
اصل نماز نماید **مسئلة** احوط ان است که مرد و زن پهلوی
یکدیگر نماز نخوانند و هم چنین زن پیش و مرد در عقب او
نباشد در حال نماز اگرچه اقوی جواز و صحت نماز هر دو
میباشد با کراهت و فرق نیست مابین زن محرم و غیر ان
و کراهت مرتفع میشود ببودن حائلی که مانع دیدن باشد یا
بفصل میان ان دو بقدر ده ذراع دست **مسئلة** مستحب
است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب
یك نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در
روایت ا. یکهزار هزار نماز و ثواب یك نماز در مسجد پیغمبر
صلی الله علیه و آله برابر است با ده هزار نماز و در هر یك از
مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد
جامع برابر صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز
و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است و نماز نزد حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام معادلست با ثواب دویست هزار
نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که افضل
است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی او طاق است

مسئلة مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه
کن هم اولی ترکست و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند
بیرون ان نماز کند هرگاه کشتی استقرار داشته باشد و منحرف
از قبله نشود والا نماز در این حال باطل است مگر در صورت
اضطرار و هم چنین نماز در جائیکه کسی روبروی او باشد
بخصوص زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف
کشاده یا کتاب یا کاغذ که خط ان نمایان باشد و هم چنین
مکروه است نماز در خانه که مست کننده یا سك یا صورت
دران باشد و مکروه است نماز در قبرستان **مسئلة**
مستحب است برابر مصلی ستره باشد و مراد از ان دیواری
یا حائلی است که میان مصلی و ان بیش از دو یا سه ذراع نباشد
و اگر عصائی در برابر گذارد کافی است **پنجم از مقدمات نماز**
پوشانیدن عورت و ان در مرد قبل و حلقه دبر و بیضتان است
و عورت زن در نماز جمیع بدن است مگر روی و دو دست
تا بند ان و دو پا تا ساق ولکن در کنیز و صبیه نابالغه
پوشانیدن سر و گردن واجب نیست و این حکم جاری است
در جمیع نمازها و توابع ان مثل اجزاء منسیه و سجده سهو خواه

بپنده باشد یا نه در تاریکی باشد یا غیران سوای نماز میت
که ستر در ان احوط واولی است وهرگاه غفلت کرد پوشانیدن
عورت را نماز او صحیح است وهمچنین اگر در میان نماز ظاهر
شد وملتفت نشد واگر در اثناء ملتفت شد فورًا باید خود
را بپوشاند وباید لباس نمازگذار غصبی نباشد ولکن اگر جهلا
یا سهوا نماز کرد در لباس غصبی نماز او باطل نیست اگرچه
اجرت بذمه اوست واز پوست میته نباشد واز اجزاء حرام
گوشت نباشد خواه عالم باشد ببطلان نماز در او یا جاهل از
عمد باشد یا از فراموشی لباس باشد یا جزء ان بنابر اقوی
بلکه میته واجزاء حرام گوشت نیز همراه او نباشد علی الاحوط
بلی جائزاست نماز کردن با پوست خز وسنجاب وکرك انها و
باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد وطلا باف نباشد
چه در حال نماز وچه در غیران بلکه انگشتر طلا در دست
کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست از برای ایشان
مطلقا واما برای زن جایزاست امور مذکوره حتی در نماز
وباکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار
ودر جنك چنانچه جایزاست سجاف جامه او حریر خالص باشد

اگرچه احوط انست که زیاده از چهار انگشت نباشد وهرگاه از
روی غفلت مرد نماز کرد در لباس حریر وطلا باف نماز او
باطل نیست وهمچنین اگر معلوم نبود حریر بودن لباس وپس
از فراغ از نماز ظاهر شد که حریراست نماز او صحیح است وبدانکه
هرگاه جوراب در پای نمازگذار باشد که نپوشاند پشت پا و
ساق را احوط اجتناب واقوی جواز انست

مبحث دویم

بدانکه مستحب مؤکداست در نمازهای یومیه اذان وان
چهار مرتبه الله اکبر وهرکدام از اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ
حَیَّ عَلٰی خَیْرِ الْعَمَلِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را دو مرتبه بگوید
وبعد از اذان اقامه است وان مثل اذانست در فصول مگر
انکه دو مرتبه الله اکبر از اول ویك مرتبه لا اِلٰهَ اِلَّا الله از آخر
آن در آن نیست وبعد از دو مرتبه حَیَّ عَلٰی خَیْرِ الْعَمَلِ دو مرتبه
بگوید قد قامت الصلوة وتاکد اقامه بیش از اذان است خصوص
از برای مردان در غیر موارد سقوط ان واقوی اشتراط طهارت
است در اقامه واحوط ایستادن وحرف نزدن پس شرط نیست

دران اکرچه احوط است

مبحث سیم

در واجبات نماز است وان یازده است اوّل نیت و معتبر
است دران قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضوء
کذشت وهرکاه در بین نماز قصد خروج ازان نماید یا
مترددشود دران وچیزی ازاجزاء نمازرا درانحال بجانیاورده
ومفسدی دیکرهم بجانیاورده پشیمان شود و بوکردد از
همانجا نمازرا تمام کند نمازش صحیح است دویم تکبیرة
الاحرام وان کفتن الله اکبراست وواجب است صحیح اداء کند
سیم قیام بااعتدال قامت وعدم اعتماد باقدرت والّا تکیه کند
وباتعذر ازان بنشیند وباعجز از نشستن بخوابد بر پهلوی
راست مثل مدفون وباتعذر ان برپهلوی چپ و باتعذر
ازان برپشت بخوابد مثل محتضر وبدانکه قیام درحال تکبیرة
الاحرام ومتصل برکوع رکنست ودرحال قرائت واجب غیر
رکن ودرحال قنوت مستحب است وواجب است دران
استقرار وعدم اعتماد باامکان حتی درقیام درحال قنوت چهارم
وپنجم قرائت حمد ویك سوره تمام در دو رکعت اولی بلی مریض

ومستعجل

ومستعجل بجهة ضرورت وتنکی وقت اکتفاء میکنند بحمد تنها
ودر دو رکعت آخر مخیراست مابین حمد تنها یا کفتن سُبْحَانَ
اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ یك دفعه علی
الاقوی وسه مرتبه علی الاحوط وبدانکه واجبات قرائت چند
چیزاست اوّل اداء نمودن حروف را ازمخارج خود بطوریکه ممتاز
ازیکدیکر باشد وصدق ان حرف بکند دویم حرکت وسکون
وتشدید را درست اداء کند سیم وقف بحرکت بلکه وصل
بسکون هم نکند علی الاحوط چهارم انکه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بکوید در اول حمد وسوره که جزء انها است مکر سورۂ برائة
ولازم نیست تعیین سوره پیش از شروع در بسمله بلی هرکاه
سورۂ معینه را وقت کفتن ان قصد نمود همان سوره را بخواند
واکر بخواهد سورۂ دیکر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند پنجم
هرسورۂ خواند تا از نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده
علی الاحوط میتواند عدول کند بسورۂ دیکر مکر سورۂ توحید
وجحد را بلی اکر کلمۂ یا آیۂ را فراموش نمود میتواند عدول
کند مطلقا ششم انکه سورۂ سجدۂ واجبه دار را درنماز واجبی
نخواند ودر نافله جایزاست ودران بعد از قرائت آیۂ سجدة

سجده کند وبرخیزد ونماز را تمام کند واما در نماز واجبی
اکو کوش کند آیهٔ سجده را یا سهوًا بخواند بعد از نماز سجده
کند واحوط انست که در نماز ایماء کند ونماز را تمام کند و
سجده کند هفتم تمام قرائت وتسبیحات اربعه را در رکعات
ایستاده با استقرار بجا آورد باامکان هشتم انکه مرد حمد و
سوره را در رکعت اول ودویم نماز مغرب وعشاء وصبح بلند
بخواند ودر نماز ظهر وعصر آهسته ودر رکعت سیم وچهارم
از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات ومناط
در بلندی وآهستگی ظهور جوهر صوت وعدم ظهور انست
واما زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند ودر مواضع
جهر مخیر است مگر انکه اجنبی صوتش را بشنود ومستحب است
خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع اخفات نهم ترتیب
میان حمد وسوره وهمچنین میان اجزاء انها دهم موالات و
فاصله نکردن مابین انها بغیر ذکر ودعاء وقرآن یازدهم
قرائت را صحیح اداء کند وموافق باشد با قرائت یکی از قراء
سبعه علی الاحوط واگر نداند تعلیم بگیرد دوازدهم سورهٔ
والضحی والم نشرح را یک سوره محسوب دارد وهمچنین الم

ترکیف ولایلاف را وبدانکه اقوی جواز قرائت حمد وسوره است
از روی قران ولو در فریضه مطلقا واحوط اقتصار است بر صورتیکه
متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری بلکه احوط
ترک است در جمیع احوال نماز بلی خواندن قنوت وسائر اذکار و
ادعیه از روی کتاب مانعی ندارد ششم از واجبات نماز رکوع
است وواجبات ان پنج است اول خم شدن بحدیکه بتواند کف
دست خود را بزانو برساند باامکان دویم گفتن ذکر است بعد
از رسیدن بحد رکوع واحوط گفتن سبحان الله سه مرتبه یا
سبحان ربی العظیم وبحمده یک مرتبه سیم طمأنینه در حال ذکر
باامکان چهارم بلند کردن سر از رکوع پنجم طمأنینه در حال
قیام باامکان هفتم از واجبات نماز سجود است وواجبات ان هفت
است اول انکه منحنی شود بحدیکه مساوی شود جای پیشانی با
جای پاها باقدرت بلی پست وبلند بودن ان بقدر کلفتی
خشت ضرر ندارد دویم گذاردن هفت موضع را بر زمین و
ان پیشانی ودو کف دست ودو زانو ودو سر انگشت بزرگ پاها
است سیم انکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد وان
زمین واجزاء انست که غیر معدنی وخوردنی وپوشیدنی باشد

وجایزاست سجود بر کاغذ هرگاه از چیزی عمل آمده باشد که سجده
بران جایزاست والّا جایز نیست وسجده بر زمین افضل است از
سجده بر غیران وسجده بر تربت حضرت سیّد الشهداء افضل است
از سجده بر غیران ودر حدیث وارد شده که روشنائی تربت
مقدسه از آسمانها وحجابها میکذرد وتا هفتم طبقه زمین
روشنی می بخشد وبدانکه هرگاه نیافت چیزی را که سجده بر
آن جایز باشد یا انکه یافت لکن بجهت سرما یا کرما یا تقیه نتوانست
سجده بران نماید درچنین وقتی سجده بر هرچیز یکه پیشانی
بران قرار کیرد جایزاست وبهتر بلکه اقوی این است که سجده
بر جامه از پنبه یا کتان ونحوان مقدم دارد وباعجز ازان معادن
زمین چون فیروزه ونحوان مقدّم دارد وبا عجز ازان سجده
بر پشت دست نماید ولی در هرحال باید مباح وپاك باشد و
کفایت میکند پاکی مقدار یکه لازم است کذاردن بر زمین
هرچند اطراف ان نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاك
باشد وقدری نجس باشد ضرر ندارد هرچند احوط این است
که تمام انچه پیشانی بران قرار می کیرد پاك باشد چهارم ذکر است
واحوط دران سه مرتبه سبحان الله یا یك مرتبه سبحان ربی الاعلی

وبحمده است پنجم طمأنینه است در حال ذکر ششم باقی کذاردن
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز
است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر
یا بلند کند وبکذارد هفتم نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه
بعد از ثانیه هم علی الاحوط ودر رکعت اوّل وسیم که تشهد ندارد
ان را جلسهٔ استراحت می نامند هشتم از واجبات نماز تشهد
است وواجب در تشهد شش است اوّل شهادتین واحوط
کفتن است بنحو متعارف هرچند بعید نیست کفایت تشهد
خفیف دوّیم صلوات فرستادن بعد از شهادتین وباید همه
را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات ان بنحو متعارف
چهارم موالات میان کلمات ان پنجم انکه نشسته باشد در
حال تشهد ششم طمأنینه دران نهم از واجبات نماز سلام
است وواجبات ان چهار است اوّل انکه بکوید السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم وبهتر اضافه ورحمة
الله وبرکاته است وجایز است اکتفاء بیکی از این دو هرچند
بهتر کفتن هردو است ومستحب است پیش ازان دو کفتن
السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته دوّیم انکه در حال

نشستن بعمل آورد سیم انکه صحیح بعمل آورد چهارم انکه باطمانینه
باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هرگاه
عمدًا جزئیرا که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است
وحکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی پی در پی بعمل
آوردن افعال نماز را وفاصله نشود مابین ان بسکوت طویل بر
وجهیکه از صورت نمازگذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دویم قیام
در حال تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع
پنجم دو سجده پس هرگاه رکن ترک شود یا زیاد شود عمدًا یا
سهوًا نماز باطل است مگر در نماز جماعت که دران تفصیلی است
که مذکور میشود در محل ان ودر بطلان نماز بزیادتی تکبیرة
الاحرام تامل است واحتیاط لازم دراین صورت اتمام نماز واعاده
اوست

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وان چند چیز است اول حدث است چه
اکبر وچه اصغر دویم منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوریکه

پشت

پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین ویسار عمدًا
و سهوًا وجهلاً واما انحراف بما بین یمین وقبله یا یسار و
قبله سهوًا ضرر ندارد سیم آمین گفتن بعد از حمد مگر در
حال تقیه چهارم تکلم کردن بدو حرف و زیاده یا یك حرف
مفهم معنی عمدًا بغیر از ذکر ودعا وقرأن بلی سهوًا ضرر ندارد
پنجم خنده و قهقهه اگرچه از روی اختیار نباشد ششم گریه کردن
از جهة غیر خدا وگریه از خوف خدا از افضل عبادات است و
احوط در گریه بر مصیبت حضرت سید الشهداء واهل بیت
علیهم السلام انکه در غیر نماز بجا آورد هفتم خوردن واشامیدن
در غیر انچه استثناء شده هشتم هر فعل منافی که محو کند صورت
نماز را مثل جستن ودست بدست زدن وامثال انها نهم
دست بر روی دست دیگر گذاردن مگر در حال تقیه دهم
شك در عدد رکعات در غیر انچه خواهد آمد یا جزئی را
در حال شك بجا آوردن یازدهم زیاده کردن جزئی را در نماز
عمدًا بقصد جزئیت یا کم کردن ان هرچند رکن نباشد دوازدهم
قران سورتین که عبارت است از خواندن دو سوره بعد از
حمد در رکعت واحده از نماز واجب بناء بر احوط

مبحث ششم

در شکیات نماز است و در ان چند فصل است **فصل اوّل** بدانکه هرگاه کسی شک کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در فعلی که بعد ازان است اگرچه مستحب باشد اعتناء نکند مثل انکه شک کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شک کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شک کند در آیه بعد از دخول در آیهٔ دیگر یا در کلمهٔ بعد از دخول در کلمهٔ دیگر اعتنا نکند علی الاقوی وهرگاه شک کند در سجده بعد از برخواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتناء نکند بلی هرگاه شک کند در حال برخواستن برگردد وایتان کند واگر شک کند در تشهد بعد از برخواستن اعتناء نکند واگر در حال برخواستن باشد برگردد علی الاقوی واحوط اتیان انست بقصد قربت مطلقه واگر شک کند در چیزی از افعال نماز پیش از آنی که داخل فعلی دیگر شده واجب است انچه را که شک نموده بجا آورد **فصل دویم** شک در عدد رکعت نمازهای واجبی در بین نماز بعد از انکه شک قرار گرفت بتروّی وتامّل کردن باندازه ایکه خارج از صلوة نشود اگر نماز دو

رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقا موجب بطلان نماز است واگر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت **اوّل** شک میان دو وسه بعد از سر بر داشتن از سجدهٔ دویم پس بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از ان یك رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هرگاه شک بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجدهٔ دویم باشد پس انچه ذکر شد بعمل آورد ونمازش صحیح است ولکن اولی انست که در این صورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطًا واین احتیاط در همهٔ مقامات آتیه که حکم مترتب بر اکمال سجدتین است جاری است **دویم** شک میان سه وچهار در هرجا باشد چه در قیام چه در رکوع وچه در سجود وچه بعد ازان وچه در بین انها بنا را بر چهار گذارد ونماز را تمام کند ودو رکعت نشسته یا یك رکعت ایستاده بجا آورد **سیم** شک میان دو وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد ونماز را تمام کند وبعد دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد **چهارم** شک میان دو وسه وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد وبعد

دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شك
میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو
بجا آورد ششم شك میان چهار و پنج است در حال قیام می
نشیند و شك او بر میگردد بشك میان سه و چهار و حکم ان
در این جاریست و برای هر یك از قیام بیجا و اذکار یکه گفته دو
سجدهٔ سهو بجا آورد و این سجده در جمیع فروض بعد که
قیام را میشکند و می نشیند جاریست هفتم شك میان سه و پنج
است در حال قیام می نشیند شك او بر میگردد بشك دو و چهار و حکم
ان در این جاریست هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال
قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان دو و سه و چهار
و حکم ان در این جاریست نهم شك میان پنج و شش است در
حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان چهار و پنج
بعد از اکمال سجدتین و حکم ان در این جاریست **و بدانکه**
کثیر الشك در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات ان در انجائی
که کثیر الشك شده اعتناء بشك خود ننماید و بنأ را بر صحت
اگذارد و نماز احتیاط براو واجب نیست و هم چنین اعتبار



ندارد شك امام یا ماموم با حفظ دیگری و هم چنین شك بعد
از فراغ از نماز و بعد از وقت اعتبار ندارد و بنأ را بر صحت
گذارد هرگاه یك طرف شك صحیح باشد مثل شك بین سه و
چهار در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و اگر شك بین دو و چهار
باشد باطل است مگر در نماز دو رکعتی بلکه مظنه بعد از
فراغ و بعد از وقت در حکم شك است مگر اینکه بحد اطمینان
برسد و هرگاه پس از فراغ از نماز یقین نماید که شك صحیحی از
برای او واقع گردیده و لکن نمیداند چه شکی بوده واجب است
که دو رکعت نماز احتیاط نشسته و دو رکعت ایستاده نماید
و دو سجده سهو بجا آورد و اعاده نماز لازم نیست و هرگاه کسی
نماز احتیاط بجا نیاورد و اعاده نماید نماز را نماز او صحیح است
اگرچه معصیت کرده **فصل سیم** در نماز احتیاط است
برای شکوك مذکوره بدانکه واجب است بعد از سلام نمازیکه
دران شك کرده و بنا گذارده بدون فاصله منافی میان ان و
نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در
نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و در
سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز و لکن سوره و قنوت ندارد



وقرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا براحوط اگرچه
اقوی استحباب جهر بان است **وبدانکه** اگر شك كند در
رکعات نماز نافله مخیر است ما بین بنا براقل یا اکثر مگر آنکه بناء
براکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد براقل پس هرگاه
شك كند كه يك ركعت كرده يا دو ركعت مخير است واگر شك
کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت بنا برد و گذارد و تمام کند
واگر شك كند در ركعات نماز احتياط در شكوك حكم ان حكم
نافله است واحوط انست که بنا را براقل یا اکثر گذارد و تمام
کند وبعد انرا اعاده کند وبعد ازان اصل نماز را نیز اعاده
کند واما اگر شك كند در اجزاء نافله يا نماز احتياط پس حكم
ان مثل فریضه است که اگر در محل است بیاورد واگر داخل جزء
بعد شده بگذرد **فصل چهارم** در حكم ظن در نماز
بدانکه ظن یا متعلق برکعات است یا بافعال **امّا** ظن متعلق برکعات
پس در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی وسه رکعتی وچه
در چهار رکعتی چه در اولیین ازان چه در اخیرتین هرگاه
ظنّ بدرجه اطمينان وسكون نفس باشد واگر مجرد رجحان
احد طرفين وچربيدن ان باشد كه اول مرتبه بيرون رفتن

ازشك وحدّ تساوی است معتبر نیست مگر در اخیرتین و
فرق نیست در اعتبار ظنّ بين اينكه از اوّل حاصل شده باشد
يا پس از عروض شك پس اگر از اوّل امر شك كند وبعد از تروی
شك او مبدل شود بظن باحد طرفين باز عمل كند بظن خود و
اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین وبعد
مبدل شود بشك حكم شك جارى كند از بطلان در موارد بطلان
وبناء براکثر در موارد ان پس مدار در صورت انقلاب بر
حالت دويم است شك باشد يا ظن بلكه اگر ظن باحد طرفین
داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر بنا را بر ظن
دويم گذارد وهمچنين در شك پس اگر اول شك كرد ما بين
دو وسه وبنا را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك
ما بين سه وچهار يا يك ودو حكم شك دويم جارى كند پس در
صورت اولی بناء را بر چهار گذارد وعمل شك سه وچهار بعمل
آورد ودر صورت دويم حكم شك يك ودو جارى كند كه بطلان
نماز است وهكذا در ساير انقلابات وهرگاه حالت ترددی از
برای او حاصل شود وندانند که شك است یا ظن بناء بگذارد برانکه
شك است وحكم شك جارى كند مثلاً نميداند يك ركعت كرده

یا دو رکعت و شك دارد که آیا باحد طرفین رجحان دارد و مظنون
است یا نه حکم شك جاری کند پس بناء را بر بطلان گذارد در
صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت
و شك کند که آیا سه رکعت بودن مظنون است یا نه بنا بگذارد
بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار جاری کند و هکذا در سایر
صور **و اما** ظن متعلق بافعال مثل انکه نمیداند یك سجدهٔ کرده
است یا دو سجده و مظنهٔ او بیك سجده است یا بدو سجده یا
نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد باحد طرفین پس در
حکم یقین است مط اگر بدرجهٔ اطمینان باشد و اگر مجرد رجحان
یك طرف است در نظر او معتبر است در خصوص اخیرتین و الا
حکم شك دارد و هرگاه مراعات احتیاط کند مطلقا احوط است
و مقتضای ان در بعض صور الحاق بشك است و در بعض صور
الحاق بیقین و اعادهٔ نماز و حاصل مطلب اینکه یا ظن متعلق است
بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیادی ان مضر بنماز نیست یا
متعلق بافعالی است که زیادی ان مضر است مثل رکوع و سجود
و نحو این دو پس در صورت اولی اگر بمحل است اتیان کند هرچند
ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن

بکردن دارد بگذرد مثل شك و اگر ظن بنکردن دارد برگردد و
اتیان کند مثلاً اگر شك کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و
هنوز داخل در سوره نشده است انرا بخواند چه مظنه بخواندن
داشته باشد چه مظنه بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا
قنوت شك کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنهٔ او بخواندن
باشد بگذرد و بناء را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او بنخواندن
باشد باز برگردد و بخواند و هکذا در سایر انچه از این قبیل
است و اما در صورت دویم پس اگر در محل است و مظنه بنکردن
دارد بجا آورد مثل انکه شك داشته باشد و اگر مظنه بکردن
داشته باشد احتیاط اینست که عمل بظن کند و بگذرد و نماز
را تمام کند و بعد انرا اعاده کند و اگر بعد از محل باشد اگر
مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن دارد برگردد و
بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلاً هرگاه نمیداند یك
سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام نشده
است و مظنهٔ او این است که یك سجده کرده یك سجدهٔ دیگر
بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شك و اگر مظنه
دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز

را واگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنهٔ او بکردن دو سجده
باشد بگذرد و نماز او صحیح است واگر مظنهٔ او بنکردن باشد
برگردد و یك سجدهٔ دیگر بکند و بعد از تمام اعاده کند نماز را
وهکذا در سایر افعال مثل رکوع وبخوان

فصل پنجم

در سهویات است بدانکه سهو یا متعلق است برکعت یا اجزاء رکنی
یا اجزاء غیر رکنی وایضاً یا بزیاده است یا بنقیصه پس اگر زیاد
کند یك رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقا واگر
سهواً یك رکعت یا بیشتر را ناقص کند وبعد از سلام متذکر
شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث
واستدبار متذکر شود برخیزد و بقیهٔ نماز را بجا آورد و سجدهٔ
سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است وهم چنین اگر
بعد از اتیان بمنافی باشد که عمدا ضرر دارد و سهوا ضرر ندارد
مثل تکلم در این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو
سجدهٔ سهو دیگر بجهة تکلم کردن بجا آورد واگر بعد از مثل حدث
واستدبار یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز
او باطل است وهرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل
است واگر زیاد کند جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یك سجده یا

تمتد

تشهد وبخوان نماز او صحیح است ولکن باید دو سجدهٔ سهو بجهة
زیادتی بعمل آورد واگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود
پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارك کند و بجهة زیادتیها
سجدهٔ سهو کند چه منسی رکن باشد مثل انکه پیش از دخول در
رکوع وبعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد
وبخواند و یا یقین کند که دو سجده یا یك سجده از او فوت شده
برگردد و بجا آورد و از برای زیادتی هر یك از قیام و بحول الله
وقرائت یا تسبیحات سجدهٔ سهو کند واگر داخل در رکن بعد شده
پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل انکه بعد از دخول
در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده
وهم چنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعد از دخول در
سجدهٔ دویم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجدهٔ
اولی یا بعد از ان وقبل از دخول در سجدهٔ دویم بعید نیست
صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجدهٔ زیاد
شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برگشتن و تدارك کردن زیادی
لازم نمی آید ولکن مع ذلك احوط اعادهٔ نماز است واگر منسی
جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد

رکني

نماز باطل نیست بلکه بجهة ان نقیصه سجدهٔ سهو بجا آورد و
دیکر چیزی براو نیست بلی اکر منسی تشهد یا سجدهٔ واحدهٔ باشد
ومتذکر شود بعد از دخول در رکوع بعد باید بعد از فراغ از
نماز اول قضاء ان تشهد یا ان سجده را بجا آورد و بعد دو سجدهٔ
سهو بکند و نماز او صحیح است و بدانکه جمیع نمازهای واجبه در احکام
مذکوره شریکند حتی نماز احتیاط و در این جا سه مسئله باقی
مانده **مسئلهٔ اولی** انکه اکر ترك کند ذکر رکوع را یا سجود
را ومتذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش
صحیح است ونمیتواند برکردد هرچند داخل در رکن بعد نشده
چون محل انها فوت شده است پس باید سجدهٔ سهو بجهة نقیصه
بجا آورد **مسئلهٔ دویم** انکه ترك کند سجدهٔ واحدهٔ یا
تشهد را از رکعت آخر و بعد از سلام متذکر شود بدون منافی برکردد
یك سجده و تشهد و سلام بجا آورد پس از ان چهار سجدهٔ سهو بجا
آورد و همچنین اکر ترك کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد
از سلام متذکر شود بدون منافی برکردد و سجدتین بجا آورد
وتشهد و سلام بجا آورد ثانیا ودو سجده سهو بجهة زیادتی تشهد
ودو سجده سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد و هرکاه منافی عمل آمده

نماز باطل است و باید اعاده نماز نماید **مسئلهٔ سیم** هرکاه در
نماز مستحبی زیاد کند جزئی را سهوًا نماز او باطل نیست هرچند
رکن باشد و سجدهٔ سهو هم براو نیست ولکن در نماز مستحبی منذور
احوط اعاده نماز است واکر ترك کند جزئی را ومتذکر شود در اثناء
برکردد وانرا بجا بیاورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد و
بجهة زیادتیها سجدهٔ سهو واجب نمیشود و هرکاه منذور باشد
اعاده ان نماید واکر متذکر شود بعد از سلام پس اکر رکن است
باطل است واکر غیر رکن است براو چیزی نیست و بدانکه هرکاه
در حال تشهد شك کند که ایا این تشهد نماز است یا تشهد سجده
سهو یکه باید بجا آورد بنا کذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام
کند بعد سجده سهو را بعمل آورد و هم چنین است حکم در سجده
واکر در حال تعقیب شك کند که ایا سجده سهو یکه براو واجب بود
بجا آورده یا نه باید بعمل آورد **فصل ششم** در سجدهٔ سهو
بدانکه واجب است دو سجده سهو از برای چند چیز اوّل از برای
تکلم بیجا در نماز سهوًا دوّیم از برای سلام کفتن در غیر موضع سلام
سیّم از برای شك چهار و پنج چنانچه کذشت چهارم از برای زیاد
کردن جزئی در نماز یا کم کردن ان سهوًا که متذکر نشود در محل

تلافی اگران جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبی مثل قنوت که ترک
سهوی بلکه ترک عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترک کرد
و در رکوع یا بعد از سر برداشتن ازان متذکر شد قضاء کند آنرا
در حال قیام بعد از رکوع و فرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو در
زیاده و نقیصه ما بین اجزائیکه بر فرض ترک کردن سهوی آن بعد
بعد از نماز واجب باشد قضاء ان جزء مثل تشهد و یک سجده
ازیک رکعت یا غیران چنانچه هرگاه در دو رکعت یا سه رکعت از هر
رکعتی یک سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجدهٔ های
فراموش شده را بنماید و برای هریک دو سجده سهو بجا آورد بدانکه
سجده سهو را باید بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اگر قضاء
اجزاء منسیه هم باید بکند قضاء را مقدم بدارد و همچنین اگر
نماز احتیاط باید بکند انرا مقدم دارد بر سجدهٔ سهو و اگر قضاء
اجزاء و نماز احتیاط داشته باشد احوط تقدیم نماز احتیاط است
و اگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر شده باید بجا آورد
اگرچه بعد از اتیان بمنافی باشد و ضرر بنماز او ندارد و واجب
است در سجدهٔ سهو چند چیز اول نیت دویم انکه دو مرتبه سجده
کند سیم ذکر در هریک از دو سجده وان گفتن بسم الله و بالله

وصلی

وصلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم صل علی
محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و
رحمة الله و برکاته است چهارم انکه مراعات کند در آن انچه معتبر
است در سجده نماز بناء بر احوط پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم
سلام وان گفتن السلام علیکم است و اولی و احوط اضافه و رحمة
الله و برکاته است

مبحث هفتم

در نماز آیات است و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتن و
خورشید گرفتن اگرچه جزئی ازان باشد و اگرچه باعث خوف
نشود و همچنین واجب میشود بلرزیدن زمین اگرچه باعث خوف
نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و
تاریکی شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از حوادث
آسمانی از اموری که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه
او نترسد وان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو
سجود و تفصیلش انست که نیت میکند و تکبیر میگوید و بعد
ازان حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و ذکر رکوع میگوید
و سر از رکوع برمیدارد و حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند

مستحباً باز رکوع میرود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز
حمد وسوره میخواند و رکوع میرود و بعد از سر برداشتن
ازان باز حمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً و رکوع
میکند و بعد از قیام ازان باز حمد وسوره میخواند وبرکوع میرود
وبعد از قیام ازان دو سجدهٔ بجامی آورد و بر میخیزد حمد وسوره
میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز برکوع میرود وهم چنین تا
پنج رکوع تمام شود وبعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجامیاورد
وتشهد میخواند وسلام میکوید وجایز است بنحو دیکر بعمل آورد
وان چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند ویك
آیه از سورهٔ انا انزلناه را مثلاً بخواند وبرکوع رود وبعد از سر
برداشتن ازان آیهٔ دویم انا انزلناه را بخواند وبرکوع رود وهم
چنین تا پنج رکوع بعمل اید بعد از هر رکوع یك آیه خوانده تا
در رکعت اولی یك حمد ویك سوره تمام با پنج رکوع بعمل آید
وبعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد وهم چنین در رکعت دویم
قبل از رکوع یك حمد بخواند ویك سورهٔ را تبعیض کند ما بین
پنج رکوع ونماز را تمام کند واقسام دیکر هم ممکن است ووقت نماز
کسوفین از ابتداء کرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط انست

که مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء **وَاَمَّا** نماز زلزله وسایر
آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است ولکن احوط عدم
تاخیر انست از وقت آیت وهرکاه مطلع شود برخسوف وکسوف در
وقت وترك کرد نماز آیات را عمداً یا سهواً واجب است قضاء ان
اکرچه تمام ان نکرفته باشد ولی اکر مطلع نشد تا تمام منجلی شد
بعد مطلع شد اکر تمام ان کرفته نشده براو قضاء نیست واکر تمام
قرص کرفته باشد واجب است قضاء ان وجایز است نماز آیات را
بجماعت بخواند پس اکر در رکوع اول امام را درك نمود متابعت
می نماید مثل جماعت در نماز یومیه وقرائت از او ساقط است
وهم چنین است هرکاه در رکوع اول از رکعت دویم مثلاً امام را
درك نمود وپس ازان اتیان نماید رکعت دویم را فرادی ودر غیر
این دو صورت نمی تواند ملحق کردد بجماعت ونماز آیات دو رکعت
محسوب است پس هرکاه شك کند در عدد رکعات نمازش باطل
است واکر در رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء شك کند حال او حال
یومیه است در انچه کذشت از احکام ان وهم چنین احکام سهو
وتذکر در محل یا بعد از محل وغیر آن در آن جاریست وهم چنین
حکم زیاده ونقیصه در آن همانست که در یومیه ذکر شد

مبحث هشتم

در بقیهٔ نمازهای واجبی است وان چند قسم است اول نماز
قضاء است بدانکه هرکاه ترك نماید نماز واجبی را با اجتماع شرایط
وجوب ان عصیاناً یا ازاو فوت شود بجهة خواب یا فراموشی یا فاقد
طهورین باشد یا بجهة مست شدن بچیزیکه ازجانب خود باشد
بلکه مطلقاً واجب است براو قضاء ان نماز بخلاف نمازیکه ازجهة
حیض یا نفاس ازاو ترك شده که قضاء ان واجب نیست اکر در تمام
وقت حایض یا نفساء بوده والا اکر طاهره دریابد مقدار نماز
را در وقت چه در اول وچه در آخر آن وترك نماید اداء را واجب
است قضاء ان بلکه اکر مقدار یك رکعت از آخر وقت را دریابد
بدون عذری از اعذار مذکوره واجب است براو نماز واداء خواهد
بود واکر ترك نمود معصیت کرده وقضاء ان براو واجب است وواجب
است در نمازهای قضاء یومیه بهمان ترتیبی که ازاو فوت شده
بجا آورد اکرچه ترتیب ان را نداند علی الاحوط اکرچه اقوی سقوط
ترتیب است دراین صورت وحاصل میشود ترتیب ان بتکرار
نماز پس اکر میداند در پنج روز هر روزی یك نماز ازاو فوت
شده پنج شبانروز نماز قضاء بجا آورد وهم چنین اکر نمازهای

بسیار ازاو فوت شده وترتیب ان را نمیداند ان قدر نماز
قضاء کند که یقین کند انچه براو بوده بترتیب قضاء ان بعمل
امده اکر تکرار ان مستلزم عسر وحرج نشود والا وجوب ترتیب
بتکرار ساقط است قطعاً وواجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء
را بر اداء اکرچه احوط تقدیم انست خصوصاً اکر انچه فوت شده یك
نماز باشد وخصوصاً اکر نماز همان روز باشد ومعتبر در اتمام
وقصر حال فوت است پس اکر نماز قصر فوت شده باید نماز را
قصراً قضاء نماید اکرچه در حضر باشد چنانچه اکر در حضر فوت
شده تماماً قضاء نماید اکرچه در سفر باشد واکر کسی در اول
وقت مسافر بوده ودر آخر وقت حاضر یا بعکس احوط واقوی
اختیار انست که در آخر وقت تکلیف او بوده دویم نمازی که
فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاحوط وفوت ان بسبب
عذری بوده واجب است بر ولی قضاء نماید انرا ومراد بولی
پسر بزرك میت است وبر دختر او واجب نیست وشرط نیست
حاضر بودن وبالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر واکر میت
پسر نداشته باشد یا داشته باشد ولی بدون عذر نماز ازاو
فوت شده احوط استیجار کبار ورثه است نسبت بحصهٔ خود از

ترکه اگرچه واجب نیست واگر وصیت کرده باشد که نمازهای
او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه
او مگر انکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه
بیرون میشود واحوط امضاء کبار ایشان است از حصهٔ خود
واگر ولی بمیرد پیش از اتیان بقضاء نمازهای میت واجب نیست
بر ولی او قضاء نمودن ان وبر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست
وجایز است از برای ولی استیجار نمودن غیری را بجهة قضاء نماز
میت ومعتبر است دران ترتیب بنحویکه فوت شده اگرچه بتکرار
باشد چنانچه در قضاء نماز خود گذشت ششم نماز استیجاری
بدانکه واجب است بر شخصی که اجیر شده که نمازهای میت را
بجا آورد اتیان کند بهرچه بآن ملتزم شده از مستحبات و
کیفیات ان اگر بر وجه تقیید باشد واگر اخلال بان نمود مستحق
اجرت نیست اگرچه ذمهٔ میت یا ولی بری شود وجایز است زن
اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد وهم چنین بعکس پس زن
در نمازهای جهریهٔ میت مخیر است مابین جهر واخفات
اگرچه نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معین است جهر
دران اگرچه برای زن باشد

مبحث نهم

در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت
کردن مستحب ودر یومیه مؤکد است خصوص صبح ومغرب و
عشاء که مؤکدتر است ومنقول است که نماز با عالم برابر است با
هزار نماز وبا سید قرشی برابر است باصد نماز وبتعدد جهات
فضیلت ثواب ان بهمان مقدار زیاد میشود وبتعدد مامومین
مضاعف میشود ثواب ان ودر خبر معتبر است که هرگاه عدد جماعت
زیاده از ده نفر باشد اگر آسمانها کاغذ شوند ودرختان قلم
شوند وجن وانس با ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک
رکعت انرا بنویسند ودر نماز جمعه با اجتماع شرائط جماعت واجب
است واگر کسی حمد وسورهٔ او درست نباشد وممکن باشد او را
تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را درست کردن ان
وفرادی یا جماعت کردن واگر ممکن نشود او را درست کردن بجهة
تنگی وقت ومانند ان معین است برای او جماعت کردن بنا
بر احوط واگر ممکن نباشد او را بهیچ وجه تصحیح قرائت دراین
صورت جماعت واجب نیست وبا انچه متمکن است از قرائت می
تواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است واقل عدد

که جماعت بآن منعقد می شود دو نفر است یکی امام و دیکری مأموم
و ماموم واحد اکر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام
بایستد ولکن قدری مؤخر از امام باشد و اکر زن باشد در
عقب او بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام با مأموم
در هیئت و کیفیت پس جائز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت
یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب
نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر و مسافر بحاضر و
قضاء را باداء و بعکس مطلقا و همچنین جایز است کسیکه نمازش
را فرادی خوانده است ان نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب
است و اما نمازیکه احتیاطاً بجامي آورد اداءً یا قضاءً اقتداء بآن
جایز نیست علی الاحوط بل الاقوی اکرچه نماز ماموم هم احتیاطی
باشد و شرط است در امام جماعت چند چیز اوّل عقل دوّیم
بلوغ سیّم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اکر ماموم مرد
باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقاً ششم عدالت یعنی ملکهٔ
و کفایت میکند در احراز ان حسن ظاهری که کاشف نوعی از
وجدان باشد بر وجهیکه موجب اطمینان و وثوق بآن باشد
هفتم ایستاده بودن امام هرکاه مامومین ایستاده باشند

هشتم

هشتم صحت قرائت او پس هرکاه امام نتواند تمام قرائت واجب
را صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و ماموم سالم
باشد از ان اقتداء باو جایز نیست نهم نبودن حایل ما بین ماموم
و امام یا صف پیش که مانع دیدن او باشند مکر انکه ماموم زن
باشد دهم دور نبودن ماموم از امام یعنی محل سجدهٔ ماموم
از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یك کام بلند نباشد
یا از یکی از دو طرف متصل باشد بصف متصل با امام یازدهم
بلند تر نبودن جای امام از جای ماموم بقدر معتد بر یعنی یك
وجب یا زیاده تر بلی اکر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد و اما
جای ماموم هرقدر بلند تر باشد از جای امام ضرر ندارد با صدق
اتصال و اقتداء دوازدهم پیش نبودن ماموم از امام و احوط
بلکه اقوی مؤخر بودن ماموم است از امام اکرچه جزئی باشد و
بدانکه واجب است بر ماموم متابعت کردن امام در افعال نماز
باینکه افعال صلوة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط و اقوی
تاخیر است و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام
بکوید و در غیر ان احوط است خصوص در سلام و جماعت منعقد
میشود بدرك نمودن امام را در حال رکوع اکرچه امام ذکر رکوع

راکفته باشد و رکعت اول او محسوب است و در نماز اخفاتی در
حال قرائت امام بهتر آنست که ماموم مشغول ذکر باشد بلکه اقوی
در نماز جهری هم جواز اشتغال بآنست بلی اکر در نماز جهری
ماموم قرائت یا همهمهٔ امام را بشنود واجب است ترك قرائت و
اکر بهیچ وجه نمیشنود اولی بلکه احوط قرائت حمد و سوره است
آهسته و اکر امام در قنوت باشد و ماموم تکبیرة الاحرام کفت
مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین
در تشهد نیز متابعت کند و نشستن بطور تجافی در حال تشهد
امام احوط است بآنکه دو زانوی خود را از زمین بلند کند و در
رکعت دویم خودش قرائت را آهسته بخواند اکرچه در نماز جهریه
باشد و در رکعت آخر امام می خواهد متابعت کند امام را تا
سلام بنشستن بتجافی و ذکر بکوید و اکر نمی خواهد بعد از سر
بلند کردن امام از سجدهٔ دویم برخیزد و نمازش را تمام کند
چنانچه هرجای از نماز جماعت بخواهد بجهة عذری منفرد شود
جایز است بلکه بدون عذر نیز جایز است هرچند خلاف احتیاط
است و اکر امام را عادل میدانست و بعد از نمازش معلوم شد
که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است و اکر در بین نماز

بفهمد.

بفهمد قصد انفراد کند و هرکاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع
رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بکوید و اکر کفت و برکشت هنوز بقیام
نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد و برکوع برکردد و بعد
احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اکر سهواً
پیش از امام سر از رکوع برداشت برکردد و برکوع برود و اکر
قدری خم شد و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد و هم
برکردد ضرر ندارد و همچنین است سجده در متابعت کردن

مبحث دهم

در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر
قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر
آن بهفت شرط اول آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد و آن
هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائی باین مقدار باشد مثل آنکه
کسی دو وطن داشته باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد
یا رفتن و برکشتن باهم هشت فرسخ باشد بشرط اینکه رفتن کمتر
از چهار فرسخ نباشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار
فرسخ و برکردد همان روز یا شب آن و اکر یك شب تمام یا بیشتر بماند
و بخواهد قبل از ده روز برکردد ظاهر این است که حکم تمام است

اكرچه احوط جمع ميان قصر واتمام است واكر بعد از ده روز بركردد
حكم تمام است بدون اشكال وهر فرسخى سه ميل است وهر
ميلى چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اكر سفر او كمتر از
مقدار مذكور باشد اكرچه كمى كمتر باشد موجب قصر نيست چنانچه
اكر شك داشته باشد كه آيا باين مقدار هست يا نه قصر نكند و
مبدء مسافت مطلقا از حدّ ترخص است اكرچه از وطن اراده سفر
نمايد بنابر اقوى نه از حصار شهر وفرقى نيست ميان بلاد كبيره و
صغيره دويم انكه اين مقدار را بقصد مسافت طى كند پس هر كاه
مثلاً عقب كريخته ميرود و نميداند بقدر مسافت ميرود يا نه
قصر نيست اكرچه زياده از اين مقدار هم برود بلى در بركشتن اكر
بقدر مسافت مزبوره هست قصر كند سيم انكه قصد مسافت
را مستمر بدارد ومتردد نشود تا آخر مسافت پس اكر قدرى از
انرا كه كمتر از مسافت مى باشد بقصد مسافت طى نمود وبعد متردد
شد در رفتن يا بركشتن قصر نيست واكر باز قصد رفتن نمود
پيش از انكه مقدارى از مسافت قطع نمايد قصر نمايد مطـ بلكه هم
چنين است اكر مقدارى از مسافت قطع نموده باشد باين حال
اكرچه احوط جمع است ماداميكه بقيه كمتر از مسافت باشد چهارم

انكه قطع سفر نكند بيكى از سه چيز اوّل بقصد اقامه در جائى
تا ده روز دويم برسيدن بوطن خود سيم بماندن در جائى سى
روز تمام بدون نيت اقامهٔ ده روز بشرط انكه محل تردد يكجا باشد
پس هر كاه بعض از سى روز در مكانى وبعض ان در مكان ديكر
باشد حكم سفر كه قصر است قطع نخواهد شد بلى ضرر ندارد خارج
شدن از محل تردد ولو بقدر كمتر از مسافت بعزم مراجعت در
همان روز يا شب ان يا روز بعد كه عرفاً از صدق بودن در يكجا
سى روز متردداً خارج نشود بلكه تردد كمتر از مسافت مطـ مضر
نيست پس در اين صُوَر حكم سفر كه قصر كردن باشد قطع ميشود
و واجب ميشود بر او اتمام نماز بلى اكر كسى قصد اقامه ده روز در
جائى نمود ويك نماز چهار ركعتى ادائى خواند بعد عازم شد كه
قبل از ده روز بركردد يا متردد شد بايد نمازهاى خود را تا
انجا است تمام بخواند اكرچه بخواهد همان روز بركردد بخلاف انكه
نماز چهار ركعتى نكرده عزم مراجعت نمود يا متردد شد در اقامه
كه بايد قصر كند اكرچه ده روز در انجا هم بماند بدون قصد بلى
در حكم نماز چهار ركعتى است نافله ظهر وعصر بنابر اقوى وكسيكه
قصد اقامه ده روز را در جائى نموده اكر در بين ده روز بخواهد

باطراف انجا برود که کمتر از مسافت باشد و یك شب انجا بماند
و برکردد بمحل اقامهٔ خود ضرر باقامهٔ او ندارد و باید نمازش
را تمام کند بلکه اکر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برکشتن
در همان روز باشد بدون ماندن شب هم ضرر ندارد و باید
تمام کند علی الاقوی اکرچه برود و شب هم بماند بلکه بیرون
رفتن کمتر از مسافت مطلقا ضرر ندارد چون مزیل اقامه نیست
مکر سفر و ان متحقق نمیشود مکر بطی مسافت پنجم انکه سفر کردن
شغل و عمل او نباشد مثل ساربان و مکاری و ملاح و هیمه کن
و قاصد و امثال ان که اینها باید تمام بخوانند بلی اکر اینها سفر کنند
در غیر عمل خود مثل انکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم
وجوب اتمام بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف
که عمل و شغل انها سفر کردنست اکرچه در اثناء سفر اول انها حاصل
شود بجهة طول کشیدن و مکرر سفر کردن از جائی بجائی دیکر مثل
اینکه مکاری از شیراز باصفهان رود و از انجا ببلد خود مراجعت
نکرده بطهران رود و از طهران بتبریز مثلاً و منقطع میشود وجوب
اتمام بر انها بماندن ده روز در بلد خود اکرچه بدون قصد اقامه
بماند و بماندن ده روز در جای دیکر بقصد اقامه و در حکم او

است ماندن سی روز متردداً بنا بر اقوی پس در این سه صورت
در سفر اول قصر می نماید و در سفر دوم اشکال است و احوط
جمع میان قصر و اتمام است و اما در سفر سیم حکم تمام است بدون
اشکال و اکر کسی را شغلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود
بدون انکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در
سفر نمیشود ششم انکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از اقای خود
فرار کند و مثل انکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه
قصد او از ان سفر توصل بترك واجب باشد که در این صور
باید تمام بخواند و اما مجرد موجب شدن سفر ترك واجبی باعث حرمت سفر
و تمام کردن نماز نمی شود مثل انکه کسی دین داشته باشد و قدرت
بر اداء ان داشته باشد و سفر اختیار نماید مکر اینکه غرض از
سفر فرار از اداء باشد که در این صورت سفر معصیت است
و باید تمام نماید و هم چنین است اکر سفر کردن از برای صید لهوی
باشد که خالی از معصیت نباشد و مناط در وجوب اتمام حال
عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند و هر وقت عاصی
نباشد قصر کند اکرچه ما بقی بمقدار مسافت نباشد هفتم خروج
از محل بانکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای ان ناپدید

شود یا اذان شهر را نشنود واحوط تحقق امرین است وفرق نیست
دراین شرط میان رفتن وبرکشتن بلی اکر در وقت رفتن بجائی
رسید وشك نمود که بحد ترخص رسیده یا نه در انجا نماز را
تمام کند ودر وقت برکشتن همانجا قصر کند وفرق نیست در
این شرط ما بین وطن وبلد اقامه وبعد از تحقق شرایط واجب
است قصر مکر در چهار جا اوّل مکه دوّیم مدینه سیّم مسجد
کوفه چهارم حایر حضرت سید الشهداء که در انها مخیر است ما بین
قصر واتمام بنابر مشهور ولکن دلالت اخبار بر تخییر معلوم نیست
وشیخ صدوق از اخبار تخییر در اقامه کردن واقامه نکردن
فهمیده است پس احتیاط لازم قصر کردن است اما روزه کرفتن
در انها جایز نیست باتفاق پس اکر عمدًا در سفر نماز را تمام
بخواند نمازش باطل است واکر جاهل بحکم وجوب قصر باشد
هرکاه جاهل مقصر باشد اعاده وقضاء لازم است وهرکاه قاصر
باشد اعاده در داخل وقت لازم است ولکن قضاء لازم نیست و
هرکاه در محل اقامه وسایر مواضعیکه اتمام لازم است قصر نمود
جهلا یا سهوا اعاده وقضا لازم است وهرکاه حکم را میدانست
ولی فراموش کرد مسافر بودن خود را وتمام کرد بعد از نماز متذکر

شد اکر وقت باقیست اعادهٔ نماز کند واکر وقت کذشته قضاء
ندارد وهرکاه سفر نمود بعد از دخول وقت وهنوز نمازش
را نخوانده تا از حد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اکر مراجعت
کرد از سفر وبوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت
نماز را تمام بخواند واکر در این صورت نماز از او فوت شد قوی
در صورت اولی اتیان بنماز قصر است ودر دوّیم اتمام

مطلب سیّم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساك کردن بر
وجه قربت از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهائی که ذکر میشود
ودران چند مبحث است

مبحث اوّل

در شرایط روزه وآن چند چیز است اوّل عقل پس اکر در جزئی
از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد بنابر
مشهور ولکن احوط آن است که هرکاه قبل از زوال زائل شود
جنون وافطار نکرده باشد نیت صوم نماید ودر این صورت
اکر ترك نماید قضاء بکیرد دوّیم اسلام سیّم ایمان اکرچه ظاهر
اخبار آن است که ایمان مناط قبولی اعمال وترتب ثواب بران نه

شرط صحت چهارم خالی بودن از حیض ونفاس در تمام روز پس
وجود حیض ونفاس در جزئی از اجزاء روز موجب بطلان صوم است
پنجم مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در نماز بلی هرگاه
قبل اززوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید و
هنوز افطار نکرده روزهٔ او صحیح است وهم چنین هرگاه بعد
اززوال سفر نمود روزهٔ او صحیح است وبدانکه جایز است
اختیارًا سفر کردن در ماه مبارك رمضان امّا در باقی اقسام روزهٔ
واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین وامثال ان پس
احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است واگر در سفر باشد وروزهٔ
معین براو باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اگر نذر
کرده باشد روزهٔ روز معینی را در خصوص سفر یا سفرًا وحضرًا
روزه براو واجب وصحیح است اگرچه در سفر باشد وقصد اقامه
براو واجب نیست ششم ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر
بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل انکه بترسد که روزه گرفتن
باعث حدوث مرض یا زیادتی مرض شود روزهٔ او صحیح نیست
بلکه اگر بترسد ضرر بر طفل خود بانکه شیر او کم شود وطفل
بسبب ان متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که

نزدیك باشد وضع حمل او وبترسد برخود یا بر طفل چه از تشنگی
یا از گرسنگی روزهٔ او صحیح نیست وهم چنین مرد پیر وزن پیر
هرگاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه برانها نیست چنانچه اگر
کسی دردی دارد که سیراب نمیشود ونمی تواند ترك آب خوردن
نماید در تمام روز روزه براو نیست ودر تمام این صور مذکوره
ماعدای صورت اولی که خوف ضرر برخود باشد بدل از هر
روزی تصدق نماید بمدی از طعام واحوط دادن دو مد است
با تمکن از ان ودر تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند وامّا
بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط وجوب
است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آنست از طفل ممیز و
هرگاه قبل از زوال بالغ شود واجب است اتمام صوم نماید اگر
نیّت صوم کرده وتجدید نیّت نماید هرگاه افطار نکرده

مبحث دویم

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك از اموری که ذکر
میشود وکافی است در ان اینکه در شب آن روز قصد او
این باشد که فردا روزه بجا میاورد قربة الی الله ولازم
است تعیین اگر متعین نباشد واینکه روزه را محض امتثال

امورخدا بکیرد بلی در روزهٔ استیجاری قصد تحمل از غیرهم
لازم است واکر نتواند ان ده چیز یکه میاید تفصیلا بذهن
بکذارند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساك از مفطرات نماید
کافیست واحوط در روزهٔ ماه رمضان انست که شب اول نیت
روزهٔ تمام ماه را بنماید وهر شب هم علی حده نیت کند وهرکاه
نیت را فراموش نمود وقبل اززوال متذکر شد فورًا نیت کند
کافیست وهرکاه بعد اززوال متذکر شود بقیهٔ روز را امساك
کند بنیت صوم وقضاء انهم نماید بنا بر احوط وهم چنین است سایر
روزه های واجب چه قضاء وچه غیران که قبل اززوال اکر منافی
بعمل نیاورده تجدید نیت میکند وبعد اززوال فوت میشود
وقت ان بنابر مشهور اکرچه اظهر آنست که وقت نیت باقی است تا
قبل ازغروب پس هرکاه منافی عمل نیامده باشد ووقت مضیق
باشد تجدید نیت نماید واحتیاطاً هم قضا نماید اما روزهٔ مستحبی
پس وقت نیت آن باقی است تا پیش ازغروب قطعا ودر یوم
الشك معتبر است نیت روزهٔ آخر شعبان پس اکر روزهٔ قضاء
یا نذر یا کفاره وامثال آن براو باشد معین است نیت انرا بنماید
والاّ نیت روزهٔ مستحب بنماید واکر هروقت ازان روز معلوم

شد که ماه رمضان است فورًا تجدید نیت کند روزه اش صحیح
است واکر یوم الشك را بنیت ماه رمضان روزه کرفت باطل است
وهرکاه تردید در نیت کند که هرکاه از رمضان است ازآن والا
ازآخر شعبان محسوب شود صحیح است بنابر اظهر ولکن احوط ترك
است وهرکاه دربین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا
قصد ریا کرده وبعد عود نمود بقصد روزه روزه اش صحیح است
واحوط قضاء آن است واکر نیّت نمود که یك ساعت بعد افطار
میکنم روزه او باطل نیست مادامیکه افطار ننموده

مَبحَثُ سیّم

دربیان انچه باید ازان امساك نموده وان ده چیز است اوّل
ودوّیم خوردن وآشامیدن است عمدًا وفرق نیست مابین
ماکول ومشروب معتاد وغیر معتاد اکرچه بمثل فرو بردن بقیهٔ
غذائی که دربن دندانها مانده است یا آشامیدن ازدماغ
باشد وباطل نمیشود روزه بفرو بردن انها سهواً اکرچه مقصر
باشد در خلال نکردن ولکن احوط خلال کردن است چنانچه
احوط قضاء کردنست هرکاه خلال نکرد وجایز است خائیدن
طعام برای طفل وحیوانات وچشیدن نمك آش وامثال آن

آ

مادامیکه عمداً چیزی ازان فرو نرود واولی بلکه احوط ترك
انها است وهم چنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه
خنك شدن هم وبهتر آن است که بعد ازان سه دفعه آب دهن
را جمع کند وبیندازد واکر بدون اختیار یا غفلةً یا نسیاناً
آب مضمضه فرو رفت پس اکر بجهة نماز واجبی بلکه یا مستحبی
بوده چیزی براو نیست اکرچه احوط در غیر وضوء برای نماز
واجبی قضاء روزه است واکر بعنوان عبث یا خنك شدن بوده
قضاء نماید بنابر احوط وجایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه
مستحب است ولکن مسواك را بیرون نیاورد مادامیکه مسواك
میکند واکر بیرون آورد انرا خشك کند ودوباره داخل دهن
کند والا آب آنرا فرو نبرد واما بلع نمودن اخلاط سر وسینه اکر
چه مبطل بودن ان معلوم نیست مادامیکه از لب بیرون نیامده
ولکن احوط ترك انست بلکه این احتیاط ترك نشود اکر بفضای
دهن بیاید ششم جماع است که مفسد وموجب قضاء وکفاره است
در قبل یا دبر برای فاعل ومفعول اکر عمداً باشد واما سهواً
یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص کند چنانچه
باحتلام روزه باطل نمیشود وجایز نیست برای او تاخیر غسل بنا

بر احوط اکرچه مشهور جواز آن است ولکن جایز است استبراء نمودن
ببول وتبسحات از برای محتلم در روز روزه چهارم کذب بر خدا
ورسول وائمه هدی علیهم السلام میباشد واحوط الحاق حضرت
زهراء وباقی انبیاء واوصیاء علیهم السلام است ومختص است
بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است وبکوید والا مبطل
نیست اکرچه در واقع کذب باشد وغلط خواندن قرآن ودعاء
سهواً ضرر ندارد پنجم ارتماس در آب است که مبطل وموجب
قضا وکفاره است نیز بنابر احوط خواه تمام سر وبدن او زیر
آب برود یا سر تنها اکرچه موی سر بیرون باشد وچه منافذ سر
گشوده باشد یا نه بلی اکر بدفعات هر دفعهٔ بعضی از سر را
زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اکر بدون اختیار یا با فراموشی
روزه یا بخیال انکه فرو نمیرود فرو رفت یا انکه آب زیادی بر
سر خود ریخت که تمام سر را فرا کرفت ضرر ندارد واکر در آب
مضاف مثل کلاب وامثال ان فرو رفت اقوی عدم بطلان و
احوط اجتناب است وهرکاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود
در روزه رمضان روزه وغسل هر دو باطل است بلکه اکر در
حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون امدن هم قصد غسل کند

باطل است علی الاقوی واما در روزه واجب غیر معین روزه اش
باطل وغسل او در هر سه صورت صحیح است وهم چنین است در
روزهٔ مستحبی چنانچه اکر در حال غیر عمد ارتماس نموده در
روزه واجب معین چه رمضان وچه غیر آن بمحض تذکر واختیار
فی الفور سررا بیرون آورد واکر در این حال قصد غسل کند
غسل او نیز صحیح است واکر صبر نماید زیر آب اختیارا روزه اش
باطل میشود ششم رسانیدن غبار غلیظ بحلق که مخرج خاء است
وآن مفسد وموجب قضاء وکفاره است اکر عمدًا باشد واحوط
تجنّب از غبار غیر غلیظ است وفرق نیست ما بین غبار حلال
مثل آرد یا حرام مثل خاك چه خودش باعث برایثار غبار شود
یا دیکری مثل انکه بایستد در موضعیکه غبار است وخود را
حفظ ننماید بخلاف انکه هرکاه خود را حفظ کند بنحویکه باید و
بعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد ودر حکم غبار غلیظ
است دود وبخار غلیظ هفتم قی کردن است عمدًا وآن هم علی
الاحوط موجب قضاء وکفاره است واکر بدون اختیار قی کند
چیزی بر او نیست واکر ضرورة اقتضاء کند قی کردن را دیکر بر
او حرام نیست ولی مفسد روزه است وهرکاه بی اختیار غذا

یا آب

یا آب بیرون آید تا بحلق برسد وبرکردد ضرر ندارد واکر در
فضاء دهن بیاید باید انرا بریزد وضرر ندارد بلی اکر عمدًا
فرو برد مفسد وموجب قضاء وکفاره است هشتم اخراج
منی از خود نمودن است عمدًا بغیر جماع هرچند بملاعبه و
ملامسه یا تقبیل با حلیله خود باشد بشرط انکه قصد او
انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد واما اکر عادت او
نبوده وقصد انزال هم نداشته باشد ومنی بیرون آمد موجب
بطلان نیست اکرچه احوط قضاء است **وبدانکه** اکر کسی
در روز روزه محتلم شد مثلًا می تواند عمدًا استبراء کند ببول
اکرچه یقین داشته باشد بخروج انچه در مجری مانده از
منی نهم اماله کردن بمایع است بدون ضرورت وان حرام و
مفسد وموجب قضاء وکفاره است بنابر احوط وبجامد مکروه
است بلکه احوط اجتناب است دهم بقاء بر جنابت است عمدًا
تا طلوع فجر وآن هم حرام ومفسد روزه است مطلقا حتی روزه
مستحبی وموجب قضاء وکفاره است اکر در واجب معین مثل شهر رمضان
ومنذور معین ومثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض ونفاس
ودر حکم تعمد بقاء بر جنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن

یا باعدم قصد ان و بیدار نشدن تا صبح واما اکر از ان خواب اول
بیدار شد ودوباره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد
تا صبح قضاء تنها براو واجب است بنابر احوط واین دو خواب هیچ
کدام حرام نیست اکر احتمال متعارف در بیدار شدن بدهد
اکرچه احوط ترك خواب دویم است واما اکر بیدار شد دیکر
حرام است براو خوابیدن واکر عصیان کرد وخوابید و بیدار
نشد قضاء وکفاره لازم است واما اکر جنب شد وغافل شد
از جنابت یا از غسل کردن یا انکه فرد واجب است روزه بکیرد
وغسل نکرد براو چیزی نیست اکرچه احوط قضاء است واکر
ممکن نشد از برائ جنب وحایض ونفساء غسل کردن واجب
است بر انها تیمم کنند بعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا
بصبح اکرچه لازم نیست واکر متمکن از غسل وتیمم نشود ساقط
میشود درحق او اعتبار رفع حدث واحوط قضاء روزه است
واما مستحاضه پس صحیح است روزه او وتوقف ندارد صحت
روزه او بر غیر اغسال واجبهٔ براو بلکه توقف بر مطلق اغسال
ما عدای غسل صبح هم تأمل است ولکن ترك احتیاط ننماید خصوصاً اغسال
نهاریه وشب کذشته و واجب است که مقدم بدارد غسل

صبح را بر طلوع فجر

مبحث چهارم

در بیان چیزهائی که موجب قضاء تنها میشود وان چند چیز
است اوّل انکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد و
معلوم شد که صبح بوده قضاء ان روزه واجب است واکر تفحص
نمود ومطمئن شد ببقاء شب وکشف خلاف شد قضاء لازم
نیست دوّیم انکه اعتماد نمود بقول کسی که کفت شب است بعد
کشف خلاف شد قضاء لازم است سیّم اکر کسی خبر داد که صبح
است واو کمان شوخی نمود ومعلوم شد که صبح بوده قضاء لازم
است بلکه اکر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم
شد که صبح بوده احوط قضاء است ولکن واجب نیست چهارم
اکر کسی خبر دهد که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه
کردن نداشت وافطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء براو
واجب است واکر قدرت داشت وملاحظه نکرد کفاره هم
لازم است مکر انکه مخبر عدل یا عدلین باشد واکر بجهة ابر
بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است وافطار کرد بعد معلوم
شد که روز بوده قضاء واجب نیست

اگرچه احوط در صورت اولی دادن کفاره است

مبحث پنجم

دراقسام روزهٔ واجبه وان هفت است اوّل روزهٔ ماه مبارك
رمضان دوّیم قضاء ان سیم صوم روز سیم اعتکاف چهارم صوم
ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هیجده روز بدل بدنه
ششم روزهٔ که واجب شود بنذر وعهد ویمین هفتم روزهٔ کفاره
افطار ماه مبارك رمضان وآن دوماه متوالی است و واجب
است بوجوب تخییری ما بین ان وعتق واطعام شصت مسکین
بنا برمشهور واحوط ترتیب است بتقدیم عتق با قدرت وباعجز
دوماه روزه وباعجزازان اطعام شصت مسکین وباعجزازان
هیجده روز روزه وباعجزازان مقدار مقدور والّا استغفار
نماید وروزهٔ کفارات بسیاراست **وبدانکه** واجب است بر
پسر بزرك قضاء روزه که ازوالدین فوت شده ومعذور بوده
اند وهرگاه وصیت کرده یاغیری تبرعًا ازجانب انها بجا آورد
ازاو ساقط میشود بلی اگرمریض بود وافطار نمود وبهمان مرض
مرد یاقدرت برگرفتن ان نداشت تامرد قضاء ان لازم نیست
وهرگاه مریض افطار نمود ومرضش باقی ماند تارمضان آیندهٔ
قضاء ازاوساقط است ولی بدل هر روزی یکمد ازطعام کفاره

بدهد اماعذر دیگر مثل سفرچنین نیست پس باید قضاء بگیرد
واحوط فدیه است نیز بدل هرروزی مدی ازطعام واماهرگاه
عذرش برطرف شد وقدرت داشت ونگرفت تارمضان دیگر
گنه کاراست وباید قضایش رابگیرد هروقت که بخواهد و
بدل هرروزی مدی ازطعام بدهد وهرگاه چند سال بر
او بگذرد وبعد قضاء کند همان یك فدیه سال اول کافی است

مطلب چهارم

دراحکام زکوة است ودرآن دومقصد است

مقصد اوّل

درزکوة بدن ودرآن سه مبحث است **مبحث اوّل**
بدانکه واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط اوّل
بلوغ دوّیم عقل سیم آزاد بودن واین سه شرط هم شرط وجوب
است وهم شرط صحت **وامّا** اسلام شرط صحت است نه وجوب
چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت وغنی بودن متحقق
میشود بمالك بودن اخراجات سال خود وعیال واجب النفقه
خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات
انهارا بگذراند ووافی باشد واگرچنین نباشد فقیراست

وبرا وفطره واجب نیست ولی مستحب است واکر یك صاع بیشتر
نداشته باشد اولی انست که بدهد از بابت فطره بیکی از عیالات
خود که فقیرند واو بدیکری بدهد واو بدیکری تا آخر عیالات
واو میخواهد بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبي **مبحث**
دویم بدانکه واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و
هرکه عیال او باشد چه واجب النفقهٔ او باشد یا نه بالغ باشد
یا نه بنده باشد یا آزاد وهم چنین مهمانیکه از عیالات او محسوب
شود درجزء آخر ماه رمضان که هلال شوال ظاهر شود ودر
اجیریکه نفقه او بر مستأجر است وجزء وجه الاجاره یا شرط
اجاره باشد خلاف است در فطره او که آیا بر مستاجر است یا نه
احوط دادن مستاجر است واما اجیریکه تبرعا مستاجر انفاق براو
مینماید حکم او حکم مهمان است واکر مهمان کننده فقیر باشد و
مهمان غنی بر خود مهمان واجب است بنابر احوط وزنیکه چیزدار
باشد وشوهرش فقیر باشد وخرج زن را بمشقت میدهد
احوط وجوب فطره است بر زن واکر خرج او با غیر شوهر است
فطرهٔ او بر منفق است وهم چنین است غیر زن از سایر عیالات
او **مبحث سیم** در جنس فطره ومقدار آن وزمان وجوب

ومصرف

ومصرف ان ودران چهار فصل است **فصل اول** درجنس ان
وان بنابر معروف چیزی است که غالبا قوت می باشد ولو غالب
قوت زکوة دهنده نباشد وان کندم وجو وخرما ومویز و شیر
وکشك است وبعضی اقتصار بر چهار اول کرده اند ومعروف مخیر
بودن شخص است در دادن فطره از اجناس مذکوره وبعض اخبار
دلالت دارد بر وجوب فطره از قوت غالب شخص پس هرکاه قوت
غالب شخص از اجناس مذکوره است معین است اخراج فطره
از او واکر از غیر اجناس مذکوره باشد احوط دادن قیمت از هر
کدام که قیمت او بیشتر است **فصل دویم** در مقدار ان
وآن یك صاع است ومقدار صاع شش صد وچهارده مثقال و
ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس ودادن قیمت کافی است
فصل سیم بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن آفتاب
روز آخر ماه مبارك رمضان واولی جدا کردن انست در شب
وجایز نیست تاخیر انداختن ان از نماز عید واکر جدا نکرد تا بعد
از نماز احوط انست که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد
وقصد اداء وقضاء نکند واکر جدا نمود جایز است تاخیر دادن
بفقیر را برای انتظار مستحق معینی **فصل چهارم** در

مصرف انست وان فقراء میباشند واولی انکه اقارب را بر
غیر مقدم دارد وهمسایه را بر غیر اقارب واهل علم را بعد از
ایشان بر غیر انها وعدالت در فقیر شرط نیست اکرچه احوط
است وبهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد
است وشرط است در کیرندهٔ فطرهٔ انکه هاشمی نباشد مکر
انکه فطره دهنده هم هاشمی باشد ولو عیالات او غیر هاشمی باشند
ومکر در صورت ضرورت وهمچنین شرط است در فقیر یکه
فطره میکیرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد وجایز است
زن فطرهٔ خود را بشوهر فقیر خود بدهد وجایز نیست بهر فقیری
کمتر از فطرهٔ یك نفر بدهد مکر انکه جمع شوند فقراء که بهر
یك یك سر فطره نرسد

مقصد دویم

در زکوة مال ودر آن چند مبحث است **مبحث اول** در شرائط
تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ وعقل وآن دو چیز است اول
مالك بودن نصاب دویم امکان تصرف در آن در تمام سال در
انچه کذشتن سال در آن معتبر است ودر غیر ان وقت تعلق
زکوة بان انکه غاصبی غصب نکرده باشد بلی اکر توقف داشتن

باشد

باشد امکان تصرف دران بر دادن قدر قلیلی از مال وندهد
احوط زکوة دادن ان مال است واما اکر بدون دادن مال ممکن
باشد کرفتن از غاصب بعد از کذشتن زمانی بالفعل واجب
نیست زکوة ومثل انست هرکاه قادر بر بیع باشد نه تصرف
در عین ونه زکوة قرض بر قرض کیرنده است نه بر دهنده وبدانکه
معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بر مالك نصاب
واجب است زکوة ان را بدهد اکرچه وافی بمؤنهٔ سال او نباشد
وهمچنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اکر شخص مالك
نصاب باشد ومعادل ان یا زیاده قرض داشته باشد زکوة
دادن براو واجب است واکر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة
بر مستأجر زارع است **مبحث دویم** در انچه زکوة ان واجب
است وآن نه چیز است اول طلا دویم نقره ودر این دو شرط
است انکه مسکوك باشد سیم کوسفند چهارم شتر پنجم کاو و
در این پنج شرط است کذشتن سال ومتحقق ومستقر میشود
بدخول ماه دوازدهم اکرچه ان ماه از سال اول محسوب است و
باید در تمام سال مستقر بماند والا زکوة ان واجب نیست ودر
کوسفند وشتر وکاو شرط است در تمام سال چرنده باشند در

علف صحراء ومعلوفه نباشند ومدار برصدق اسم سائمه است
اگرچه گاهی جزئی از مال مالك خورده باشند بنحویکه از صدق
سائمه خارج نشود ومعلوفه بودن متحقق میشود بخوردن چیزیکه
مملوك باشد ودر اولاد انها اعتبار بحال مادر انها است مادامیکه
شیرخورند وچرنده وعلف خور نکردیده اند ومبدء سال در
اولاد وقت زائیدن انست بنا براحوط وشرط است در شتر و
گاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشی وآسیا کردن وسواری و
مدار برصدق عرفی است که انها را کارکن نگویند در تمام سال
ششم گندم هفتم جو هشتم مویز نهم خرما وشرط است در این چهار
انکه مالك انها را پیش از وقت وجوب مالك باشد چه بزراعت وچه
ببیع وشراء زرع وامثال ان وواجب نمیشود زکوة در این چهار
مگر بعد از وضع خراج سلطان وآنچه مخارج زراعت ان نموده تا
بتصفیه دانه وتا خشکیدن انگور ورطب اگرچه احوط اعتبار نصاب
است قبل از اخراج خراج سلطان ومؤنهٔ زراعت **مبحث سیم**
در نصاب انها است ودران چند فصل است **فصل اوّل**
در نصاب طلا ونقره است واز برای هریك دو نصاب است
نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است ونصاب دویم سه

مثقال ودر نصاب اول ربع مثقال وثمن مثقال صیرفی که نه
نخود میشود باید بدهد ودر نصاب دویم عشر مثقال شرعی
بدهد ونصاب اول نقره دویست درهم است که بحسب قیمت
قران عجم ببیست تومان است وبحسب وزن صد وپنج مثقال
صیرفی است ونصاب دویم ببیست ویك مثقال صیرفی است
ودر نصاب اول نقره پنج درهم که دو مثقال وپنج ثمن است بحسب
وزن باید بدهد ودر نصاب دویم یك درهم که نیم مثقال
صیرفی وربع عشر آن وضابطه کلیه انکه هروقت بمقدار نصاب
از طلا ونقره رسید وبالا رفت چهل یك بدهد اگرچه بعضی اوقات
قلیلی زیاده داده **فصل دویم** در گوسفند پنج نصاب
است اوّل چهل وزکوة ان یك گوسفند است دویم صد وبیست
ویك وزکوة ان دو گوسفند است سیم دویست ویك وزکوة
ان سه گوسفند است چهارم سیصد ویك وزکوة ان چهار
گوسفند است پنجم چهارصد وزکوة ان وهرچه بیشتر شود
هرصد گوسفند یك گوسفند بدهد وگوسفندیکه برای زکوة
میدهد اگر بز ینه باشد باید داخل سال دوّم شده باشد و
اگر گوسفند میش باشد هفت ماه را باید تمام کرده باشد

فصل سیم در نصاب شتر وآن دوازده است اوّل پنج
وتا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست وپنج وزکوة هر
پنجی یك کوسفند بدهد ششم بیست وشش وزکوة ان یك
شترماده که داخل در سال دویم شده بدهد هفتم سی وشش
وزکوة ان یك شترماده که داخل در سال سیم شده بدهد
هشتم چهل وشش وزکوة ان یك شترماده که داخل در سال چهارم
شده بدهد نهم شصت ویك وزکوة ان یك شترماده که داخل
در سال پنجم شده بدهد دهم هفتاد وشش وزکوة ان دو
شترماده که داخل سال سیم شده بدهد یازدهم نود ویك وزکوة ان دو
شترماده که داخل سال چهارم شده بدهد دوازدهم صد وبیست ویك پس
زکوة ان وهرچه بیشتر شود در هر پنجاه شتر یك شترماده که داخل در سال
چهارم شده یا در هر چهل یك شترماده که داخل سال سیم شده بدهد وآنچه قبل
از بلوغ بنصاب یا بین نصابهاست در آن چیزی نیست **فصل
چهارم** در کاو دو نصاب است اوّل سی دویم چهل وبعد
از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن
باشد مثل صد وبیست واما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس
معین است اعتبار انچه فرا گرفتن در ان بیشتر میباشد پس

در هر سی یك کاو یك ساله چه نر باشد وچه ماده ودر هر چهل
یك کاو ماده که داخل سال سیم شده بدهد **فصل پنجم**
در نصاب غلاّت اربع از کندم وجو ومویز وخرما ونصاب انها یکی
است وپیش از رسیدن بان زکوة واجب نیست وآنچه زائد باشد
اگرچه جزئی باشد زکوة ان واجب است وان سیصد صاع است
وان مطابق است با صد وچهل وچهار من بوزن شاه الاّ چهل و
پنج مثقال صیرفی وبمن تبریز دویست وهشتاد وهشت من الاّ
چهل وپنج مثقال مزبور وبعیار حقه نجف که نهصد وسی وسه
مثقال وهشت نخود است هشت وزنه وپنج حقه ونیم الاّ پنجاه
وهشت مثقال وثلث مثقال صیرفی وبحقهٔ اسلامبول که دویست
وهشتاد مثقال است بیست وهفت وزنه وده حقه وسی وپنج
مثقال است ومقداریکه باید اخراج نماید در غلاّت عشر است
اگر در آب دادن محتاج بچرخ وآلات آب کشی نباشد وآب نهر
خودش دران می نشسته یا با آب باران عمل امده ونصف عشر
است اگر محتاج بچرخ وآلات آب کشی بوده واگر با شرکت بوده
وبعضی اوقات محتاج بان بوده وبعضی اوقات نبوده سه ربع
عشر بدهد ومناط صدق شرکت وعدم انست نه مساوات واغلبیت

پس با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احد هما حکم تابع
انست **و بدانکه** وقت تعلق زکوة صدق اسم کندم یا جو
یا غوره یا بسر است اکرچه در اخیرین نیز اعتبار صدق انکور و
خرما خالی از رجحان نیست ومناط در نصاب مقدار خشك
انها است **مبحث چهارم** در مصرف زکوة وآن هشت
صنفد اول ودویم فقراء ومساکین بدانکه اکر کسی ادعاء فقر
کند وصدق وکذب ان معلوم نباشد احوط استعلام حال او
است بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص کسیکه سابقا غنی
بوده بلی با سبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقیر در
مصرف زکوة فطره کذشت سیم کسانیکه جمع زکوة میکنند
چهارم مؤلفة قلوبهم پنجم در آزادی بنده هائی که در شدت
باشند ششم قرض داران هفتم مطلق خیرات از قبیل ساختن
مدرسه ومسجد ورباط وپل واعانت زوار وحجاج وامثال ان
هشتم اشخاصیکه بغربت افتاده اند وبیچاره میباشند ودر
ولایت خود شان غنی می باشند بشرط انکه ممکن نشود از برای
انها قرض کرفتن **مبحث پنجم** بدانکه مستحب است
بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت بلکه احوط بلکه

اقوی وشرط است در زکوة دادن قصد قربت وکافی است قصد
قربت نمودن مالك وقت دادن آن بواسطه که باصناف برساند
ومستحب است که بیك نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد
بلکه احوط است مکر انکه ان مقداری که باید اخراج نمود کمتر
از مقدار مزبور باشد وجایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است ودران دو مبحث است

مبحث اول

در انچه خمس بآن تعلق میکیرد وشرایط ان ودران دو فصل
است **فصل اول** بدانکه چیزهائی که خمس بان تعلق
میکیرد هفت چیز است اول مالی که از کفار حربی در جهاد
بدست بیاید هرکاه جنك باذن امام باشد وهمچنین هر
مالی که از کفار حربی بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون
بیاورند علی الاحوط دویم معادن حتی نمك وکوکرد سیم کنج
چهارم چیزهائی که از دریا بفرو رفتن دران بیرون میاورند
مثل مرجان ومروارید وآنچه بغیر فرو رفتن از دریا میکیرند
داخل منافع مکاسب است که می آید پنجم زمینی که ذمی از مسلم

بخرد واکر هبه باو نماید خمس ندارد وخمس تعلق میکیرد بعین
او ششم مال حلالی که مخلوط بحرام شده وتمیز ان ممکن نباشد
هفتم منافع مکاسب از تجارت وصناعت وجمیع انواع الاکتساب
وزیادتی آنچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا
غیران وهم چنین زیادتی منافع زراعت وکسب اکرچه کمی باشد
بانواع واقسام کسب خمس انها واجب است وهم چنین در هبه و
هدیه وآنچه بجبتن یا وصیت باو منتقل شود ودر صیدی که
بی زحمت بدست آید ونماء اکر زیادی عینی باشد ومیراث
ممن لا یحتسب احوط دادن خمس انها است بلکه اقوی بلی زیادتی
قیمت مالی که خمس ان را داده یا حاصل شده بدون اکتساب
مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او زراعت بود نه فروش
یا اصلاً قصد منفعت نداشت ولکن منفعت غیر عینی در او
بهم رسید خمس در این نیست **فصل دویم** در شرایط
انها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن وکنج انکه بعد از
وضع مؤنه استخراج انها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از نقدین
رسیده باشد ونصاب نقره صد وپنج مثقال صیرفی ودر
طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة کذشت

وهم

وهم چنین در غوص شرط است که بعد از اخراج مؤنه ان قیمت
بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد ودر تعلق خمس
بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و
مالك ان وکفایت میکند در حلیت ان دادن خمس اکر علم
اجمالی نداشته باشد بزیادتر بودن حرام از خمس واما اکر مالك
وقدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالك ان بدهد و
اکر مقدار را بداند ومالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك
باید تصدق دهد انرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا
عوام احوط بلکه اقوی استیذان از حاکم شرع است واکر بداند
مالك را ونداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافیست مکر
انکه حالت سابقه معلوم ازید باشد مثل انکه میداند مثلاً
ده تومان از مالك نزد او بوده ونصف ان را یقیناً داده ونمیداند
باز هم داده یا نه در این صورت باعدم تراضی بصلح نصف دیکر که
تمام پنج تومان است بدهد وشرط است در تعلق خمس بانتفاعات
وارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال وعیال خود چیزی
زیاد امده باشد اکرچه جزئی باشد ودرخرج معتبر است
میانه روی برحسب حال خود پس اکر زیادتی نماید از میانه روی

ان زیاده بر او محسوب میشود و خمس زیادتی را باید بدهد
بخلاف انکه اکر بر خود تنك کیری کند که احوط در ان خمس
دادن است و داخل میشود در مؤنه سال او قیمت کنیز و غلام
و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب
لیاقت خود محتاج بآن است و همچنین از مؤنه است صدقات
و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت از زیارات و حج مستحبی
و همچنین اخراجات حج واجب اکر در آن سال مستطیع شود
چنانچه اکر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل
مؤنه ان سال است و اکر در آن سال از رفتن حج معذور باشد
بر او محسوب نمیشود و خمس آن واجب است بلکه اکر معذور نباشد
و عصیاناً تاخیر بیندازد خمس انرا بدهد بنا بر احوط اکرچه پولش
تلف شده باشد چنانچه از مؤنه است اداء دین و خسران النسال
اکرچه مثل غرامت اتلافات باشد و اما دیون سالهای پیش از
مؤنه این سال نیست چه قدرت بر اداء ان پیدا کرده باشد یا نه
و در کفارات بلکه نذورات احتساب انها از مؤنه تامل است
و اکر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب و مزارع
بکذراند مثل انکه ارثی باو رسیده اولی وضع انست از غیر منافع

وابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب و حصول
فائده است در کسیکه شغل ان کسب نباشد و احیانا فائده
حاصل شده است از برای او و در اینجا مراد بسال تمام شدن
دوازده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح
مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت
اکرچه کمی باشد خمس او واجب میشود لکن جائز است تاخیر
دادن خمس ان تا باخر سال بجهة اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر
اقسام که وجوب دادن خمس در انها فوریست و تاخیر ان جایز نیست

مبحث دویم

در قسمت و مصرف خمس و شرائط آن و در آن دو فصل است

فصل اوّل در قسمت ان و آن بشش قسم منقسم می شود

سه سهم آن از امام و آن در این عصر از حضرت صاحب الامر
عجل الله تعالی فرجه میباشد و سه سهم دیکر از ایتام و مساکین
و ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس
دادن قصد قربت چنانچه در زکوة کذشت از مالك یا وکیل یا
وصی او و مکرد را آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است
و لازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام علیه السلام و غیره

آن و در سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس
را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول
از آن ولکن اگر ظاهر شود عدم اشتغال ذمه او بخمس میتواند از
بابت سهم امام علیه السلام حساب نماید هرگاه بدست مجتهد
رسیده یا امضاء نماید **فصل دویم** در شرایط آن
بدانکه شرط است در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز
اوّل مؤمن اثنی عشری باشد امّا عدالت در انها پس شرط نیست
دویم انکه از اولاد هاشم باشد که جدّ حضرت رسول الله صلی
الله علیه وآله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها سیم
فقیر بودن ایتام و مساکین و معنی فقیر گذشت و شرط است
در ابن السبیل بیچاره بودن در آن بلد یکه خمس میگیرد و قسمت
کردن ما بین این سه طایفه شرط نیست و احوط انکه زیاده از
مؤنهٔ سال بانها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده
از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است
باو و فرقی نیست در وجوب خمس دادن ما بین زمان حضور
امام علیه السلام و غیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم
آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان

داد

داد بسادات بنا بر معروف ولکن احوط استیذان از مجتهد است
و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار آن با مجتهد عادل است
قطعا و مصرف آن تتمه مصرف سادات است ابتدائًا پس اگر بدون
اذن مجتهد بسادات داد بامضاء مجتهد اکتفاء بآن میتوان نمود
اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن
آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز است خویش
یا عدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهند و سید نمیتواند
مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را
بنماید و جایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر
ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد عادل و اگر
از سید فقیری طلبی داشته باشد و خمس برا و واجب شود
می تواند پای او حساب بکند از بابت سهم سادات و اعلام او
واجب نیست و همچنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگرچه
احوط اذن مجتهد است در جمیع انها خصوص در اخیر و هرگاه خمس
را بسید داد بامظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء
بان مشکل است

مطلب ششم

در احکام نذر و عهد و یمین و در آن چند مبحث است **مبحث اوّل** در احکام نذر و در آن سه فصل است **فصل اوّل** در صیغهٔ نذر و آن چهار قسم واقع می شود اوّل انکه مثلاً بکوید ان رزقت ولداً فلله علیّ صیام شهرٍ وان را نذر بر میکویند دویم انکه مثلاً بکوید ان شوفی مریضی فلله علی صدقة عشرین درهماً وآن را نذر شکر میکویند سیم انکه مثلاً بکوید ان ترکت صلوة اللّیل فلله علی صوم یوم وآن را نذر زجر میکویند چهارم انکه بدون شرطی ابتداءً مثلاً بکوید لله علی صیامُ شهرٍ وآن را نذر تبرّع میکویند ودر تمام اقسام اکر ترجمهٔ ان را بزبان غیر عربی هم بکوید منعقد میشود **فصل دویم** در چیزهائی که در نذر کننده معتبر است وآن چند چیز است اوّل تکلیف ببلوغ وعقل دویم قصد سیم اختیار پس نذر صبی ومجنون و هازل ومکره منعقد نمی شود چهارم اذن مولی وزوج نسبت بنذر عبد وزوجه در چیزهائی که منافی اداء حق انها باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اکر منافی حق زوج نباشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت انست وهم چنین استیذان از پدر در نذر فرزند احوط است بلکه اقوی واین سه طایفه اکر

بدون اذن نذر نمودند وبعد از آن مولی یا زوج یا پدر امضاء نمودند صحیح است واما اذن وامضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد واما اسلام پس اقوی عدم اعتبار ان است ونذر کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطهٔ مقدوریت اسلام مقدور است **فصل سیم** شرط است در متعلق نذر دو چیز اوّل انکه ان فعل یا ترك مقدور او باشد دویم انکه راجح باشد که توانست ان کار را بجهة خدا قرار داد وفرق نیست در متعلق نذر انکه فعل واجب یا مستحب باشد یا ترك حرام ومکروه وفرق نیست در انعقاد نذر مابین انکه روزه روز معین را نذر کند مثلاً یا روزهٔ یك روز را بدون تعیین ان پس در نذر معین واجب است روزهٔ همان روز وجایز نیست از برای او در آن روز افطار وسفر کردن واکر در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر اقوی وآن روز را روزه بکیرد بلی اکر نذر کرد روزه آن روز را سفراً وحضراً سفر جایز است واقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم کذشت بلکه اکر نذر کرد در خصوص سفر سفر نیز واجب میشود هر کاه نذر او منعقد بدانیم و

در هر سه صورت اگر ترك كرد روزه آن روز را واجب است قضاء
آن بلكه كفاره نيز و اگر مانع شرعی براو پيدا شد مثل انكه درآن
ايام مريض شد يا حايض شد يا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء
تنها واجب است واما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد اداء است
مبحث دويم در يمين است وآن عبارتست از قسم
ياد نمودن باسماء الله كه فعلی را بجا آورد يا ترك كند ومنعقد
نميشود بغير اسم خدا وصيغه ان بغير لفظ عربی نيز منعقد ميشود
ومعتبر است در انكه قسم می خورد بلوغ وعقل واختيار وقصد
ودر متعلق قسم مقدور بودن آن واذن مولی بلكه اذن زوج و
پدر بنا بر اظهر وبا منع زوج وپدر منعقد نميشود قطعا واز برای
ايشان است حل ان اگر بدون اطلاع واقع سازد واحوط واقوی
استيذا نست ومعتبر نيست در متعلق ان رجحان بنا بر مشهور
پس قسم بر فعل يا ترك مباح هم منعقد است وواجب ميشود واگر
تخلف نمود كفاره بايد بدهد **مبحث سيم** در عهد است
ومعتبر است دران انچه معتبر است در قسم وصيغه ان چنانست
كه بگويد عاهدتُ الله ان اصومُ شهرًا مثلاً يا انكه بگويد عاهدتُ
الله متی شوفی مريضی ان اتصدق بعشرين درهمًا وبفارسی

هم

هم منعقد ميشود وبدانكه كفارهٔ خلف نذر وعهد كفارهٔ افطار
روزهٔ شهر رمضان است ودر كفارهٔ قسم بر فرض تخلف مخير است
ما بين ازاد كردن رقبهٔ مؤمنه يا اطعام ده نفر مسكين يا پوشانيدن
انها وبا عجز از انها سه روز متوالی روزه بگيرد

مطلب هفتم

در مهمات احكام نكاح است ودران چند مبحث است **مبحث
اول** بدانكه حلال ميشود وطی كردن زن بعقد دائم ومنقطع
وبملك يمين وبتحليل واول ودويم وچهارم بعقد می باشد و
معتبر است در عقد ايجاب از جانب زن وقبول از جانب مرد و
چون امر نكاح شديد است لازم است دران احتياط پس معتبر است
تعيين زوجين وصداق وماضی بودن ايجاب وقبول وقصد انشاء
تزويج وبعربی جاری نمودن ان با امكان اگرچه بتوكيل غير باشد
وترتيب در ايجاب وقبول وانكه دو نفر مباشر عقد باشند بنا بر
احوط اگرچه اقوی جواز مباشرت يك طرف است پس اگر خود زوجين
مباشر عقد باشند زن بگويد انكحتك نفسی علی الصداق المعلوم
پس بلا فاصله مرد بگويد قبلت النكاح لنفسی علی الصداق يا انكه
زن بگويد زوجتك نفسی علی الصداق المذكور پس مرد بگويد

قبلت التزويج لنفسي على الصداق يا زن بگويد
زوجتك بنفسي على المهر المذكور پس مرد بگويد قبلت التزويج
لنفسي على المهر يا انكه زن بگويد انكحتك نفسي من نفسك
بالصداق المذكور پس مرد بگويد قبلت النكاح لنفسي بالصداق
وبهتر آنست كه همه را بگويند و معتبر است كه صحيح اداء كنند
و در صيغهٔ متعه هم مراعات احتياط را بنحو مزبور ترك ننمايند
و علاوه از تعيين زوجين و صداق معتبر است دران تعيين
مدت بنحويكه مضبوط باشد پس هرگاه زوجين عقد را جاري
نمايند زن بگويد متعتك نفسي في المدة المعلومة بالمهر المعلوم
پس مرد بلا فاصله بگويند قبلت التمتع لنفسي بالمهر يا انكه زن
بگويد انكحتك نفسي في المدة المعلومة بالصداق المذكور پس
مرد بگويد قبلت النكاح لنفسي هكذا يا زن بگويد زوجت نفسي
نفسك في المدة المذكورة بالمهر المعلوم پس مرد بگويد قبلت
التزويج لنفسي هكذا و جايز است توكيل غير از براي مرد و زن
يا يكي از انها پس بجاي كاف انكحتك يا زوجتك يا متعتك انكحت
يا زوجت يا متعت موكلك و بجاي لنفسي لموكلي بگويد **مبحث
دويم** در احكام ان است بدانكه زن مالك ميشود تمام مهر را

بمجرد عقد بر وجه تزلزل و جايز است از براي او قبل از دخول
امتناع نمايد از تمكين تا تمام مهر را بگيرد بخلاف بعد از دخول
بلي اگر در عقد شرط كنند تمام مهر يا بعض آن را تا مدتي بدهد
وفاء بان شرط لازم است و از براي مهر حدي نيست از كم يا زياد
و كافي است دران اگرچه تعليم سورهٔ قرآن باشد بلي مستحب
است كم بودن مهر و مهر السنة پانصد درهم ميباشد و آن بحساب
قرانهاي اين زمان كه يك مثقال صيرفي است مطابق است با
دويست و شصت و دو قران نيم بحسب وزن و لكن تحقيق آن
است كه ملحوظ در دراهم قيمت است پس اگر بخواهند مهر السنة
قرار دهند پنجاه تومان اين زمان قرار دهند و واجب است بر
زوجه تمكين نمايد از زوج خود بانواع استمتاع و واجب است
بر زوج نفقه زوجه خود را بدهد از اكل و شرب و لباس و سكني
و خادمه و امثال ان بر حسب لياقت او بنحو متعارف و هم چنين
واجب است براو نفقه مطلقه رجعيه خود مادامي كه در عدهٔ
اوست بخلاف بائنه و اگر نداد دين است بر ذمهٔ او مگر انكه زن
ناشزه باشد و تمكين نكند از شوهر خود كه در اين حال مستحق
نفقه و هم خوابي نيست و گنه كار است پس شوهر او را نصيحت

کند واکر اجابت نکرد از فراش او دوری کند بانکه پشت کند باو
در فراش پس اکر فائده نبخشید اورا بزند پس اکر باز اجابت
ننمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که اورا الزام بتمکین کند
واکر زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را
حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و دیکری از کسان زوجه که
مابین انها را اصلاح نمایند و بدانکه نشوز زوجه کما اینکه موجب
سقوط نفقه زوجه وعدم وجوب انفاق زوج است براو همچنین
موجب سقوط نفقه مطلقه رجعیه است اکر ناشزه باشد وجایز
است از برای مرد اکر ازاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد
دائمی باهم وزیاده ازان جائز نیست واز کنیز بیش از دو نفر
نمی تواند تزویج کند واکر بنده باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج
کند بعقد دائمی واز حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد
ازاد میتواند چهار حره یا سه حره ویك کنیز یا دو حره ودو کنیز
باهم بعقد دائمی داشته باشد وزیاده نمیتواند وبنده میتواند
چهار کنیز یا دو کنیز ویك حره یا دو حره داشته باشد وزیاد
تر نمیتواند واز برای متعه وملك یمین حدی نیست وزوجهٔ
دائمه هرکاه متعدد باشد بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اکر حره

باشد هر چهار شب یك شب حق هم خوابی دارد واکر امه باشد
هر هشت شب یك شب حق دارد وهمچنین اکر حره کتابیه
باشد واکر امه کتابیه باشد هر شانزده شب یك شب واکر
تزویج نمود دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص باوست واکر تزویج نمود
ثیبه را سه شب مختص باوست وجایز است از برای مرد سفر کردن پس حق همخوابی زن
مادامیکه در سفر است ساقط است واما سفریکه چند سال طول بکشد خصوص در
جائیکه بقصد توطن بماند پس جواز ان بدون رضای زوجه
مشکل است چون از عشرت بمعروف خارج است واز جهت حق
المواقعه در هر چهار ماه یك مرتبه امر اشکل است واحتیاط
باسترضاء زوجه ترك نشود وجایز است برای زوجه که بذل کند
حق هم خوابی خود را بشوهر خود وجایز است رجوع کند در بذل
خود وواجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یك
مرتبه اقلاً **مبحث سیم** در زنانیکه حرام است تزویج
انها ودران چند فصل است **فصل اول** در محرمات بنسب
ورضاع است وآن هفت طائفه اند اول مادر وجده وهرچه
بالا رود دویم دختر ودختر دختر یا پسر هرچه پائین رود سیم
خواهر چهارم دختر خواهر هرچه پائین رود پنجم عمه [illegible] وعمهٔ

پدر و عمهٔ مادر و عمهٔ جدّ و جدّه ششم خالهٔ خود و خالهٔ پدر و
خالهٔ مادر و خالهٔ جدّ و جدّه هفتم دختر برادر هرچه پائین
رود و حرام می شود برضاع مثل این هفت طائفه که حرامند
بنسب بچند شرط اوّل انکه شیر آن زن از حمل بنکاح صحیح حاصل
شده باشد چه دائم و چه غیر دائم و یا ملك یمین و یا تحلیل یا
وطی لبشبهه دوّیم حیوة مرضعه سیم انکه از پستان بخورد نه در
ظرفی بدوشند و بحلق آن طفل بریزد و بمکیدن باشد نه اینکه
در حلق او بدوشند چهارم انکه شیر خالص باشد نه انکه چیزی مخلوط
بآن باشد پنجم انکه شیر از یك شوهر باشد نه از دو نفر پس هرگاه مثلاً زن شیرده
را طلاق دادند و زن دیگری شده و از و حمل برداشت و شیرش متصل بود و قبل از وضع
حمل مثلاً ده مرتبه شیر بطفلی داد و وضع حملش شد پنج مرتبه
دیگر هم از شیر شوهر دوّیم بآن طفل شیر داد نشر حرمت بآن
نمی شود و هم چنین هرگاه از شوهری شیر کامل بدهد دختری
را و از شیر شوهر دیگر پسری را این دو خواهر و برادر نمی شوند و
باهم محرم نیستند هرچند آن زن مادر رضاعی هردو است و هم
چنین شرط است اتحاد مرضعه باین معنی که شیر کامل از یك
زن باشد پس هرگاه بعض عدد از یك زن و بعض دیگر از زن

دیگر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند ششم انکه شیر خوردن
آن طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد و
در طفل مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع
او هرچند با این حال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است هفتم
انکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الّا احتیاط
نمایند هشتم انکه مقداری از شیر او بخورد که گوشتی بروید
و استخوانش قوت بگیرد از آن یا انکه یك شبانه روز هر وقت
گرسنه باشد شیر باو بدهد یا انکه پانزده مرتبهٔ متوالیه شیر
باو بدهد که در بین آن رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط
در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرائط
آن طفل بمنزلهٔ طفل نسبی مرضعه و شوهر او ست و آن هفت
طائفه که در نسب حرام بودند امثال آنها از رضاعی بر آن
طفل حرام می شوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله نیز بر او
حرام می شوند و جایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر
صاحب شیر را چه دختر نسبي باشد چه رضاعی و هم چنین دختر
نسبی مرضعه را اگرچه از غیر صاحب شیر باشد بنابر مشهور و
معروف بین علماء اگرچه خارج از قانون رضاع است و حرمت

ان نزد جمعی ثابت نیست ولکن احتیاط در ان ترک نشود و بر این
مطلب مشهور تفریع کرده اند که اکر مادر زن شیر دهد طفل
شوهر دختر خود را اکرچه آن طفل از غیر دختر او باشد آن
دختر بر شوهرش حرام مؤبد می شود بسبب انکه زن او از
اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اکر زن پدر زن شیر
دهد طفل زن شخص را پس زن بر او حرام مؤبد میشود بسبب
انکه اولاد صاحب شیر است ولکن مراعات احتیاط در اینجا
بطلاق دادن است نه رها کردن بدون طلاق و این احتیاط
ترک نشود **فصل دویم** در زنانیکه از غیر جهة نسب
و رضاع نکاح انها حرام مؤبد است و انها یازده طائفه اند
اول مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود
بر عاقد اکرچه با زن وطی نکرده باشد بلکه اکرچه او را طلاق
داده باشد دویم معقودهٔ پدر که بر پسر حرام است و هم چنین
معقودهٔ پسر بر پدر و هم چنین کنیز منظوره یا ملموسه احدهما
بر دیگری حرام است بنا بر احوط در صورتیکه نظر و لمس بر
وجه شهوت شده باشد سیم دختر زن مدخوله چهارم
زنیکه شوهر دارد یا در عدهٔ رجعیه غیری باشد و با علم

بحال

بحال او او را عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اکرچه
با او دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عده است
بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر او و علی الاقوی بلی عقدش
باطل است مکر انکه دخول هم کرده باشد که در این صورت
حرام مؤبد می شود پنجم زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم
بحرمت ان بلکه هم چنین است عقد نمودن در حال احرام زن
هم بنا بر احوط اکر مرد محرم نباشد ششم زن آزادی که شوهر
او وا نه مرتبه یا کنیزی که او را شش مرتبه طلاق عدی داده
باشد که بر ان مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق
سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق دویم و چهارم جواز نکاح او
توقف دارد بر نکاح محلل هفتم زوجه ملاعنه یا مقذوفه بزنا
کما زجهة کو یا گنک بودن لعان در آن جاری نیست هشتم
زنیکه در عدهٔ رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند نهم
خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد و ظاهرا
فرق نیست ما بین اینکه هر دو صغیرین یا کبیرین یا مختلفین
باشند دهم زنیکه پیش از نه سالکی او را وطی کرده افضا کند
بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است یازدهم زنای سابق بر عقد

که موجب حرمت مادر و دختر و خواهر است بنا بر احوط وهم چنین
وطی بشبهه امّا زنای لاحق منشاء حرمت نمیشود وهم چنین وطی
بشبهه **فصل سیم** در زنانی که تزویج انها حرام است در
بعض احوال وانها چند طائفه‌اند اوّل تزویج زن پنجم برای کسی
که چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق
بائن مطلقا یا رجعی باگذشتن عدهٔ او مانعی ندارد دوّیم خواهر
زن دائمی یا متعهٔ خود تزویج نمودن مادامیکه زنش در حبالهٔ او
می باشد وبعد از طلاق بائن مطلقا یا رجعی باگذشتن عدهٔ
او ضرر ندارد واگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبهٔ
ان ضرر ندارد وانقضاء عدّه شرط نیست اگرچه احوط است
سیم دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او واما باذن
او مانعی ندارد چهارم زن کافرهٔ غیر کتابیه تا بکفر خود باقی
است حرام است بلی مرد مسلم نکاح او اگرچه بمتعه باشد چنانچه
بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگرچه کتابی باشد واما
نکاح کتابیه پس اقوی جواز انست هرچند احوط ترک است خصوصًا
در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود
بی اشکال **خاتمه** بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن

زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط وهم چنین است بعکس
بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه ارادهٔ تزویج او را نموده چنانچه
جایز است نظر کردن بکنیزی که می خواهد او را بخرد وهم
چنین نظر بزنهای ذمیه در انچه متعارف انها عدم ستران
است مادامیکه ریبه وتلذذی نباشد چنانچه نظر کردن
زن بزن ومرد بمرد در ماعدای عورت جایز است ودر حکم انها
می باشند محارم واز برای هر کدام از زن وشوهر است نظر کردن
بیکدیگر حتی عورت وبدانکه واجب است بر اولاد با قدرت
نفقه دادن بوالدین خود با فقر وعجز انها از کسب وبر پدر
است با قدرت او نفقه اولاد فقیر خود را وبا نبودن او یا عجز
او بر جدّ پدری وبا نبودن یا عجز او بر مادر است وبا نبودن
یا عجز او بر پدر مادر است ونفقهٔ مملوك وحیوانات محترمه بر
مالك انها است

مطلب هشتم

در طلاق است وآن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی
را از قید زوجیت ودر آن چند فصل است **فصل اوّل**
در شرایط طلاق دهنده وآن چند چیز است اوّل بلوغ

دویم عقل سیم اختیار چهارم قصد داشتن پس طلاق صبی
ومجنون ومکروه وهازل صحیح نیست وجایز است که ولی
مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولی طفل **فصل دویم**
در شرایط زنیکه اورا طلاق میدهند وآن چند چیز است
اول انکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه
در آن جدائی حاصل می شود با نقضاء مدت ان یا بخشیدن
زوج مدت اورا دویم خالی بودن او در وقت طلاق از حیض
ونفاس مکر انکه غیر مدخوله یا ابستن باشد یا شوهر کهاورا
طلاق داده غائب باشد وممکن نباشد اورا اطلاع بحال ان
زن اکرچه بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض ونفاس
بوده سیم انکه در طهری باشد که دران طهر باو جماع نکرده
باشد در غیر طلاق صغیره ویائسه وزن ابستن واما زنیکه
در سن حیض است ولکن نمی بیند پس بعد از کذشتن سه
ماه از وطی کردن باو صحیح است طلاق او چهارم تعیین
مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای خود بدون
تعیین **فصل سیم** در شرائط طلاق وآن دو چیز
است اول صیغه ان بلفظ عربی صحیح باینکه مثلا بکوید رقیة

طالقٌ وبغیر لفظ طالق واقع نمی شود دویم حضور دو مرد عادل
حال طلاق وشنیدن انها ان را **فصل چهارم** بدانکه
طلاق بر دو قسم است اول طلاق باین که طلاق دهنده نمی
تواند رجوع کند وآن در پنج مقام است اول طلاق زن یائسه
که در غیر قرشیه حاصل می شود بتمام شدن پنجاه سال هلالی
از عمر او ودر قرشیه شصت سال وباشك در آن ملحق بغیر
قرشیه است اکرچه احوط مراعات احتیاط است در آن دویم
طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد سیم طلاق غیر
مدخول بها چهارم طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج
خود ومالی را بشوهر بدهد در عوض انکه اورا طلاق دهد
وآن را طلاق خلعی می نامند وهمچنین اکر زوجین هردو از هم
کراهت داشته باشند وزوجه چیزی را بزوج دهد در عوض
طلاق دادن او که اورا مبارات میکویند پس در این دو قسم
ما دامیکه زن در عده خود رجوع نکرده بر زوج خود در آنچه
بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی
اکر زن رجوع بعوض نمود در عده رجعیه میشود پنجم طلاق سیم
زنیکه سه دفعه اورا طلاق داده است که در دفعه سیم نمیتواند

رجوع کند بان زن قسم دویم طلاق رجعی است که مادامیکه عدّهٔ
او منقضی نشده جایز است باو رجوع کند و متحقق میشود رجوع
بهرچه دلالت کند بران اگرچه بفعل باشد و مطلّقهٔ رجعیه در
حکم زوجه است که ارث میبرد تا عدهٔ او منقضی نشده و
بعد از انقضاء ان دیگر ارث نمیبرد بلی اگر مریض طلاق
داد زوجهٔ خود را و بان مرض مرد ان زن ارث میبرد از او
تا یك سال هلالی بشرط انکه آن شوهر نکرده باشد و آن مرض
متصل بموت او باشد و هم چنین مرد ارث میبرد از مطلّقهٔ
رجعیهٔ خود اگر ان زن در عدّه بمیرد **فصل پنجم**
در عدّه است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عدّه
ندارند مگر عدّهٔ وفات و زنیکه حیض می بیند عدّه او سه
طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایت میکند یك لحظه
بعد از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عدّه بیرون میرود
اگر حرّه باشد و امه عدّه او دو طهر است چنانچه عدّه متمتع
بها دو حیض است و در این دو اگر خون نمی بینند عدّه انها
یك ماه و نیم است و عدّه زنیکه آبستن باشد زائیدن او است
مطلقا اگرچه سقط کند و عدّهٔ وفات چهار ماه و ده روز است

مطلقا مگر در ابستن که عدّه او ابعد الاجلین است و مگر کنیز
که دو ماه و پنج روز است مطلقا مگر انکه ابستن باشد که
ابعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر
او مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از
پوشیدن لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال ان در ایام
عدّه و جایز نیست از برای مطلّقه رجعیه که از ان خانه که در ان
بوده در وقت طلاق بیرون رود و هم چنین بر مرد حرام است
بیرون کردن او مگر در بعضی موارد و مبدء عدّه مطلّقه
طلاق او است اگرچه نداسته باشد و مبدء عدّه وفات شنیدن
او است وفات زوج خود را

منهج دویم

در مهمات احکام معاملات و در آن چند باب است

باب اوّل

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند مبحث است **مبحث
اوّل** در آداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرّمات
آن و در آن چند فصل است **فصل اوّل** بدانکه تجارت
کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقهٔ

عیال واجب النفقه بلکه همچنین است هرگاه اداء دین موقوف
بران باشد بنابراحوط وتجارت مستحب است که اشتغال بان
بجهة توسعه روزی برخود وعیالات باشد یا برای انفاق و
تصدق نمودن وزیارت رفتن وامثال ان باشد وآداب و
مستحبات ان چند چیزاست اوّل یادگرفتن مسائل ان
بلکه هرگاه نداند صحت وفساد معامله را نمی تواند تصرف
کند در عوضیکه میگیرد پس واجب است صحت وفساد را
بداند تا بتواند تصرف کند دوّیم فرق نگذاردن میان دو
خریدار مسلم در قیمت سیم اقاله کردن باکسیکه از خرید یا
فروش پشیمان است چهارم مسامحه نمودن در معامله پنجم
انکه در وقت فروش راجح وزن کند ودرخریدن اندکی مرجوح

فصل دویم در معاملاتیکه مکروه است و

عمده انها چند چیزاست اوّل صرافی دوّیم طعام فروشی از
گندم وجو وامثال ان سیم کفن فروشی چهارم قصابی پنجم
خرید وفروش بامردمان دنی ششم معامله باظلمه باانکه ندانی
عین ان مالیکه ازاو میگیری حرام است هفتم ملك فروشی
هشتم دخول در معاملهٔ مردم باقصد خریدن نهم بیرون رفتن

ازشهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ دهم
قسم راست یاد نمودن در آن یازدهم معاملهٔ بین الطلوعین

فصل سیم در معاملاتیکه حرام است وآن درچند

مقام است اوّل خریدن وفروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز
انتفاعات محللهٔ بانست ولکن متنجس اقوی جواز معاملهٔ
بانست برای انتفاعاتی که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا
درچیزی که تطهیران ممکن باشد بلکه بعید نیست جواز
بیع عین نجس درانتفاعات محلّله پس مدار در صحّت بیع وجود
منفعت محلّله دوّیم بیع وشری بمال غصب اما اگر چیز را بذمه
بخرد ودرعوض ان مال غصبی بدهد معامله باطل نیست
ولی مشغول ذمه صاحب مال وبایع هردواست بلکه اگر ازحین
خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه
کند بعضی اشکال کرده اند وهمچنین هرگاه بنای دادن
عوض نداشته باشد واگر بایع بداند مال غصبی است براو
هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت وباید مال را بصاحبش
رد کند سیم معامله بچیزهائی که مالیت ندارد مثل حشرات
ومسوخات وسباع چهارم معامله بچیزیکه منفعت مقصوده

ان منحصر بحرام است مثل آلات لهو یا انکه قصد متبایعین
صرف کردن ان در حرام باشد مثل خریدن انکور برای شراب
انداختن پنجم معامله بچیزی که در آن غش کرده باشد و مشتری
نداند پس اکر معامله بر کلی نموده اند ومغشوش را داده تفاوت
مغشوش با درست بر ذمه اوست باید بدهد واکر معامله
برهمان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است
اکر از غیر جنس باشد ودر بقیهٔ خیار تبعض صفقه ثابت
است وهم چنین است در جانب مشتری اکر پول قلب بدهد
ششم زیاد نمودن در بین معاملهٔ دو نفر هرکاه قصد خریدن
نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده هفتم
معاملهٔ ربوی بدانکه در حدیث است که کناه یك درهم ربا
بزرکتر است از کناه هفتاد زنا با محارم و ربا در معامله انست
که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکیل وموزون باشد
بهمان جنس با زیاده اکرچه ان زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه
اکرچه زیاده غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط وهم چنین است
اکر جنس نقدی را بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسیه
بلی اکر در هر دو طرف ضم غیر جنس کند یا در طرف کمتر ضرر

ندارد

ودر معدود مثل کردو وتخم مرغ وچیزهائیکه بذراع یا مشاهده
تعیین می شود رباء نیست ومناط در مکیل وموزون بودن
بلد معامله است اکر هر بلدی بطوری تعیین کنند مثل
هندوانه وبادنجان که در بعض بلاد عددیست ودر بعضی
موزونست بلی اکر در اغلب بلاد چیزی موزون باشد ودر
بلدی معدود اقوی اجراء حکم رباء است در آن بلد نیز وفرقی
نیست در تحقق رباء ما بین جنس خوب وبد وصحیح ومعیوب
وواجد صفتی وفاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود
مثل برنج صدری وکرده که هر دو یك جنس می باشند ومس
شکسته بدرست وطلای ساخته بنساخته ومسکوك بغیر
مسکوك اکرچه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم
رباء در همه جاریست واحوط اجراء حکم رباء است در صلح که
در مقام بیع باشد ودر هر مقامی که دو جنس محسوب باشند
رباء نیست بلی کندم با جو شرعاً در باب رباء معاملی در حکم
یك جنس می باشد و رباء در آن جاری است وبدانکه رباء در
چند مقام حرام نیست بلکه رباء نیست اول در معامله مابین
پدر و فرزند اکرچه دختر باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است

دویم مابین زن دائمی وشوهر سیم مابین سید ومملوك چهارم
مابین مسلم وکافرحربی درصورتیکه ازحربی زیاده بکیرد
وربا دادن باو جایز نیست بخلاف غیرحربی که مطلقا جایز
نیست بناء براحوط اکرچه حرمت کرفتن رباء از ذمی معلوم نیست

مبحث دویم درعقد بیع وشری بدانکه
فروختن عبارت است ازانکه عینی را تملیك غیرکند بعوضی
وبعد از تعیین مبیع وثمن بایع بمشتری بکوید بعتك هذه
الدار بالف تومان بلافاصله مشتری بگوید قبلتُ هكذا
یا اشتریتُ هكذا یا بایع بکوید ملكتك هذا الكتاب بعشرة
دراهم مشتری بکوید تملكتُ یا اشتریت ومعتبراست دران
ایجاب ازجانب بایع وقبول ازطرف مشتری وباید معنای صیغه
ان رابدانند وقصد انشاء تملیك وتملك کنند بان ومیتوانند
هرکدام ازبایع ومشتری وکیل کنند کسی را دراجراء عقد
بلکه هردو یك نفررا یا احدهما دیکری راوکیل نماید ومباشر
طرفین ایجاب وقبول یك نفرباشد علی الاقوی بلکه اقوی
کفایت عقد غیرعربی است اکرچه بتواند بعربی اداء کند یا
کسی راوکیل نماید بلکه جایزاست معاملهٔ بمعاطات که جنس را

بقصد تملیك بدهد وپول را بقصد تملك بکیرد خصوص در
انچه یسیر باشد ومفید ملکیت است علی الاقوی بلی مادامی
که هیچ کدام تصرف درانچه بانها رسیده نکرده باشند میتوانند
رد کنند ومعامله رابرهم بزنند بخلاف انکه اکریکی ازانها یاهردو
تصرف کرده باشند دران باتلاف یا نقل اکرچه خیار فسخ دران
داشته باشد یا تلف شده باشد که درهمهٔ صور معامله لازم
شده **مبحث سیم** درشرایط متبایعین وعوضین وآن
چند چیزاست اوّل بالغ بودن بایع ومشتری پس جایز نیست معامله
نابالغ ولکن اکرممیّز باشد ومأذون ازطرف ولّی باشد معامله
او صحیح است بنابراقوی پس اکرچیزی راازنابالغ بعنوان خریدن
کرفت ضامن است وباید بولّی ان طفل برساند هرکاه مأذون از
ولّی نباشد وان پولی که بطفل داده اکرتلف شد ازکیسهٔ اورفته
نمی تواند مطالبه نماید نه ازطفل ونه ازولّی او مکراینکه مأذون از
ولّی باشد دویم عاقل بودن متبایعین سیم قصد خریدن و
فروختن چهارم راضی بودن بان پنجم مالك بودن انچه می خرند
ومی فروشند یعنی مالك معامله کردن بان باشند واین شرط
نفوذ است پس اکرمال غیری رافضولاً بدون اذن او بلکه یا

عدواناً وغصباً خریدند یا فروختند نفوذ ان معامله موقوف
باجازهٔ مالك است اکر اجازهٔ نمود عوض مالش رامیکیرد والّا
باطل است وهم چنین است اکر مال اورا با مال خود باهم بفروشد
بثمنی پس آن معامله در مال فروشنده لازم است ودر مال
غیر موقوف باجازه او پس اکر اجازه نمود که هیچ والّا نسبت بمال
غیر معامله باطل است واما خریدار می تواند ان معامله را فسخ
کند بخیار تبعض صفقه بشرط انکه کیفیت راندانسته خریده
والّا نمی تواند مکر انکه بایع راضی بان شود وعلی کل حال مشتری
رجوع میکند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر
باو داده ودر کیفیت معرفت بمقدار ان تفصیلی است ششم
انکه هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد والّا صحیح نیست
وموارد متعلق بودن حق غیر بسیار است وعمده انها در
چند مقام است اوّل عین مرهونه که ملك راهن ومتعلق حق
مرتهن است پس جایز نیست فروش ان از برای راهن مکر باذن
مرتهن ونه از برای مرتهن الّا برای استیفاء دین خود باذن
حاکم شرع اکرچه راهن راضی نباشد دوّیم مال وقف که متعلق
حق موقوف علیه است وجایز نیست بیع ان مکر درچند موضع

اوّل جائیست که مابین موقوف علیهم بواسطهٔ مال وقف نزاع
شدید باشد که مظنهٔ تلف مال یا نفس در ابقاء ان باشد دوّیم
درصورتیکه عین موقوفه خراب ومضمحل شود که منفعت مقصوده
ازآن حاصل نشود مثل حصیر کهنهٔ مسجد که جایز است بفروشند
وپول انرا صرف در اقرب بغرض واقف نمایند درهمان مسجد
بفرض امکان وموارد دیکر نیز هست سیّم بیع اُم ولد از
آقای خود درصورتیکه انعقاد ان ولد درملك او باشد و
جایز نیست از برای مالك فروش ان کنیز مادامیکه ان ولد
موجود است الّا درچند جاکه درمحل خود ذکر شده ومقامات
دیکر نیز هست که درکتب مفصله مسطور است هفتم انکه
مبیع عین باشد نه منفعت واما در ثمن پس کافیست منفعت
بودن هشتم انکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع
یا عدد وکافی نیست وزن وکیل ان بعیار غیر معلوم چنانچه جزافاً
هم کافی نیست مکر درچیزهائیکه بمشاهده رفع جهالت ان
می شود ومناط درهر بلدی رفع جهالت هر جنسی است بمتعارف
ان بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام کریخته
صحیح نیست مکر با ضمیمه که صحیح است اکرچه آن غلام بدست

اونمایید **مبحث چهارم** در خیارات است وآن چند
قسم است اوّل خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم
متفرق وجدا نشده باشند می توانند معامله را برهم زنند
وبعد از جدا شدن باختیار بیع لازم می شود دوّیم خیار حیوان
است تا سه روز برای مشتری نه بایع وفرق نیست در اقسام
حیوان اگرچه غلام وکنیز هم باشد سیّم خیار شرط برای هرکه
شرط قرار دادند تا مدتی که معین نمودند چه بایع چه مشتری
یا هردو یا چه اجنبی وفرق نیست ما بین شرط ردّ مثل ثمن تا
مدت معینه وغیر ان از شروطیکه خلاف مقتضای عقد و
کتاب وسنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن در
ضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطة ثوب معین یا قرض مقداری
باو ولازم است وفاء بان شرط برفرض قدرت والّا کسیکه
از برای او شرط شده مختار بر فسخ آن معامله خواهد بود و
هم چنین جایز است در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب
مال او باشد بنابر مشهور وان را شرط نتیجه گویند چهارم
خیار غبن از برای مغبون با جهل بان غبن در وقت معامله پنجم
خیار تاخیر دادن ثمن تا سه روز در چیزهائیکه بماندن یك روز

فاسد

فاسد نمیشود ودر انچه فاسد می شود تا یك روز بگذرد اگر نیامد
مالك مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تاخیر نکرده باشد ششم
خیار رویت وآن چنانست که جنس معینی را درست ندیده باوصاف
بخرد اگر دارای آن اوصاف نباشد مشتری بعد از دیدن ان
مختار بر فسخ است واگر بهتر در آمد فروشنده خیار دارد هفتم
خیار عیب است اگرچه بعد از عقد وقبل از قبض حادث شده باشد
ومشتری مختار است بر فسخ ان معامله یا امضاء ان با گرفتن تفاوت
ما بین صحیح ومعیب وهم چنین بایع مختار است اگر ثمن معیوب
در آید واین خیار ساقط می شود بچند چیز اوّل علم مشتری بان
عیب در وقت معامله دوّیم انکه بعد از اطلاع بران عیب مشتری
راضی بان شود سیّم انکه خیار عیب را ساقط کرده باشد چهارم
انکه فروشنده تبرّی از عیوب ان کند بانکه بفروشد باوجود
عیب معین یا هر عیبی که دارد بلی اگر تبرّی از عیب معینی نماید
خیار عیب دیگر ساقط نمیشود پنجم تصرف کردن مشتری در ان
چه قبل از علم بعیب یا بعد از ان که مسقط ردّ است امّا می تواند
ارش بگیرد وحضور بایع شرط صحت فسخ نیست هشتم خیار
تدلیس است وان چنانست که فروشنده یا خرنده در مال خود

کاری کند که ان را بهتر بنمایاند وبعد از علم بان می تواند فسخ
کند یا امضاء نماید بدون ارش (نهم) خیار شرکت است وان چنان
است که کسی جنسی بخرد ومعلوم شود که قدری ازان مال غیر
بوده وآن غیر امضاء آن معامله را نکند که در این صورت باان
غیر دران مال شریك است پس مشتری مخیر است مابین فسخ یا
گرفتن انچه از ثمن که بازاءِ مال غیر باو داده وآنرا خیار تبعض
صفقه هم میگویند (دهم) خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته
باشد بعد از فروختن وقبل از رسیدن ان بمشتری پس مشتری
مختار بر فسخ است **مبحث پنجم** در بیع صرف است و
مراد ازان بیع طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا
است بدانکه شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس و
احکام رباء اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاریست
بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا بازیادتی مانعی ندارد
پس اگر در همان مجلس بعضی ازانرا قبض کرد وبعضی نزد او ماند
وازهم جدا شدند بیع در آن قدری که داده صحیح ودر آن
قدری که نداده باطل می شود وخیار تبعض صفقه از برای
انکه تمام ان باو نرسیده ثابت است وفرقی نیست در ثبوت

احکام بیع صرف مابین انکه عوضین هردو مسکوك باشند یا یکی
ازان دو مسکوك باشد یا هیچ کدام مسکوك نباشد واقوی عدم
جواز فروختن خاك نقره است که از معدن آن بیرون می آورند
بنقرهٔ خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن وهم چنین خاك طلا بطلا
جائز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن **مبحث ششم**
در نقد ونسیه وسلف است بدانکه مبیع وثمن یا هردو در معامله
نقد است یا هیچ کدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا
ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی وبطلان
ثانیه نیست واما صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس
آن بیع بنسیه است وصحیح است وشرط است در آن که تا مدت
معین قرار دهند مثلا تا یك سال هلالی وبعد از انقضاء مدت
واجب است بر مشتری ثمن را ببایع بدهد وتا مدت ان بسر
نیامده باشد بایع مستحق مطالبه ان نخواهد بود بلی اگر مشتری
مرد ان دین معجل می شود ومی تواند مطالبه انرا بنماید از ورثه
اگر چه مدت منقضی نشده باشد واگر جنسی را بتردید بفروشد
مثلاً بگوید فروختم آن را بتو نقداً بیك تومان یا نسیهً بدو تومان
این معامله باطل است بلی تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر

ندارد واما صورت چهارم که ثمن نقداست نه مبیع پس آنرا سلف
میکویند ودران نیز معتبراست تعیین مدت که بفروشد ده
من کندم را مثلاً که یك سال دیکر بدهد بده قران نقد وهم
چنین معتبراست معین نمودن ان جنس را باوصافی که تفاوت
میکند قیمت بتفاوت ان واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع
تسلیم است مکر انکه منصرف شود بموضع عقد یاجای دیکر وهم
چنین معتبراست ان جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء
باشد وجایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت ان جنس را
که بسلف خریده بغیری بفروشد بنا بر مشهور وبعضی ادّعاء
اجماع بران نموده اند ولکن دراو تامّل است وفساد بیع معلوم نیست

باب دویم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد ودر بعض
اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و
صیغهٔ ان اقرضتك وامثال ان است که دلالت کند بر آن و
جایز است قرض بدون صیغهٔ وعلی کل حال قرض اکرچه از عقود
لازمه است با شرائط ان ولی مُقرض هر وقت بخواهد مطالبه
کند می تواند وقرض کیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده

قبول ان واکر شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد رباء
وحرام است اکرچه ان زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اکرچه ان
زیاده شرطی یا وصفی باشد وجایز نیست بر قرض کیرنده آن مالی
را که با شرط زیادتی قرض کرده بکیرد واکر کرفت ضامن است باید
بصاحبش رد کند واکر تلف شد مثل ان را هر کاه مثلی باشد یا
قیمت ان را اکر قیمی باشد باید بدهد بلی زیاده را در ضمن العقد
شرط نکنند ولی اکر قرض کیرنده بر سبیل تبرع وبخشش چیزی
زیاده بمقرض بدهد ضرر ندارد ودر حرمت رباء در قرض شرط
نیست که ان جنسی را که قرض میدهد مکیل وموزون باشد
بلکه رباء در معدود نیز جاریست واکر در ضمن العقد شرط مدت
کنند نافذ نیست وقبل از انقضاء مدت می تواند مطالبه کند
مکر انکه مدیون قدرت بر اداء ان نداشته باشد بانکه چیزی
نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنای اوست
واسب سواری وکنیز وغلام با احتیاج بانها وامثال ان که در این
صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون
قادر بر اداء دین شود واکر کسی پولی یا چیزی دیکر بکسی قرض
داد وقیمت سوقیهٔ ان کم شد مقترض همان قدری را که قرض کرده

بدهد کافی است ومعتبراست دران چیزیکه قرض میدهد تعیین
مقدار ان وتخمین کفایت نمیکند

باب سیم

در رهن وان عبارت است از کرو کذاردن مالی را نزد کسیکه
از او طلبکار است بعنوان وثیقه واطمینان واکو طلب اورا نداد
ازان مال استیفاء نماید وکرو دهنده را راهن وکرو کیرنده را
مرتهن میکویند وان مال را عین مرهونه ومعتبراست در رهن
ایجاب وقبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند ومعتبراست در راهن
ومرتهن بلوغ وعقل ودر راهن جواز تصرف در آن مال ودر عین
مرهونه انکه عینی باشد که فروش ان صحیح باشد ودر دین انکه
ثابت در ذمه راهن باشد چه عین باشد چه منفعت واکر رهن
کذارده مال دیکریرا موقوف باجازهٔ اوست وعین مرهونه ومنافع
ان مال مالك انست ولکن جایز نیست از برای او نقل ان عین بدیکری
مکر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در آن
مکر باذن راهن پس اکر یکی از انها در آن تصرف نمود بدون اذن
دیکری موقوف بر اجازهٔ اوست واکر مرتهن اورا باذن راهن فروخت
ثمن ان نیز رهن است بشرط انکه باین قید فروخته باشد که

ثمن ان رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری است وهر
وقتی که جایز باشد از برای مرتهن مطالبهٔ دین بعد از مطالبه و
ندادن او جایز است بیع عین مرهونه از مستثنیات دین باشد وباید
باامکان باذن حاکم شرع باشد واکر قیمت عین زائد از طلب او باشد
تتمه را براهن بدهد واکر دیون دیکری هم داشته باشد ومفلس
شده ومالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء با مرتهن شریك
نخواهند بود در مقدار طلب او بنا بر مشهور اکرچه در این حکم بر وجه
اطلاق تامل است بلی سائر غرماء در آن تتمه باهم شریکند واکو
مرتهن طلب دیکری هم از راهن داشته باشد غیر از آن دینی که
ان مال را رهن ان کذارده حال او حال سائر غرماء است در آن

باب چهارم

در حجر است وآن عبارت انست از ممنوع بودن کسی از تصرف در
مال خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است اوّل بالغ نبودن که مانع
از تصرف اوست در مال خود وشناخته می شود بلوغ به بیرون امدن
منی یا روئیدن موی خشن بر عانهٔ او یا کذشتن پانزده سال هلالی
تمام از عمر پسر و نه سال تمام از عمر دختر دوّیم دیوانه بودن تا کامل
شود عقل او وکسیکه بعض اوقات دیوانه می شود حال دیوانکی ممنوع

از تصرف است بخلاف حال افاقهٔ وملحق میشود باو در حکم سفیه و
اوکسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلائیه سیم
بنده بودن که صحیح نیست تصرف در مالش مکر باذن مولی الا در
بعض مواضع چهارم مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود
بچند شرائط اول ثبوت دین او نزد حاکم شرع دویم رسیدن وقت
ان اکر دین او مؤجل باشد سیم انکه مالش کمتر از دین باشد چهارم
مطالبهٔ طلبکاران پنجم مریض بودن بمرض موت که اقوی عدم صحت
تصرفات اوست در مال خود در زائد از ثلث مالش

باب پنجم

در ضمان وکفاله است وضمان عبارتست از تعهد نمودن و بذمه
کرفتن طلب کسی را از دیکری ومتعهد را ضامن وطلبکار را مضمون
له ومدیون را مضمون عنه کویند ومعتبر است در ضمان رضای
ضامن ومضمون له اکرچه ضامن مال دار نباشد با علم مضمون له
بان والا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ
مضمون عنه بری می شود از آن دین وذمهٔ ضامن مشغول میشود
وضامن باید اداء دین نماید پس اکر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده
ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میکیرد والا مستحق نخواهد بود

مکر اینکه امضاء نماید هرکاه ضمانت ضامن بنیت رجوع بر مضمون
عنه باشد والا مستحق نیست وصحیح است ضمان تا مدت معینه
باینکه دین را در ذمهٔ خود بکیرد که یک سال دیکر مثلاً اداء
نماید اکرچه دین مدت نداشته باشد وآنچه ذکر شد در صورتی
است که ضامن مال شود اما اکر ضامن نفس مدیون شود پس
از کفاله کویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواهد کفیل
باید او را تسلیم نماید چنانچه اکر کسی مدیونی را از دست طلبکارش
قهراً رها نید در حکم کفیل می باشد وذمهٔ کفیل بری میشود
بیکی از چند چیز اول بتسلیم نمودن مدیون دویم ببری شدن
ذمهٔ مدیون از دین باداء ان یا باداء کفیل یا بابراء دائن سیم
بمردن مدیون چهارم بابراء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه
در ضمان نیز ذمهٔ ضامن بری می شود باداء او یا مضمون عنه
یا بابراء دائن ذمهٔ او را یا ضمان ضامن را

باب ششم

در حواله وآن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمهٔ کسی بذمهٔ
دیکری مثل انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حوالهٔ
بکر کند که طلب خود را از او بکیرد پس زید را محیل وعمرو را محتال

وبکر را محال علیه می کویند وذمهٔ زید که مشغول بود برای عمرو
فارغ میشود ازان مال ونقل میشود بذمهٔ بکر بشرط انکه ذمهٔ
بکر مشغول باشد برای زید بمثل ان مال پس باید بکر که محال
علیه است ان مال را بعمرو که محتال است بدهد وشرط است
رضای محیل ومحتال اما رضای محال علیه پس ان نیز شرط است در
صورتیکه مدیون محیل نباشد بانچه برا وحواله شده است واکر
مدیون باشد بان پس در اعتبار رضای او اشکال است واقوی
عدم اعتبار انست واکر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس آنچه
حواله کرده است در این صورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر
است وباید ذمهٔ محیل مشغول باشد برای محتال واما اکر ذمه
محیل مشغول نباشد برای محتال وحواله کند بمحال علیه که مالی
را باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است ودر آن معتبر است چند چیز اوّل عقد که مؤجر
بکوید آجرتكَ هذه الدار الى سنةٍ بخمسين قرانًا ومستاجر بکوید
قبلتُ هکذا وامثال ان از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیك
منفعت عین در زمان معینی بعوض معلوم وجایز است بلفظ

غیر عربی ومباشرت یك نفر از جانب هر دو وهم چنین جایز است
مطالعات در آن چنانچه در بیع کفته شد وعقد اجاره از عقود
لازمه است ودر مطالعات جایز است مکر بعد از تصرف احدهما
دوّیم تعیین عینی را که باجاره میدهد اکرچه بکسر مشاع باشد
مثل نصف وثلث وامثال ان سیّم تعیین مدت بطوریکه مضبوط
باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بکوید خانه
را اجاره دادم هر ماهی بیك تومان مثلاً وظاهر این است که این
قسم داخل در جعاله است پس تصرف صحیح است ولکن لزوم که
از لوازم اجاره است محقق نمی شود چهارم تعیین مال الاجاره از
جنس وقدر وزمان اداء واکر زمان اداء را معین نکرده باید
نقد بدهد وباطل نمیشود اجاره بمردن مؤجر یا مستأجر و
بفروش ان عین وجایز است کسی اجیر غیر شود وتمام منافع
او ملك مستأجر می شود چنانچه جایز است اجیر غیر شود برای
عمل معینی

باب هشتم

در مضاربه بدانکه مضاربه انست که کسی قدر معین از
پول طلا یا نقرهٔ خود را بکسی دهد که بان تجارت کند وشرط

كند براو كه ربح ان مابين هردو باشد بنسبت معينه بروجه
اشاعه مثل تنصيف يا تثليث پس مالك را مضارب وآن ديكري
را عامل ميكويند واما اكر شرط كنند كه تمام ربح مال ازمالك
باشد پس ان را بضاعت كويند وهمچنين اكر شرطي نكند پس
دراين دوصورت تمام ربح ازمالك است وعامل مستحق اجرت
المثل است واما اكر شرط كند كه تمام ربح ازبراي عامل باشد
پس قرض است خواه اينكه قصد قرض نمايد يا نه وهركاه جنسي
غيرازپول طلا يا نقره باو بدهد يا انكه ربح را بغير نسبت مشاعه
قرار دهد مثل انكه بكويد ده تومان ربح ازبراي عامل وبقيه
ازمالك يا بعكس مضاربه نخواهد بود بلكه قرارداد انها باطل
وتمام ربح دراين صوراز براي مالك است وعامل مستحق اجرة
المثل عمل خود مي باشد بنابر مشهور اكرچه درصورت اولي تامل
است وبعيد نيست صحت مضاربه درغير نقدين اكرچه احوط
اقتصار برنقدين است واكر عامل برعامل شرط كند تجارت
مخصوصي را برعامل معين است كه وفاء بشرط او كند واكر تخلف
نمود فضوليست باجازهٔ مالك صحيح وبدون ان باطل وبرهردو
تقدير نه مستحق ربح است ونه اجرة المثل الا برضاي مالك وعامل

مضارب امين است پس اكر مال مالك بدون تعدي وتفريط
دردست او تلف شود ضامن نيست

باب نهم

درشركت است بدانكه شركت درابدان باطل است مثلا چند
نفر دلاك ونخوان باهم قرار دهند كه انچه كسب كردند بره روي
هم بريزند وقسمت كنند وهمچنين شركت وجوه باطل است باينكه
دو نفر بي چيز كه آبرو داشته باشند باهم قرار دهند كه هريك
هرچه بخرند بنسيه وبفروشند دران شريك باشند ومنفعت
را باهم قسمت كنند وهمچنين باطل است شركت مفاوضه باينكه
باهم قرار دهند كه هريك بهروجه مالي را مالك شوند شريك
باشند اما ماعداي اينها ازشركت دراموال صحيح است وسبب
شركت چهار چيز است اول انكه بمعامله حاصل شود مثل عامل
مضارب كه درربح با مالك شريكند يا انكه دو نفر هر كدام يك
تومان مي دهند ويك خروار كندم مثلا ميخرند يا خانه اجاره
مي كنند دويم انكه بارث مالي بانها منتقل شود سيم بممزوج
شدن مال احدهما بمال ديكري كه ممكن نباشد ازهم جدا كنند
چهارم شركت عقديست باينكه دو نفر هريك مقداري ازمال

بیاورند وبرروی هم ریخته قرار دهند که بان معامله کنند
ودر ربح شریك باشند واین محتاج است بایجاب وقبول قولی
یا فعلی وقرار شرکت در ربح بنسبت مالین است چنانچه تلف
وخسارت نیز بنسبت مالین است بلی جایز است تفاوت در ربح
قرار دادن هرگاه یکی ازانها عامل در مال باشد یا هردو چون
تفاوت دراین صورت بلحاظ عمل یا اختلاف عمل است ودر تمام
صور جایز نیست ازبرای یکی ازان دو تصرف کند دران مال
مگر باذن دیگری واگر هردو راضی ببقاء شرکتند فبها واگر
یك کدام ازانها بان راضی نباشد دیگری را جبر می کند
بقسمت وطریق قسمت نمودن ان مال بیکی از دو طریق است
اول انکه همان مال را تنصیف کنند یا تثلیث ونحوان برحسب
شرکت انها درآن مقدار وقرعه می زنند هر قسمتی باسم هر
کدام درآمد مختص باو میشود واین طریق قسمت درصورتی
است که قسمت کردن آن مال باعث نقص قیمت ان نشود بطوریکه
ضرر وارد آید والا نمی تواند احدهما جبر کند دیگری را باین
قسمت بلی تراضی مانعی ندارد طریق دویم انست که ان مال را
باهم بفروشند وقیمت ان را باهم قسمت کنند بطریق سابق و

شریك مأذون در تصرف امین است که ضامن نیست هرگاه آنچه
در دست اوست تلف شود بدون تعدی

باب دهم

در وکالت است وآن عبارتست از نائب گردانیدن غیری را
در تصرفی ازمال یا حق یا اجراء عقد وامثال ان وجایز نیست
برای وکیل تصرف کند بغیر آنچه موکل معین کرده والا فضولیست
واگر او را وکیل مطلق کند باید وکیل اقتضا کند بر آنچه مصلحت
موکل را میداند ووکیل امین است پس اگر بدون تعدی و
تفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست ووکالت
عقدیست جایز از طرفین که هر کدام می توانند رجوع نمایند و
هرگاه وکیل رجوع نمود می تواند قبول نماید ثانیا مادامیکه موکل
رجوع ننموده وهرگاه موکل رجوع نماید معتبر است در عزل وکیل
اطلاع او بر رجوع پس اگر وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده
دران مال صحیح وممضی است ومحتاج باجازهٔ موکل نیست چون
از وکالت منعزل نگردیده

باب یازدهم

در ودیعه وعاریه است ودران دو فصل است فصل اول

در ودیعه است وآن عبارت است ازانکه کسی چیزی را بکسی
امانت دهد برای حفظ نمودن ان وآن عقد یست جایز و
مادامیکه نزد اوست واجب است براو حفظ ان برحسب عادت
واو امین است وبا تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست و
اکر مالك معین کند براو که ان راحفظ کند درجائی معینی متعین
است واکر تخلف کند وتلف شود ضامن است مکر انکه خوف
تلف ان را درانجا داشته باشد وبرحسب عادت مصلحت حفظ
ان تغییر مکان ان باشد واکر مودع مرد واجب است بر
مستودع فورًا ان امانت را بورثه او برساند **فصل دویم**
درعاریه است وان عبارت است از دادن مالی را بکسی که از
ان منتفع شود بپوشیدن یا سکنی وامثال ان واکر بهمان
تصرف معین قیمت ان کم شود یا دردست او تلف شود ضامن
نیست مکر انکه شرط ضمان کرده باشند پس اکر غاصب عین مغصوبه
را بعاریه بدهد ودردست او ناقص القیمه یا تلف شود هردو
ضامن می باشند اکرچه جاهل باشد بغصبیت آن وباید غرامت
آن رابکشند واکر یکی از ان دو غرامت کشید وبمالکش رسانید
از دیکری ساقط می شود وبرفرض غرامت کشیدن مستعیر اکر

تصرف جاهل بغصبیت ان بوده رجوع میکند بان برغاصب معیر
وازاو می کیرد

باب دوازدهم

درغصب وآن استیلاء برمال یا متعلق حق غیر است بدون رضای
او وآن حرام است وبراو واجب است فورًا بصاحبش برساند
بلکه اکر ان مال بتصرف هرکس رسیده باشد همه ضامن میباشند
واکر تلف شد برهمه واجب است که ازعهدهٔ ان بیرون آیند
وکذشت که اکر بعضی ازانها جاهل بغصبیت بودند وغرامت
کشیدند رجوع می کنند برغاصب اول وقرار ضمان براوست
که اکر ان مثلی است ازقبیل کندم وجو وامثال ان مثل ان را
واکر قیمی است قیمت یوم تلف آن را باید بدهد واکر درزمین
غصبی زراعت نمود حاصل ان اززارع واجرة المثل زمین از
برای مالك بر ذمهٔ زارع است

باب سیزدهم

درصلح است بدانکه صلح عبارت است ازسازش مابین دونفر
چه برای رفع نزاع وچه صلح درمقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء
وان عقد یست لازم ومستقل که فائده مذکورات را دارد وقوام

عقد مصالحه بتساوی نظر طرفین است نسبت بما صولح علیه و
بر بنا بر تحقیق پس هرگاه قصد ذاتی بیك طرف می باشد مصالحه
نیست ولو بلفظ مصالحه تعبیر شود و یکی از آن دو نفر را مصالح
و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزی که نقل می شود مصالح
علیه می گویند اگرچه دعوی یا حقی باشد و آن مالی که بآن صلح
می کنند مصالح به و مال المصالحه می گویند و بعد از تعیین همه
مذکورات مصالح بمصالح له میگوید صالحتك عما ذکر بما ذکر و
مصالح له قبول میکند و صیغه ان بغیر عربی نیز صحیح است و
اگر خیاری برای احدهما یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است و
الا لازم است و اگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد
جایز است که مدعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغی و او هم قبول کند
و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه
رفع نزاع دنیا را میکند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد
میان خود و خدا مشغول ذمه او خواهد بود و در آخرت از او
مواخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادعاء میکرد و
به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب
داشت پنج تومان دیگر بر ذمه او می ماند چنانچه اگر زید هیچ

طلب نداشت و ادعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است
مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطناً از یکدیگر راضی شوند
مواخذه اخروی هم نخواهند داشت و همچنین اگر قدر طلب
زید معلوم نباشد و اما مدعی علیه میداند اگر مصالحه کنند و
در باطن زید آنچه استحقاق دارد بکذرد ضرر ندارد و الا بقیه
را در آخرت مواخذ است و خیار عیب و غبن در صلح جاریست
چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت
و عین بعین یا بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح نقدین جاری
نیست اگر قوام عقد مصالحه که تساوی طرفین باشد در نظر
محقق شده باشد و الا بمجرد تعبیر بمصالحه بجهة فرار از لزوم قبض
در مجلس مفید نیست و حکم رباء در آن جاریست پس اگر صلح
کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در
جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم

در هبه است و آن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری
بعوض معینی یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب و قبول
بهر لفظی که بر آن دلالت کند و کافی است در آن فعل که بدهند

باو بقصد بخشیدن واو بکیرد ومعتبراست درآن قبض دادن
که تاندهد مال باو منتقل نشده بلی اکر طلبکار طلب خودرا
بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج
است وابراء است وهبه عقد جایز است که می تواند پس بکیرد مکر در
چند مقام که لازم است اوّل انکه موهوب له پدر باشد یا پسر و در
خلاف است وهمچنین در هبه یکی از زوجین نسبت بدیکری دوّیم
انکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلاف یا بنقل
وامثال ان یا تلف شده باشد نزد او بلکه بتصرفیکه مغیر صورت
موهوب وعدم صدق قیام ان نماید بعینه بنابر تحقیق سیّم انکه هبه
معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمی تواند کرد

منهج سیّم

در بعض مهمات احکام است ودرآن چند مطلب است **مطلب اوّل** در وقف است وآن عبارت است از حبس نمودن عین و
تسبیل منفعت ان ودران دو فصل است **فصل اوّل**
در شرایط وقف وواقف وموقوف علیه وعین موقوفه بدانکه
شرائط صحت وقف چند چیز است اوّل عقد بکفتن وقفت و
سبلت هذا المال ونحوان با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولی

او درا وقاف خاصه ودر وقف برجهالت ومصالح عامه ونحوا اینها
مثل وقف برفقراء اعتبار قبول محل تامل است هرچند احوط است
دوّیم قصد قربت نمودن درآن بنابر احوط لکن اعتبار ان محل اشکال
است ووقف کافر صحیح است بنابر اقوی سیّم دوام پس وقف منقطع
الاول مثل انکه از سال دیکر وقف کند یا منقطع الوسط مثل انکه
سال اینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الاخر که از حال الی
یک سال وقف کند صحیح نیست بنابر مشهور اکرچه اظهر صحت قسم ثالث
است ورجوع ان بحبس است خواه قصد حبس نموده باشد یا نه بلکه صحت
دو قسم دیکر خالی از وجهی نیست اکر مقصود استثناء سال اول و وسط
از حیث منفعت وثمرة است ولکن اکر مقصود استثناء از اصل وقفیت
باشد بحیثیکه جائز باشد از برای واقف بیع وهبه وامثال ان در
سنه مستثنی باطل است قطعا وظاهر کلمات فقهاء هم بطلان در
این صورت است نه مطلق چهارم قبض دادن عین موقوفه را بتصرف
موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اکر وقف کند برا ولاد صغار خود
محتاج بقبض نیست وحاصل می شود قبض مسجد بیک نماز دران
باذن واقف واما شرائط واقف پس بلوغ وعقل وجواز تصرف در
ان مال است واما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است اوّل

موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست بلی
بتبع موجود صحیح است مثل انکه وقف کند برا ولاد خود و بعد از
ایشان براولاد انها نسلاً بعد نسل که طبقۀ لاحقه بالفعل موجود
نباشند دویم معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح
نیست و وقف برعناوین عامه مثل فقراء و مؤمنین وطلاب علوم
دین جایز است چنانکه وقف برجهات نیز صحیح است مثل وقف بر
مشاهد مشرفه ومدارس ومساجد وقناطر ومقابر بلکه وقف بر
مصالح عامه نیز جایز است ومتولی ان تابع قرارداد واقف است
وباعدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع الشرایط
متولی است وجایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف
دران بلی انتفاع موقوف علیهم درجمله از اوقاف عامه محتاج باذن
نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست
سیم انکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس
صحیح نیست بلی اکر وقف کند برعنوان فقراء و بعد خودش فقیر
شود حال او حال سائر فقرآء است واز شرائط عین موقوفه انکه
بتوان از ان منتفع شد با بقاء عین آن پس وقف ماکولات ومشروبات
که انتفاع از انها متوقف برافناء ان است صحیح نیست وهم چنین

وقف نقدین ونحوان که انتفاع بان متوقف برنقل واخراج از
ملك است صحیح نیست بلی اکر نقدین را وقف کند برای زینت و
نحوان صحیح است **فصل دویم** در احکام وقف است بدانکه
بعد از تحقق شرائط عین موقوفه بوقف کردن از ملك خارج و
منتقل می شود بموقوف علیه حتی در وقف برعناوین عامه بلکه
حتی وقف برجهات علی الاقوی ولی اختیار ان در وقف برعناوین یا
یا جهات با متولی خاص می باشد اکر معین نموده والا با ولی حاکم
که حاکم شرع است می باشد وجایز نیست عین موقوفه را بفروشند
مکر در بعض مقامات که دوسه مورد ان در باب بیع کذشت
چنانچه جایز نیست هبه کنند ان را وارث برده نمیشود واما اجارۀ
ان صحیح است واکر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را تا زمان
معینی ودر بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او
در حکم فضولی است وموقوف بر امضاء طبقۀ ثانیه پس هر کاه امضاً
نمودند فهو والا باطل می شود واکر مستأجر مال الاجاره را باو
داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان کذشته از ترکۀ او میکیرد
بلی بموت متولی که مالك معین نموده یا متولی شرعی که اجاره داده
باطل نمیشود ومسجد ومدرسه وامثال ان بخراب شدن از وقف

بودن بیرون نمیرود

مطلب دویم

در وصیت است وآن عبارت است از تملیك عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود ودر آن دو فصل است **فصل اوّل** در شرایط وصیت وموصی وموصی له وموصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصی هر لفظی که دلالت کند بران وقبول موصی له اگرچه بعد از زمانی باشد بلکه اگرچه بعد از موت موصی باشد ومنتقل نمیشود مال باو مگر بعد از قبول وموت موصی ووصیت عقد لیست جایز وبفسخ باطل میشود وکافی است در فسخ ان عدول موصی ازان پس اگر دو مرتبه وصیت کند دوّمی معتبر است هرچند ملتفت وصیت اولی نباشد وهمچنین بفروختن عین موصی بها باطل می شود ومعتبر است در موصی له انکه وقت وصیت موجود باشد اگرچه حمل باشد پس اگر سقط شد وصیت باطل میشود واگر زنده بدنیا امد ومرد بورثه او منتقل میشود ومعتبر است در موصی به انکه مالیت داشته باشد وزائد از ثلث مال موصی نباشد واگر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه موصی خواهد بود وجایز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر

نیست وصیت کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء وامثال ان پس اگر وصی مخصوصی معین نموده اند که ان مال را بفقراء وبخوان بدهد فبها والا حاکم شرع ولیّ ایشان است **فصل دویم** بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی بر عهدهٔ او است واجب است اداء نماید واگر نکرد واجب است وصیت کند باداء ان چه واجبات مالیه مثل خمس وزکاة ومظالم عباد وچه بدنیه مثل صوم وصلوة وچه مرکب از هر دو مثل حج وامثال آن ومستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صلهٔ ارحام وصدقات وبناء مدارس وزیارات ائمهٔ انام علیهم الصلوة والسلام وامثال ان

مطلب سیم

در احکام میراث ودران دو مبحث است **مبحث اوّل** در اسباب ارث وآن دو چیز است اوّل نسب دویم سبب ودران دو مقصد است **مقصد اوّل** در طبقات ارث نسبی وان سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس دران سه فصل است **فصل اوّل** در طبقهٔ اولی وانها دو طائفه اند طائفهٔ اولی پدر ومادر است ودران چند مسئله است اوّل باانحصار وارث به پدر تمام مال را

ارثاً میبرد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثاً و بقیه را ردّاً میبرد
واکر یکی از زوجین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلی را میبرد
و بقیه را پدر یا مادر دوّیم با اجتماع پدر با مادر ثلث از مادر
است با عدم حاجب و تتمه از پدر است اکر یکی از زوجین نباشد
والّا زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را میبرد و مادر ثلث را
با عدم حاجب و تتمه را پدر میبرد سیم با اجتماع پدر و مادر هم
یکی از زوجین باشند یا نه اکر میت دو برادر یا یك برادر و دو
خواهر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشند و
انها حرّ و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنابر قولی لکن
محل اشکال است که انها اکرچه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر
می باشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و همچنین
است هرکاه ابوین با بنت واحده باشند که اخوه حاجب میشوند
مادر را از بردن زیاده پس سدس زائد ارباعاً قسمت میشود
بر پدر و بنت طائفه دوّیم اولاد است و دران چند مسئله
است اوّل با انحصار وارث بیك پسر تمام مال را میبرد و با تعدد
انها باهم بالسویه قسمت کنند و با انحصار بیك دختر نصف را
ارثاً و تتمه را ردّاً میبرد و با تعدد انها دو ثلث مال را ارثاً و تتمه

را ردّاً بالسویه قسمت کنند دوّیم با اجتماع پسر و دختر با تعدد و
انفراد تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند سیم با
اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها با مادر و پدر هر یك از والدین سدس
مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمایند و با انفراد پسر
مختص باوست چهارم با اجتماع یك دختر با پدر تنها یا مادر تنها
ربع مال را پدر یا مادر میبرد ارثاً و ردّاً و تتمه از دختر است
ارثاً و ردّاً و در این فرض اکر دو دختر یا زیاده ازان باشد خمس
از پدر یا مادر و تتمه از بنات است بالسویه پنجم با اجتماع والدین
با یك دختر دو خمس از والدین است ارثاً و ردّاً بالسویه و تتمه از
دختر است اکر از برای مادر حاجب نباشد والّا مادر سدس میبرد
و پدر ربع بقیه و دختر سه ربع بقیه واکر دو دختر یا زیاده باشند
هر کدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه و در این صور
اکر یکی از زوجین نیز با انها باشد نصیب خود را میبرد و هر یك
از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است واکر نقص باشد بر اولاد
است واکر زیاده باشد ابوین هم میبرند ششم هرکاه میت اولاد
نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد سهم هر یك از انها را با ولاد
انها میدهند ارثاً و ردّاً بنابر معروف و سیّد مرتضی و جماعتی را مذهب

آنست که ذکورت و انوثت و وحدت و تعدد در خود اینها ملاحظه میشود نه در پدر و مادر پس پسر دختر سهم پسر میبرد و دختر پسر سهم دختر میبرد بنا بر این و این قول خالی از قوت نیست اگر چه خلاف مشهور است هفتم بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد و سائر ورثه با او شریک نیستند اول رختهای میت دویم انگشتر او سیم شمشیر او چهارم قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل و راحله تراضی با سائر ورثه است و هم چنین با تعدد چهار چیز اول و رختیکه برای پوشیدن مهیا کرده و هنوز نه پوشیده

فصل دویم

در طبقهٔ دویم و آن نیز دو طائفه اند اول برادر و خواهر و در آن سه مسئله است اول برادر پدر و مادری یا پدری تنها با نبودن پدر و مادری تنها با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با انفراد نصف را ارثاً و تتمه را رداً میبرد و با تعدد ان دو ثلث را ارثاً و تتمه را رداً بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را ارثاً و تتمه را رداً میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً و تتمه را رداً مابین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند دویم هرگاه

اخوه پدری با پدر و مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر و مادری است هر چند یک خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد چه نباشد سیم خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و هم چنین خواهر و برادر پدری تنها با فقد ابوینی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با فقد پدر و مادری با برادر و خواهر مادری اخوه مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند و تتمه از پدر و مادری یا پدری تنها است و در تمام صور اگر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلای خود را میبرد و نقص بر اخوه پدر و مادری یا پدری وارد میاید طائفهٔ دویم جد و جده است و در آن پنج مسئله است اول جد یا جده چه پدر و مادری چه پدری تنها چه مادری با انفراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جد با جده پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند بالسویه میبرند دویم با اجتماع جد یا جده پدری با جد یا جدهٔ مادری ثلث مال از مادری است با انفراد و با تعدد بالسویه و تتمه از پدری است با انفراد و با تعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند سیم با

اجتماع یکی از زوجین با اجدا د وجدات با تعدد وانفراد انها هر
یك از زوجین باشند نصیب اعلای خود را میبرند ونقص
ان بر جد وجدهٔ پدری است چهارم جدّ وجده ابی هرگاه مجتمع
شود با برادر وخواهر ابی یا ابوینی جد بمنزلهٔ برادر وجده بمنزلهٔ
خواهر است وهم چنین در جدّ وجده امّی با برادر وخواهر امّی
وامّا در صورت اختلاف باینکه جدّ وجده ابی مجتمع شود با اخوه
امّی یا بعکس پس چنین نیست ودر صورت اولی برادر وخواهر
امّی با اتحاد سدس وبا تعدّد ثلث میبرند وبقیه از جدّ یا جده
یا هر دو است ودر صورت ثانیه جد یا جده یا هر دو ثلث میبرند
وثلثان از اخوه ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد پنجم
مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر وخواهر
مطلقا ارث نمیبرد وبا نبودن انها اولاد انها بجای پدر یا مادر ند
وسهم اورا میبرند چه با انحصار وارث با نها چه با اجتماع با جدّ و
جده پس اولاد برادر وخواهر مادری بالسویه قسمت کنند و
ابوینی یا ابي للذکر مثل حظ الانثیین **فصل سیم** در طبقهٔ
سیم وانها نیز دو طائفه اند طائفهٔ اولی عمو وعمه ودر ان یك مسئله
است وآن عمو یا عمه با انفراد تمام مال را میبرد وبا تعدد بالسویه

مال را تقسیم میکنند وبا اجتماع عمو با عمه با تعدد وانفراد مال را
للذکر حظ الانثیین قسمت نمایند طائفه دویم خالو وخاله ودر آن
چهار مسئله است اوّل خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرند و
با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نیز بالسویه
قسمت کنند دوّیم با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال وتتمه از
اعمام است وبا اجتماع یکی از زوجین یا اعمام یا اخوال یا هر دو زوج
یا زوجه نصیب اعلای خود را میبرد سیّم با نبودن اعمام وعمات
یا اخوال وخالات اولاد هر یك از انها باشند بجای پدر یا مادر
می باشند وسهم انها را میبرند ما دامیکه یك نفر از اعمام وعمات
موجود است اولاد انها ارث نمیبرند مگر در یك صورت که
جمع شود ابن عم ابوینی با عموی پدری که تمام مال از ابن عم است
بناء بر مشهور بلکه ادعاء اجماع بران کردیده ولکن مستند حکم روایتی
است که دلالت ان برخلاف مطلوب اوّل است چهارم با نبودن
اعمام واخوال واولاد انها اعمام واخوال پدر یا مادر بجای اعمام
واخوال میت می باشد **مقصد دویم** در میراث
بسبب وآن دو چیز است اوّل زوجیت ودر آن چند مسئله است
اوّل بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمه خود نصف مال را میبرد اگر

زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والّا ربع میبرد چنانچه
زوجه از مال زوج خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد
نداشته باشد والّا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب
خود را در هر دو صورت بالسویه قسمت کنند دوّیم بدانکه فرق
نیست در ارث بردن زوجین ما بین انکه هر دو یا یکی از انها
صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین انکه دخول زوجه
کرده باشد یا نه سیّم بدانکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد
بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و
زمین زراعت و امثال ان نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و
اشجار میبرد و از تتمه اموال در عین انها با ورثه شریک است
و مجرای آب چه قنات باشد چه غیر ان در حکم اراضی است مگر
چیزهائیکه در ان کار کرده باشند از آجر و غیره که مثل ابنیه
است ولکن ابیکه حین الموت در مجری موجود است از منقولات
است و آبهای بعد از ان تابع مجرای ان است چهارم اگر کسی
در حال مرض زنی را برای خود عقد کرده و هنوز با و دخول
نکرده و بهمان مرض مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد و
نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مریضه که شوهر

کرد و بهمان مرض مرد که زوج از او ارث میبرد اگر چه با و دخول
نکرده باشد پنجم گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در
عدّهٔ رجعیه می باشد در حکم زن است ارث میبرد و همچنین
بعکس و در عدّه باینه و بعد از انقضاء عده ولو رجعیه هیچ
کدام از هم ارث نمیبرند مگر در یك صورت و آن این است که
مریض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پس تا یکسال
هلالی آن زن ارث میبرد از شوهر بشرط انکه شوهر نکرده باشد

دوّیم ولاء است و آن در سه مقام است اوّل ولاء عتق
دوّیم ولاء ضامن جریره سیّم ولاء امامت و در آن تفصیلی است که
از وضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب
موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجّة الله فی السموات
والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان
غیبت آنحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع جامع
الشرایط است **مبحث دویم** در موانع ارث است و آن
سه چیز است اوّل کفر با اسلام مورث بدانکه کافر از مسلم ارث
نمیبرد و حاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از
طبقهٔ سیم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر

باشند و یا فرار از کافر ارث میبرد اکر هیچ وارث مسلم نداشته باشد
و هم چنین مسلم از مسلم اکرچه با هم مختلف باشند در مذهب و
در اینجا دو مسئله است اوّل اکر کافر مسلم شد بعد از مردن
مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خود را میبرد دویم اکر
مسلم مرتد شد با فطرت اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود
بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون میرود بدون
طلاق و باید عدّهٔ وفات بکیرد از وقت ارتداد و بحکم حاکم شرع
او را میکشند و لکن اکر توبه کرد و مسلمان شد اقوی قبول توبهٔ
اوست ما بین خود و خدا و ظاهر میشود لکن مع ذلك واجب القتل
است و مال و عیال او باو بر نمیکردد بلی مالی را اکر تازه کسب
کند مالك میشود بلکه عیالش را هم بعد از عدّهٔ وفات بلکه در
عدّه اکر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف
بتوبه میکنند اکر توبه کرد مال و عیال او از اوست و الّا او را
میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود و اکر
وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام است و اما زن اکر مرتد
شود اکرچه فطری باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند
او را تا مسلمان شود یا بمیرد دویم از موانع ارث قتل است بدانکه

اکر

اکر وارث مورث خود را بغیر حق عمدًا بکشند از او وارث نمیبرد بلکه
اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اکر خطاء نمود و
مورث را کشت باید دیهٔ کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیبرد بلکه
خویشان ابوینی یا پدری و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات
و از غیر دیه ارث میبرد سیم از موانع رقیت است پس مملوك نه وارث
میشود نه مورث و میراث او از مولای اوست مکر اینکه وارث
منحصر شود در عبد و ترکه وفاء نماید بقیمت عبد که در این صورت
عبد قهرًا آزاد میشود بر مولای خود بعد از اداء قیمت از ترکه و در
صورت عدم وفاء ترکه و انحصار وارث در عبد خلاف است و الحمد
لله رب العالمین

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده
هرکاه امری را اراده کنی شش رقعهٔ کاغذ بکیر و در سر تای انها
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرةً من الله العزیز الحکیم لفلان
بن فلانة افعل و در سر تای دیکر بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
خیرةً من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لا تفعل و بجای
فلان بن فلانة اسم خود و مادر خود را بنویسد پس ان رقعها را
در زیر مصلای خود کذار و دو رکعت نماز بکن چون فارغ شوی

بنا بر مشهور

برو بسجده و صد مرتبه بگو استخیر الله برحمته خیرةً فی عافیة
پس درست بنشین و بگو اللهم خر لی واختر لی فی جمیع اموری
فی یسر منك وعافیة پس دست بزن و رقعها را مشوش کن یعنی
بیك دیگر مخلوط کن و یك یك انها را بیرون آور اگر سه افعل
پیاپی در آید پس بکن ان کار را که اراده کردهٔ و اگر سه لا تفعل
پیاپی در اید مکن ان کار را و اگر بعضی افعل باشد و بعضی
لا تفعل تا پنج رقعه بیرون آور اگر افعل بیشتر است عمل کن
و اگر لا تفعل بیشتر است ترك کن و حاجت نیست به بیرون آوردن
رقعهٔ ششم والله العالم

مسائل متفرقه

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال تعقیب افضل است یا نماز نافله جواب در روایات معتبره
است که دعاء کردن بعد از نماز فریضه افضل است از نماز نافله و
در روایهٔ دیگر وارد شده است که فضل دعاء کردن بعد از نماز فریضه
بر دعاء کردن بعد از نماز نافله مثل فضل نماز فریضه است بر نماز نافله
و در بعض روایات است که سوال میکند راوی از حضرت ابی عبد الله
علیه الصلوة والسلام از دو نفر که در یکوقت شروع میکنند در نماز
و هر دو در عقب نماز شروع مینمایند در تلاوت قرآن و مشغول
میشوند بدعاء و در یك وقت هم بر میخیزند و لکن تلاوت یکی بیشتر
از دعاء دیگری است و دعاء دیگری بیشتر از تلاوت دیگر است
فضل کدام یك بیشتر است امام علیه السلام جواب میفرماید در
هر یك فضل است و هر یك نیکو است راوی عرض مینماید دانسته
ام که در هر یك فضل است و هر دو نیکو است پس امام علیه السلام

میفرماید دعاء افضل است ایا نشنیده‌ئی قول خداوند عز وجل و قال ربکم ادعونی استجب لکم انّ الّذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنّم داخرین این دعاء والله عبادت است پس دوم مرتبه فرمود پس فضل است تعقیبی که مشتمل بر دعاء کردن بجهة حوائج دنیا و آخرت است بر نماز نافله وهم چنین بر قرائة قران ظاهر و آشکار است واما فضل مطلق تعقیب بر نماز نافله در او تاملی است بلی فضل بعض تعقیبات مخصوصه مثل تسبیح حضرت صدیقهٔ طاهرة سلام الله علیها بر نماز نافله هم بی اشکال است چون در روایهٔ معتبرهٔ است که تسبیح فاطمه زهراء در هر روز عقب هر فریضه بالاتر از هزار رکعت نماز نافله بجا آوردن است در هر روز ودر بعض روایات است کسیکه مشغول تعقیب شود بعد از نمازش او در ان نماز است در این حال ودور نیست که از ین روایهٔ مستفاد شود فضل مطلق تعقیب بعد از فریضه بر نماز نافله والله العالم **سوال** هرکاه امام در نماز عشاء است ومأموم در نماز مغرب وشك نمود در حال قیام بین سه وچهار تکلیف چیست **جواب** هرکاه ماموم عالم است که رکعة اول امام را درك نموده وشكّ او در این است که این رکعت سیّم امام است یا چهارم در این صورت مشغول ذکر مستحب شود در حال قیام

تا امام تمام نماید ان رکعت را وظاهر شود براو که رکعت سیم است یا چهارم هرکاه ظاهر شد که سیّم است تمام نماید ان رکعت را و هرکاه ظاهر شد که چهارم است فرو نشنید وتشهّد وسلام دهد و دو سجده سهو بجهة قیام بیجا نماید واحوط در این صورت اعاده نماز است نیز وهرکاه در حال رکوع یا سجده یا بین سجدتین این شكّ واقع کردید نیز صبر نماید ومشغول ذکر شود تا امام تمام نماید ان رکعت را هرکاه ظاهر شد که رکعت سیّم است تمام نماید نماز را و هرکاه ظاهر شد که رکعت چهارم است نماز او باطل است وباید اعاده نماید وهرکاه ماموم شكّ دارد که رکعت اوّل امام را درك نموده که سیّم امام سیّم او باشد یا رکعت دویم امام را درك نموده که سیّم او چهارم امام باشد در این صورت باید فی الجمله فکری نماید هرکاه مطمئن کردید بر سه تمام نماید وهرکاه مطمئن کردید بر سه تمام نماید وهرکاه مطمئن کردید بچهار منهدم نماید قیام را وتشهّد وسلام دهد وپس از ان دو سجده سهو نماید وهرکاه اطمینان بیك طرف حاصل نشد نماز او باطل است قطع نماید واز سر کیرد ومطلق مظنّه در اینجا ودر نماز صبح ودو رکعت اوّل از نماز چهار رکعتی اعتبار ندارد وحکم او حکم شك است **سوال** هرکاه شخصی در رکعت

چهارم ملتفت کردید که دو سجده از رکعت دویم و رکوع از رکعت
سیم فراموش کرده نماز او باطل است یا نه **جواب** نماز او باطل نیست
و صحیح است ولکن رکعت چهارم را سیم قرار دهد و یك رکعت دیکر
نماید و تشهد و سلام دهد پس ازان دو سجده سهو بجهة قیام بیجا
و دو سجده دیکر احتیاطا بجهة ذکر بیجا نماید و همچنین اکر بعد از
سلام بدون منافی ملتفت شود سهو دو سجده از رکعتی و سهو رکوع
از رکعت بعد متصل باو برخیزد و یك رکعت دیکر نماید و سلام
دهد و پس ازان دو سجده سهو دیکر بجهة سلام بیجا هم نماید و
اکر بعد از منافی ملتفت شود نماز او باطل است باید اعاده نماید
نماز را **سوال** هرکاه شخص در رکعت چهارم ملتفت کردید که
رکوع و دو سجده رکعت سیم از او فوت شده نماز او باطل است
یا نه **جواب** نماز او صحیح است ولکن رکعت چهارم را سیم قرار
دهد و یك رکعت دیکر نماید و پس از فراغ از نماز چهار سجدهٔ سهو
نماید بجهة قیام بیجا و ذکر بیجا و هم چنین اکر بعد از سلام نماز بدون
منافی ملتفت شود برخیزد و یك رکعت دیکر بجا آورد و سجده سهو
دیکر نیز بجا آورد بجهة سلام بیجا **سوال** هرکاه شخص در رکعت
چهارم ملتفت کردید که رکوع و یك سجده از رکعت سیم از او

فوت

فوت شده نماز او باطل است یا نه **جواب** احوط در این صورت
آن است که رکعت چهارم را سیم قرار دهد و یك رکعت دیکر نماید
و سجدهات سهو مذکوره را بجا آورد و پس ازان اعاده نماید نماز را
سوال هرکاه شخص شك نماید در نماز که این رکعت چهارم ظهر
است یا رکعت اول عصر تکلیف چیست **جواب** آخر ظهر قرار
دهد و سلام دهد و همچنین اکر شك نمود که آخر مغرب است یا
اوّل عشاء آخر مغرب قرار دهد **سوال** هرکاه شخص سهوی در
نماز بجهة او واقع شود یا فعلی عمدا نماید و نمیداند که مبطل نماز
است یا نه نماز را تمام میتماید بنیتیکه پس از فراغ سوال از حکم آن
نماید و پس از فراغ سوال نماید و معلوم شد که مبطل نبوده آیا نماز
او صحیح است یا محتاج باعاده است **جواب** صحیح است و حاجت
باعاده نیست **سوال** هرکاه سببی از اسباب غسل بجهة طفل رو
دهد مثل مس میت یا جنابت و قبل از بلوغ غسل نماید آیا غسل او
صحیح است یا نه **جواب** غسل طفل ممیز صحیح است هرکاه سائر شرائط
صحت را داشته باشد و احوط اعاده غسل است بعد از بلوغ **سوال**
هرکاه شخص محتلم کردیده و ملتفت نکردید ولکن غسل مستحبی مثل
غسل جمعه یا غسل عید نموده آیا ان غسل مستحبی کافی از غسل جنابت

است ویا نه **جواب** کافی از غسل جنابت است بلکه عین غسل جنابت
است وغفلت او از جنابت منافی نیست پس اعمال بعد از ان غسل
صحیح است واحتیاج باعاده وقضاء نیست **سوال** وضوء قبل از
دخول وقت نماز چه صورت دارد **جواب** اقوی در نظر حقیر صحت
وضوء قبل از دخول وقت است مط ولو بقصد نماز خواندن در وقت
باشد واحوط وضوء گرفتن بقصد کون بر طهارت است **سوال**
هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی شك سه وچهار نمود در حال قیام
وملتفت گردید که یك سجده از رکعت پیش از او فوت شده تکلیف
چیست **جواب** هرگاه فوت سجده از رکعت اوّل است نماز باطل
نیست وبناء بر چهار میگذارد وهرگاه از رکعت دویم فوت شده
نماز او باطل است چون باید برگردد بجهة ادراك سجده در این صورت
شك او راجع میشود بدو وسه قبل از اکمال سجدتین **سوال**
هرگاه بایع بگوید بمشتری که یك توپ پارچه میفروشم بده تومان
نقد وبدوازده تومان بفلان مدت بیع صحیح است یا نه **جواب**
اگر بدون تعیین مشتری بردارد توپ پارچه را بیع باطل است و
اگر پس از مقاوله معیّن نماید که نقد بردارد یا نسیه بمدت معینه
صحیح است **سوال** هرگاه بایع نسیه بفروشد ومدت معیّن نماید

بیع صحیح است یا نه **جواب** تعیین مدّت معتبر است در بیع النسیه
پس بدون تعیین مدت بیع باطل است بلی هرگاه بیع حالّی ونقدی
نمایند وبائع وعده مهلت بمشتری دهد بیع صحیح است وتعیین مدت
مهلت لازم نیست **سوال** هرگاه مشتری جنسی را از بائع خریده است
بمدّت معیّنه وقبل از انقضاء مدّت مشتری میاید نزد بائع ومیگوید
فلان مقدار از وجه ثمن تخفیف ده وبقیه را نقد میدهم یا اینکه
بائع بمشتری میگوید تخفیف میدهم وبقیه را نقد بده آیا تخفیف
ثمن بازاء وضع مدت صحیح است شرعا یا نه **جواب** تخفیف ثمن
در مقابل وضع مدّت با تراضی طرفین صحیح است واحوط آن است
که بصیغه صلح یا ابراء واقع شود باینکه بائع بگوید مصالحه نمودم
مبلغ معلوم مؤجّل باجل کذا بعوض مبلغ معلوم معجّل ومشتری بگوید
قبول کردم یا اینکه بائع پس از قبض مبلغ معلوم بگوید ابراء نمودم ذمه
مشتری را از بقیه وجه **سوال** هرگاه مشتری متاعی را از بائع نقد
خریده یا بمدّت معیّنه ووجه متاع میسّر نشد از برای او که نقد رد
نماید یا سر مدّت اداء کند از بائع خواهش مینماید که بر مدّت افزوده
نماید وبر ثمن هم بیفزاید آیا افزودن بر ثمن در مقابل زیاد کردن
مدّت صحیح است یا نه **جواب** صحیح نیست چونکه رباء است بلی هرگاه

عین متاع موجود باشد واقاله نمایند بیع را و پس ازان بیع نمایند
متاع را بثمن دیکر بمدّت دیکر صحیح است وربا نیست **سوال**
هرکاه مقرض قرض دهد بشرط اینکه مستقرض هبه نماید چیزی
را باو یا صلح نماید بوجه قلیلی یا اینکه دکّان یا خانه اجاره دهد باو
بوجه قلیلی یا بیع نماید متاع معینی را بکمتر از بهاء وثمن المثل یا
خرید نماید به بیشتر از ثمن المثل آیا صور مذکوره صحیح است یا
نه **جواب** جمیع صور مذکوره رباء است پس محرّم و باطل است
چونکه ملاک رباء در قرض اشتراط نفع در قرض است چه نفع
مشروط معنون بعنوان هبه یا اجاره محاباتی یا بیع محاباتی یا صلح
محاباتی باشد یا نباشد ووحید بهبهانی قدس سره ادّعاء اتفاق
علماء بر بطلان صور مذکوره فرموده و فرقی نیست بین تقدّم
عقود مذکوره بر قرض و تاخّر انها از قرض در صورت مشروط
بودن قرض بعقود مذکوره بلی هرکاه کسی چیزی هبه نماید بدیکری
بتوقع احسان ازاو و مقاوله هبه و قرض در بین نبوده و پس ازان
متهب بلحاظ هبه قرض دهد بواهب اشکالی ندارد و مستلزم ربا
نیست وهمچنین در صورت تقدم اجاره و صلح و بیع محاباتی بر
قرض بدون مقاوله واشتراط ولکن اشتراط کاهی حاصل میشود

بظهور امارات خارجی ولو مقاوله صریحه در بین نباشد **سوال**
هرکاه شخص بعد از سلام نماز ملتفت کردید که شک دو و سه نموده
ولکن ملتفت نیست که قبل از اکمال سجدتین بوده و غفلتاً نماز را
تمام کرده یا اینکه بعد از اکمال بوده و بناء بر سه کذاشته و تمام کرده
تکلیف چیست **جواب** بناء کذارد بر اینکه بعد از اکمال بوده
و یک رکعت احتیاط بجا آورد **سوال** هرکاه بعد از نماز ملتفت
کردید که جزئی ازاو فوت شده و نمیداند که رکن بوده یا غیر
رکن تکلیف چیست **جواب** هرکاه فائت مردّد باشد بین جزء
رکنی و جزء غیر رکنی که قضاء نداشته باشد مثل فاتحه و سوره
و ذکر رکوع و سجود نماز او صحیح است و چیزی بر او نیست و هرکاه
فائت مردّد باشد بین رکن و جزء قضاء دار مثل سجده واحده
و تشهد اولا قضاء تشهد و سجده واحده نماید و پس ازان دو سجده
سهو بجا آورد و بعد ازان اعاده نماید نماز را **سوال** هرکاه شخص
بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک نمود که سلام بر سر سه رکعت داده
است یا سر پنج رکعت تکلیف چیست **جواب** نماز باطل است مکر
اینکه ظنّ حاصل شود که سه رکعت کرده پس بر میخیزد و یک رکعت
دیکر بجا میاورد و سلام میدهد و دو سجده سهو بجهة سلام بیجا

معینماید اکر منافی سر نزده والّا باطل است مطلقا **سوال** هرکاه
شخص بعد از سلام نماز چهار رکعتی شكّ نمود که دو رکعت نموده
یا سه رکعت تکلیف چیست **جواب** هرکاه منافی عمل نیامده بعد
از استقرار شكّ بنا بر ۳ کذارد و یك رکعت دیکر بجا آورد و سلام
دهد و پس از آن یك رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
نماید و دو سجده سهو بجهة سلام بیجا زائد و شك بعد از سلام
اعتبار ندارد در صورتیکه یك طرف باشد صحیح باشد پس شكّ
دو و ۳ بعد از سلام نماز مغرب اعتبار ندارد و شك دو و چهار
بعد از سلام نماز چهار رکعتی و دو رکعتی اعتبار ندارد و بعد
از سلام نماز ۳ رکعتی باطل است **سوال** هرکاه شخص بعد
از سلام عالم شود که در اثناء نماز شکّی بجهة او واقع کردیده و لکن
نمیداند که از شکوك باطلة بوده و اتمام نماز از روی غفلت بوده
یا از شکوك صحیحه بوده و از جهة بناء بر طرفی اتمام نماز کرده **جواب**
بناء کذارد که از شکوك صحیحه بوده پس هرکاه شكّ صحیح مردّد
بین تمام شکوك صحیحه است دو رکعت احتیاط نشسته و دو رکعت
ایستاده و دو سجده سهو بجا آورد و احوط اعاده نماز است نیز
سوال نماز کذاردن در چیزهائیکه مشکوك است که از اجزاء

حرام کوشت است یا حلال کوشت مثل ماهوت چه صورت دارد
جواب صحیح است انشاء الله تعالی و احتیاط سبیل نجات است
سوال هرکاه کسی معنی روزه را بتفصیل نفهمیده و همین مقدار
عالم بوده که باید امساك از اکل و شرب نماید و سوای این را قصد
نکرده و سائر مفطرات هم از او عمل نیامده آیا روزه او صحیح است
یا باطل **جواب** ظاهر این است که روزه او صحیح است چونکه حقیقة
روزه امساك از دو امر مذکور است و سائر مفطرات موانع و مبطلات
صوم است و احوط قضاء روزه است **سوال** هرکاه شخص در
نماز است و نمیداند که نیت ظهر کرده یا عصر تکلیف چیست
جواب هرکاه نماز ظهر را نکرده ان را ظهر قرار دهد و هرکاه
ظهر را بجا آورده احوط آن است که ان را عصر قرار دهد و تمام نماید
و پس از ان اعاده عصر نماید نیز **سوال** هرکاه کسی بقصد غسل
رفته در حمام و بیرون آمده ملتفت نیست که غسل کرده یا فراموش
نموده از قصد غسل غسل او صحیح است یا نه **جواب** هرکاه
ملتفت است که داعی عمل در ذهن ثابت بوده و ارتماس در آب
بداعی مذکور کرده منتهی غفلت از اخطار در قلب کرده غسل
او صحیح است و هرکاه شكّ دارد که داعی مذکور محقق بوده باید



غسل نماید چونکه معلوم نیست که غسل کرده یا نه بلی هرکاه کسی
غسل ترتیبی بجا آورده و پس از فراغ شك نماید که نیّت غسل
نموده یا نه غسل او صحیح است **سوال** هرکاه شخص تکبیره کفت
وشك نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیرهٔ رکوع تکلیف چیست
جواب تکبیرة الاحرام قرار دهد وهمچنین اکر شك نمود که
تکبیره بعد از رکوع است تکبیرهٔ رکوع قرار دهد **سوال** هرکاه
شخص درحال قیام است ومیداند که رکعت چهارم است ولکن
نمیداند که یك رکعت در نماز مغرب زیاد کرده یا اوّل عشاء است
تکلیف چیست **جواب** فرو نشیند وتشهد وسلام دهد واکر
در رکوع باشد نماز او باطل است قطع نماید واز سر کیرد
سوال ذبح زن وطفل ممیّز صحیح است یا نه **جواب** صحیح
است ودر ذابح شرط است اسلام فقط **سوال** کفاره مکرّر
میشود بتکرّر افطار در روزه رمضان یا نه **جواب** اقوی تکرّر
کفاره است بتکرّر افطار مطلقا چه بجماع باشد وچه بمفطر دیکر
سوال هرکاه شخص در روزه ماه رمضان افطار نماید بحرام
کفاره او چیست **جواب** کفاره جمع است که عبارت از آزاد کردن
یك بنده واطعام شصت مسکین وروزه کرفتن دو ماه پی در پی

سوال هرکاه فراموش کرد نماز احتیاط را وبنماز بعد مشغول شد در
بین نماز بخاطرش آمد تکلیف چیست **جواب** هرکاه بعد از نماز
منافی عمل نیامده عدول نماید بنماز احتیاط اکر محلّ عدول باقی است
والّا قطع نماید ومشغول نماز احتیاط شود وهرکاه منافی عمل آمده باشد
عدول نماید بنماز قبل **سوال** اکر کوسفندی که از علف غصب نشو
ونماء کرده کوشت او حرام است یا نه **جواب** حلال است وذمه غاصب
مشغول بمال غصب است **سوال** هرکاه در زمین غصبی زرع
نمایند آیا زرع ملك مالك تخم است یا مشترك است میانه هر دو **جواب**
از مالك تخم است وبرعهده غاصب است اجرت المثل زمین **مسئله**
هرکاه ببینی که شخص طمأنینه وشرائط نماز را درست بجا نمی آورد
اکر جاهلست واجبست او را ارشاد کنی واکر عالم است باید او را امر
بمعروف کنی با شرائطش والحمد لله رب العالمین



من الاحقر
علي الموسوي البهبهاني







